

سال چهاردهم - شماره پیاپی ۱۶۳ - اول شهریور ۱۴۰۲ - ۷ دلار

# AZADI

No 7 Vol.14 ; 21 Aug., 2023. Published by Pars Mass Media, Inc.

# آزادی

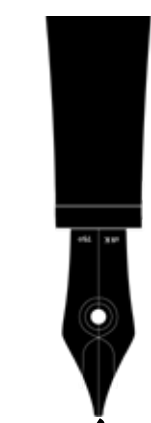
نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری



**گرنش آخوندها در برابر شاه و شهبانوی ایران. برای بوسیدن دست شهبانو بی صبرانه در انتظارند (صفحه ۲)**

با آثاری از: \* دکتر همایون آرام \* مرتضی ایرانی \* زنده یاد دکتر طلعت بصری \* کیخسرو بهروزی \* سردارینا \* مرتضی پاریزی \* الکس تمرز \* بهمن چهاردهی \* اشرف حمیدی \* هادی خرسندی \* الهه خوشنام \* محمدعلی دولتشاهی \* مجیدزندیه \* دکتر منصور سیاوشی \* تیمور شهابی \* روحپرور شیرانی \* دکتر محمد علی صوتی \* دکتر زهرا کریمی پور \* علی کیاافر \* دکتر رزمی کهن \* آذر گل آرا \* مایکل مبشری \* پروفیسور کاظم ودیعی \* ک. هومان



## باو است

«من که سوگند یاد کردم که قانون اساسی را حفظ بکنم، حدود و ثغور مملکت را حفظ بکنم، وظایفی دارم که این وظایف از طرفی دیگر با شما مردم هم هست. با تمام کسانی که باید این معنویات و این اخلاق را ترویج بکنند. جامعه ۵۰ میلیونی که در آن موقع شاید دیگر بی‌سواد هم در آن باقی نباشد، طرز اداره کردنش با امروز فرق خواهد داشت.»

به همین جهت است که باز اشاره می‌کنم، به طریق اداره کردن یک دموکراسی مسئول و شرکت هر چه بیشتر مردم، و مالا رأی مردم، در همه امور. این پیام که تقارن پیدا کرده‌است با جشن مشروطیت اهمیت بیشتری می‌دهد به آنچه مطرح کردم، هر روز که می‌گذرد ما بیشتر باید خود را مجهز و مهیای این نوع حکومت، یعنی حکومت دموکراتیک بکنیم. حکومت دموکراتیکی که همانطوری که گفتم، مسئول باشد به نفع مملکت باشد، به نفع جامعه باشد، و نه مثل بعضی مثال‌هایی که می‌بینیم مللی خود تیشه به ریشه خود می‌زنند و خود را به فلاکت و نابودی می‌کشاند.»

ازبیانات شاهنشاه آیامهر درهفتاد و سومین سالروز انقلاب مشروطه ۱۴ مرداد ماه ۲۵۲۷ شاهنشاهی

پس از درگذشت هردو پادشاه ایران ساز پهلوی مردمی ناسپاس زبان به گفتارهای ناشایست دربارهٔ آنها می‌گشایند،

و هردو را پادشاهی مستبد می‌نامند. همین پیام که بخشی از آن رادربالا خواندید نشان می‌دهد که محمدرضاشاه تصمیم داشت ایران را بسوی یک کشور دموکراتیک که مردم در آن سهم بیشتری خواهند داشت سوق دهد. اگر رضا شاه دیکتاتور بود و اگر محمدرضاشاه در سالهایی از پادشاهی‌اش بظاهر مستبد بود جامعه آن روز ایران اقتضا می‌کرد. اگر رضا شاه دیکتاتور نبود در کشور سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. مردمی که در دورهٔ قاجار به تن پروری و به تبعیت از شاهان قاجار به عیاشی و خوشگذرانی عادت کرده بودند بدون استبداد رضاشاهی نمی‌توانستند مملکت در مانده و عقب افتادهٔ ایران را بسازند و بسوی ترقی و پیشرفت ببرند. همه ما به اقدامات و اصلاحاتی که رضا شاه بزرگ برای ملت ایران و کشور ما انجام داد آگاهیم اما هیچکس در مورد افکار پادشاهان پهلوی که خواستار پیشرفت مملکت و رفاه مردم بودند حرفی نمی‌زند و از آنان سپاسگزاری نمی‌کند. اگرچه دشمنان قسم خوردهٔ آنها نیز اکنون که ۴۴ سال از دورهٔ پهلوی ها می‌گذرد هنوز در لباس انتقاد اما در باطن قبول راه و رسم آنها حرف می‌زنند. قالیباف که رئیس مجلس رژیم است زمانی می‌گوید ایران به یک رضاشاه نیاز دارد و خیلی آرزو دارد که در نقش رضاشاه ظاهر شود. خود رفسنجانی زمانی گفت ما با پاسپورت شاهنشاهی به هر کشوری که دلمان می‌خواست می‌رفتیم و مورد احترام هم واقع می‌شدیم. بسیاری از چپ‌ها که ذاتاً با نظام پادشاهی مخالف هستند یکی پس از دیگری از مردم ایران بخاطر مخالفت‌های ناروا با پادشاه ایران ساز، عذرخواهی کرده‌اند. بسیاری از آخوندها اگرچه در گذشته هم دست بوس شاه و شهبانو بودند، اکنون نیز از رژیم اسلامی روی بر تافته‌اند و به مقایسهٔ دوران شکوفایی پهلوی اول و دوم با رژیم عقب افتادهٔ اسلامی می‌

پردازند. مردم ایران برای نخستین بار پس از گذشت چهل سال از انقراض سلسله پهلوی در تظاهرات سال ۱۳۹۶ در مشهد شعار « رضاشاه روح ت شاد» را سردادند. بعد در قم پایگاه مهم روحانیت این شعار تکرار شد. و آنگاه در مراسم اعتراضی گوناگون و از جمله در مسابقات ورزشی بویژه زمانی که پرسپولیس در استادیوم آزادی یا «آریامهر» مسابقه داشت فریاد « رضاشاه روح ت شاد » شنیده شد. در تظاهرات بازاریان تهران در تیرماه ۱۳۹۷ این شعار تکرار شد. در تجمع نهم مردامه ماه ۱۳۹۷ در منطقهٔ شاپور جدید در اصفهان همراه با شعارهایی مانند « مرگ بردیکتاتور» و «سوریه را رها کن ، فکری به حال ماکن » شعار رضاشاه روح ت شاد طنین انداز شد. در ششم اردیبهشت ۹۸ و آبان ۹۸ نیز در شهرهای مختلف ایران این شعار شنیده شد. در خیزش اخیر مردم ایران نیز « رضاشاه روح ت شاد» همه جا شنیده می‌شد. نسلی که رضاشاه و حتی محمدرضاشاه را ندیده بود در سال ۱۳۹۶ در تظاهرات خیابانی فریاد می‌زد: «رضا شاه معذرت، معذرت» یا «ولیعهد کجایی، به داد ما بیایی» یا « ایران که شاه نداره، حساب کتاب نداره»

در حقیقت جوانها بر روی این نکته پافشاری می‌کنند که اکنون مملکت حساب و کتاب ندارد. هم اکنون ملت بیدار ما به پادشاهان پهلوی می‌اندیشد. در فضای مجازی روزی نیست که ویدیویی از شاهان پهلوی بارگذاری نشود و تاریخ نه چندان دور کشورمان را در برابر دید جوانان ما قرار ندهد... همگان متفق القول بودند که تاریخ دربارهٔ پادشاهان پهلوی بویژه محمدرضا شاه قضاوت خواهد کرد. اما شاید همگان در انتظار قضاوت تاریخ در قرن های آینده بودند. در حالیکه این داوری بسیار زودتر صورت گرفت. اینک داوری تاریخ

# آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - فرهنگی - هنری  
شماره ۱۶۳ - سال چهاردهم  
شهریور ۱۴۰۲

از انتشارات رسانه گروهی پارس  
**مدیر مسئول: مرتضی پاریزی**  
زیر نظر شورای نویسندگان  
AZADI Monthly Magazine  
**Chief Executive:**  
**Morteza Parizi**  
**Publisher:**  
**Pars Mass Media, Inc**  
**P.O.Box 455**  
**Westwood, MA 02090**

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاداست. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در مقابل موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

حق اشتراک ذکر شده در فرم درخواست اشتراک فقط برای داخل آمریکا است و برای خارج از آمریکا، اشتراک یکسال ۶۰ دلار با اضافه هزینه پُست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعداز ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

ویا از طریق ئی میل به آدرسهای زیر با ما در ارتباط باشید

[azadi@parsmassmedia.org](mailto:azadi@parsmassmedia.org)  
[azadimagazine@aol.com](mailto:azadimagazine@aol.com)

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است :

[www.parsmassmedia.org](http://www.parsmassmedia.org)

لطفاً چکهای خود را فقط در وجه Pars Mass Media

ارسال فرمائید

بخش انگلیسی از صفحه ۵۳ مطالعنا

آنچه در شماره ۱۶۳  
شهریور ۱۴۰۲  
میخوانید

عنوان مطالب	نویسنده	صفحه
یادداشت	مرتضی پاریزی	صفحه ۲
پیام های شما	-	صفحه ۴
دومقاله از دکتر ودیعی	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۶
همراه انقلاب (دردنیای مجازی)	-	صفحه ۹
همراه آفتاب	کیخسرو بهروزی	صفحه ۱۰
تقی زاده: خادم یا خائن؟	الهه خوشنাম	صفحه ۱۲
آنان که ملت ما را به تباہی کشاندند...	ک- هومان	صفحه ۱۴
دستور زبان فارسی	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	صفحه ۱۶
خاطره ای نیالوده	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۱۷
درامُّ القرای اسلامی چه خبر؟	تیمور شهبایی	صفحه ۱۸
اسانس ها یاروغنهای معطر	ترجمهٔ روحپرور شیرانی	صفحه ۱۹
کوتاه و خواندنی، پرسش و پاسخ	-	صفحه ۲۰
فکر میکنم میدانم پس هستم	سرداربینا	صفحه ۲۶
جسته و گریخته	بهمن چهاردهی	صفحه ۲۷
تالیهٔ پرتگاه	ک۰ هومان	صفحه ۲۸
شاهکارهای ادبیات ایران و جهان	دکتر زهرا کریمی پور	صفحه ۳۰
میرزا علی اکبرخان نقاش باشی	علی دولتشاهی	صفحه ۳۱
ادبیات در عصر پهلوی	دکتر محمد شهبازی	صفحه ۳۴
با هادی خرسندی	هادی خرسندی	صفحه ۳۶
غم مخور	-	صفحه ۳۷
ریشه های درخت یک ملت	تیمسار سرتیپ اقصی	صفحه ۳۸
خودخواهان یا اهریمنان زمینی	روحپرور شیرانی	صفحه ۳۹
بایاد بزرگان زنده ایم	علی کیافر	صفحه ۴۰
هرچه می کشیم ازدل و دیده...	مرتضی ایرائی	صفحه ۴۲
کوچهٔ پروانه	آذر گل آرا	صفحه ۴۳
اندیشه های ناب	دکتر منصور سیاوشی	صفحه ۴۴
جدول کلمات متقاطع و چیستان	-	صفحه ۴۵
غار علیصدر	اشرف حمیدی	صفحه ۴۶
خورشید	ترجمه: الکس تمرز	صفحه ۴۹
گوشه هایی از تاریخ موسیقی ایران	مجید زندیه	صفحه ۵۰
بخش انگلیسی	-	از صفحه ۵۳



## نسخه دیجیتال

با درود و سپاس از زحمات شما برای چاپ نشریه ای پرمحتوا و بسیار نفیس. من تمام خطوط ماهنامه را می خوانم. و آگاهم که وضعیت مالی مجله بسیار اسفناک است. اولاً برای خود من از این ماه نسخه دیجیتال را ایمیل کنید. ثانياً خوانندگان را بیشتر تشویق کنید تا همگان نسخه دیجیتال را دریافت کنند. با این ترتیب اولاً خواننده درسال ۴۰ دلار پس انداز می کند و ثانياً ناشر مجله یعنی شما درسال هزاران دلار کمتر می پردازید. من در اینجا فصحاً از هموطنانم استدعا می کنم از همین ماه نسخه چاپی را کنسل کنید و بجای آن نسخه دیجیتال را سفارش دهید. در اینجا سومین سودبرنده نیز محیط زیست است که حتی یک درخت بیشتر در خاک می ماند و این کمک به محیط زیست ماست. امیدوارم همانطور که همه ما با پیشرفتهای تکنولوژی همراه می شویم و بجای مسافرت با الاغ و شتر از هوایمای جت استفاده می کنیم این شیوه کهنه و فرسوده مجله کاغذی را نیز بدست فراموشی بسپاریم و با تکنولوژی دیجیتال مجله خوانی کنیم. هم اکنون بزرگترین نشریات جهان بیشترین تیراژ را با نسخه دیجیتال خود دارند.

مجید از شرق آمریکا با سپاس از شما خواننده گرامی. مانه تنها با نسخه دیجیتال هزاران دلار کمتر هزینه می کنیم بلکه در وقت نیز صرفه جویی می شود. از این گذشته می توانید وقتی به مسافرت می روید مجله را در همان روز انتشار از روی تلفن همراه خود مطالعه فرمائید.

## درام القراء عالی است

مطالبی که آقای تیمور شهابی تحت عنوان « درام القراء اسلامی چه خیر» می نویسند بسیار عالی است فقط یک خواهش دارم. اگر تندروری های فعلی را کمی کاهش دهند ما نیز با اعصاب راحت تری آن مطالب را می خوانیم. ما که در ایران زندگی می کنیم می دانیم



دل که تنگ است برو خانه دوست...  
خانه اش خانه توست...  
باز گفتم:  
خانه دوست کجاست؟  
الآن هم مطالب ایشان بسیار عالی است اما من از آن دسته ایرانیانی هستم که دلم می خواهد حتی با دشمن خود با رعایت احترام حرف بزنم. اگر چه می دانم این دشمن همه ما، لایق هیچگونه احترامی نیست. اما نثر خوب و رسای آقای شهابی قداراست احترام قلم را حفظ کند. همین.  
برای ایشان و همه نویسندگان شما آرزوی موفقیت و کامیابی دارم.  
از تهران- یکی از خوانندگان شما هموطن گرامی اولاً خوشحالم که ماهنامه را از روی سایت ما مرتباً مطالعه می کنید. ثانياً از این که در مورد یکی از مطالب مجله اظهار نظر فرمودید از شما ممنونم. ولی باور کنید این آقایان علماً باید از اینهم بیشتر مورد بی احترامی قرار بگیرند. آتقای شهابی زیاده از حد مراعات آنها را می کند. در هر حال خواسته شما را به آگاهی ایشان می رسانیم.

## خانه دوست

دوست گرامی آقای همایون مشیری که برادرزاده شاعر بزرگوار فریدون مشیری هستند هر از گاهی شعر منتشر نشده ای از فریدون مشیری را برای ما ارسال می کنند که از مهرایشان بسیار سپاسگزاریم.

دل که تنگ است کجا باید رفت؟  
به در و دشت و دمن؟  
یا به باغ و گل و گلزار و چمن؟  
یا به یک خلوت و تنهایی امن  
دل که تنگ است کجا باید رفت؟  
پیر فرزانه مرا بانگ بر آورد  
که این حرف نکوست ،  
دل که تنگ است برو خانه دوست...  
شانه اش جایگه گریه تو!  
سخنش راه گشا!  
بوسه اش مرهم زخم دل توست!  
عشق او چاره دلتنگی توست...!



همچنان امیدوارباشیم که درسالروز خیزش مردم علیه حکومت یعنی در اواخر شهریور دوباره این خیزش با جوش و خروش بیشتر مردم همراه شود. درود بر زنان و مردان شجاع ایرانی. پاینده ایران.  
محمد-د-از لس آنجلس.  
اکثریت مردم ایران بدون هیچ ترس وواهمه ای در گرم نگهداشتن تنور اعتراضات علیه رژیم مصمم اند اما اگر این خیزش کمی فرو کش کرد بخاطر این بود که مادرخارج از کشور نتوانستیم یک جبهه متفق و متحد بعنوان شورای رهبری تشکیل دهیم و تازمانی که این شورا مشخص نشود حمایت جهانی از خیزش مردم تنها در حرف ادامه پیدا می کند نه در عمل. بنابراین اگر همین امروز تا فردا این شورا تشکیل نشود ولو خیزش مردمی اوج بگیرد باز بی نتیجه خواهد بود و جان عده ای بیگناه تلف خواهد شد. رمز پیروزی ما علیه جباران فاسد اتحادما در داخل و خارج و تعیین گروهی است که بعنوان شورای رهبری به هماهنگ کردن این خیزش بپر دازند. در آن صورت می توان گفت کارآخوندها تمام است.

## سفر بدرون

ظاهراً چنین بنظر می رسد که خیزش مردم به پایان رسیده و برای آخوندها فضای امن و آسایش دوباره فراهم شده است. اما این طرز فکر مردوداست . اگر به ایران بروید در خیابانها انبوه زنان و دختران بی حجاب را می بینید که دلیل واضحی است بر پایان نیافتن خیزش مردم. از نظر بین المللی هم آخوندها در شرایطی بحرانی هستند و هر روز بیش از روز پیش درانزوا قرار می گیرند. از بدنه خود نظام هم هر روز شاهد ریزش عوامل سرکوب هستیم. آش آنقدر شور شده است که اخیراً خامنه ای به همسر رئیس جمهور هشدار داد در امور مملکت نه اظهار نظر کند و نه دخالت. دزدی های علم الهدا هم یکی پس از دیگری دارد فاش می شود که آن هم خاطر حضرت آقارامشوش کرده است. بنابر این باید

هایی که دارند قادر نبودند وقت زیادی را صرف این کار کنند. به همین دلیل مطلب قطع شد. امیدواریم در آینده نزدیک این گفتگو بصورت کتاب منتشر شود تا علاقمندان راضی شوند.

## داستانهای تاریخی چه شد؟

مدتی داستانهای کوتاه تاریخی را چاپ می کردید ولی اکنون این بخش جالب را در مجله نمی بینم. لطفاً این صفحه را حذف نکنید چون هم جالب است و هم آموزنده.  
ارادتمند شما بهیه ج- از نیویورک  
این بخش به دلیل انتقادات زیادى که از طرف خوانندگان شد حذف کردیم ولی پس از حذف آن، تعدادى از خوانندگان خواستار چاپ مجدد آن شدند. باور کنید تصمیم گیرى در اینگونه موارد برای ما بسیار سخت

است. ولی ازسوی دیگر آنقدر با کمی جا مواجه هستیم که اجباراً باید بعضی از بخش هارا حذف کنیم. با اینهمه در این شماره باردیگر داستانی از ساخته شدن جاده مخصوص شمال که در زمان اعلیحضرت فقید ساخته شد برای شما داریم. امید که شما و دیگر علاقمندان داستانهای تاریخی را راضی کند.

## جایجایی

از ایالت دماساچوست به ایالت فلوریدا نقل مکان می کنم. آیا امکان دارد فعلاً مجله را به آدرس من نفرستید تا آدرس محل جدیدم را برای شما ارسال کنم؟ اگر بابت این امر وجهی باید تقدیم کنم بفرمائید تا انجام دهم.  
ن-ا=ماساچوست  
همانطور که خواستید فعلاً مجله به آدرس شما ارسال نمی شود تا آدرس جدیدتان را دریافت کنیم. در آن

**از دوستان عزیز: آقای سعید خاضع، دکتر پرویز بهفرین، مجید زندیه، رامین دانشمند، مایکل باهری، ک. هومان که بخشی از هزینه چاپ ماهنامه آزادی را در این ماه تأمین کرده اند بی نهایت سپاسگزاریم.**

امیدواریم در ماه های بعد نام شما در این صفحه بعنوان حمایت کننده نشریه آزادی داشته باشیم.

**ماهنامه آزادی**

موقع اگر مایل بودید شماره هایی را که دریافت نکردید یک جا برای شما پست می کنیم و اگر مایل نبودید آن چند شماره ای را که دریافت نمی کنید به حساب بستانکاری شما منظور خواهیم کرد. وبابت این کار هم هیچ مبلغ اضافی از شما نخواهیم خواست.

## انتشار بموقع

در طول این چهارده سال همیشه ده پانزده روز زودتر از تاریخ انتشار که بر روی جلد نوشته شده ماهنامه آزادی را دریافت کرده ام. این نظم و ترتیبی که در انتشار به موقع مجله دارید باعث سپاس و قدردانی است.  
برای شما وهمکارانتان آرزوی موفقیت های بیشتر و بیشتر دارم.  
خ-ل. واشنگتن دی سی.  
خوشحالم که شما از کار ما رضایت دارید.

**حق اشتراک یکسال**  
**ماهنامه آزادی برای کشورهای مختلف به شرح زیر است:**

آمریکا	۶۰ دلار
کانادا	۱۱۰ دلار
اروپا	۱۶۰ دلار
خاور میانه	۱۷۰ دلار
استرالیا	۱۹۰ دلار

اشتراک نسخه دیجیتال سالانه ۲۰ دلار در سراسر جهان است  
حق اشتراک برای یکسال پیشاپیش فقط با چک دریافت می شود.

## رویدادهای شهریور ۱۴۰۲

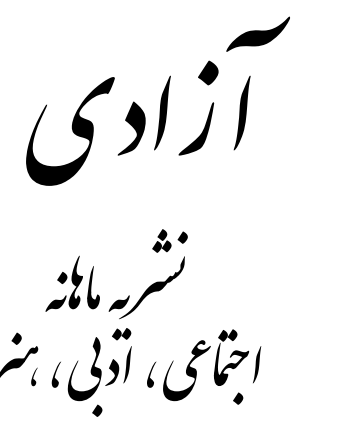
چهارشنبه ۱ شهریور (۲۳ اوت) روز بزرگداشت ابوعلی سینا و روز پزشک  
شنبه ۴ شهریور (۲۵ اوت) زادروز داراب (کوروش) وروز، جشن شهریورگان  
یکشنبه ۵ شهریور (۲۶ اوت) روز بزرگداشت محمد بن زکریای رازی و روز داروساز  
شنبه ۱۱ شهریور (۲ سپتامبر) روز صنعت چاپ  
دوشنبه ۱۳ شهریور (۴ سپتامبر) روز بزرگداشت ابوریحان بیرونی  
یکشنبه ۱۹ شهریور (۱۰ سپتامبر) روز جهانی پیشگیری از خودکشی  
دوشنبه ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) حمله به برج های دوقلوی مرکز تجارت جهانی سه شنبه ۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر) روز سینما  
دوشنبه ۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر) روز شعر و ادب پارسی و روز بزرگداشت استاد شهریار پنجشنبه ۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر) روز جهانی صلح  
جمعه ۳۱ شهریور (۲۲ سپتامبر) آغاز جنگ ۸ ساله خمینی با صدام (۳۱ شهریور ۱۳۵۹ برابر با ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰)

# Azadi Monthly Magazine Subscription Request Form

مایلم نشریه آزادی را بشرح زیر مشترک شوم:

I would like to receive AZADI for:  
 6months for \$35.00  12 months for \$60.00  
 My check is attached  Please bill me later  
First Name \_\_\_\_\_ Last Name \_\_\_\_\_  
Address: \_\_\_\_\_

حمایت کننده عزیز برای مشترک شدن میتوانید این فرم را پست کنید ویا با آدرس ئی میل ما تماس بگیرید  
Dear Supporter for subscription you can mail this form or Email your request to:  
[azadi@parsmassmedia.org](mailto:azadi@parsmassmedia.org)



آزادی - شماره ۱۶۳ - صفحه ۵

**دومقاله از: دکتر کاظم ودیعی- پاریس**

## دنیای ما در بُن بست ها

**✽**
آب درجهان امروز تبدیل به یک سلاح جنگی شده است ودیدیم چگونه روسیه سدّ دنییپر اوکراین را بمباران کرد
تاراه پیشرفت سپاه دشمن را سد کنند.



\*\*\*

واما آب درجهان امروز حتی تبدیل به یک سلاح جنگی شده است ودیدیم چگونه روسیه سدّ دنییپر اوکراین را بمباران کرد
تاراه برپیشرفت سپاه دشمن بر بندد.

درفرانسه،اوکراین و قرقیزستان

وفیلیپین،چین وبنگلادش ویمن وکنیا وآفریقای جنوبی وگینه وسنگال وهندوراس وکلمبیا و بولیوی... طی سالهای اخیر شاهد انواع اختلافات منجر به مرگ ومیر برسراب هستیم.(باستناد مؤسسات پژوهشی ونقشهٔ مؤسسه C.Marin درلوموند جون ۲۰۲۳)

نوعی نگرانی منتهی به وحشت از کمبودآب آشامیدنی و کیفیت آن درهمه جا مردم را به روانی شدن ها برده ومی برد.

برائثر میزان برف قلل و بارندگی ها دگر گونه می شد.چون مردم طرفین مرز غالباً خویشاوندی ها داشتند مشکل بروز نمی کرد. من قصهٔ دو برج را برای نمونه نوشتم.

دربالا اشاره ای کردم به پدیدهٔ آب دزدی. اینگونه بود که زارعی

بسبب کمبود آب یا عدم استطاعت

برای خرید آب به حوالی نیمه شب مسیرآب دیگری را بسودخود تغییر

می داد. این کار به مدد یک بیل و توده ای گل وسنگ ظرف بیست

دقیقه شدنی بود. وفردای آن شب دعوا سر می گرفت وبا کدخدامنشی رئیس ده حل وفصل می شد.داستان « هیچی وهمه چی» را که در روزنامه ایرانیان واشنگتن وماهانامه آزادی چاپ شد وبعدها به کتابی رفت ازآن جمله اند. منظورم این است که مردم روستاها که سرزمین

خودرا خوب میشناختند دربدترین

اختلاف دربروی صلح ودوستی برای

همزیستی نمی بستند.

اگر ترامپ امضای آمریکارا اززیرقرارداد ۲۰۱۵ موسوم به برجام بر نمی کشید شاید ایران مثل امروز درآغوش چین وروسیه نمی آرمید.

جانشین ترامپ وقتی سرکار آمد وزیر خارجه خودرا بصورت ناظر برمذاکرات ژنو اعزام داشت. این اقدام برای آن بود

که اروپائی ها باایران به توافق تازه نروند. بهمین دلیل آن وزیرخارجه (عضو ناظر) برمذاکراتی که می رفت به نتیجه ای کم وبیش رهبر پسند با نطق خذارج از دستور خود چنان ایران را تهدید کرد که نمایندگان اروپای متحد وانگلستان دریافتند آمریکا مایل نیست

قرارداد تازه ای امضاء شود. رسانه ها بفوریت در اروپا به موضعی تازه رفتند که تا آن زمان که ایران

به قراردادی هسته ای تن ندهد هیچ مذاکره ای برای حل معضل عدم صدور نفت ایران ومخصوصاً معاملهٔ آن بدلار آمریکائی مورداعتنائینست.واین درحالی بود که:مردم فکر می کردند به زودی ایران مشکلات را در برقراری روابط باروپا آسان می دارد.

درحالیکه آمریکا درفکر طرح وسیع تنه زدن به چین ازراه بسیج دراقیانوس آرام بود ومخصوصا امیدها بر تضعیف روسیه داشت.تابرای حداقل هشت سال وشاید

هم بیشتر درمسند بماند. زیرا سیاست خارجی آمریکا اساسش درنیم قرن گذشته بر نفی وتضعیف روسیه نهاده شده بود وسنای آمریکا در اخذ این تدبیر حتی مصوبه ای را به جا انداخته

بنابراین آمریکا که از طرح مهم اروپا درخريد نفت روسیه سالها ناراضی بود گامی بروبالاتر از ترامپ برداشت وایران را چنان سنگ قلاب کرد تا مذاکره با آن کشور توسعه طلب در خاورمیانه ومحیل در عرصه هسته ای از اقبیانوس ها مقرراتی داریم. نوشتن اذهان دور شود. پس ایران سخت منزوی شده ،بخود حق داد به چین وروسیه رو کند.

رئیس جمهور آمریکا باغنتنام فرصت از حملهٔ پیش دستانهٔ روسیه پوتین به خاک

اوکراین و تشویق اروپائیان برقطع خرید

نفت وگاز از روسیه دردیپلماسی جهان نفسی تازه کرد ،اما سخت با موضع چین در دوستی همیشگی وهمه جانبه باروسیه روبرو شد واقدام این دوقدرت درجهت لوله کشی نفت وگاز روسیه به

چین واطمینان به روسیه درخريد کامل گاز ونفت وجبران ازدست دادن بازار اروپا انجامید.واما آمریکا دردرون برای فرصت یابی پدیدهٔترامپ را بهانه کرد واورا دادگاهی ومتهم کرد وبه نگرانی های وال استریت ژورناتل وواشنگتن تایمز اعتنا نکرد.برعکس تمام هم خودرا

متوجه آرایش روابط با چین کرد.

اعزام بانو پلوسی به تایوان اشتباه کوچکی نبود. کاری بود سبک به لحاظ ضوابط دیپلماسی. چین این کارسبک را بافرستادن چند بالن به فضای آمریکا و

دو کشور دیگر جواب داد.

آمریکا دریافت که نمی تواند در چند جبهه بجنگپ. در درون با ترامپیسم و تورم . دربرون با چین وروسیه و امر

اوکراین که قوز بالا قوز ناتوست. این شد که دست از تحریک چین برداشتورور کرد به سمت عربستان سعودی که کمک شود به کمبود نفت

وگاز اروپا ونیز مشارکتی بسود و برای پیروزی در جنگ اوکراین. چین

پرنس ولیعهد عربستان برنتابید وگفت: جنگ مزبور، جنگ مانینست.ولی تجاوز روسیه را را تأیید نه بلکه بسیار تنقید می کنیم. ضمنا ما باروسیه دردادوستد

ها هستیم وعربستان سعودی در کار بزرگ طرح های عمرانی است.پس، از آمریکا انتظارهادارد درعین دوستی های

همیشگی.

رئیس جمهور آمریکا با اشاره به پروندهٔ قتل قاشقچی پرنس را قدری درفشارنهاده وسودی نبرد.

آمریکا از چین یک توقع عمده کرد وآن اینکه به روسیه پوتین اسلحه صادر نکند. چین وآمریکا دراین باره هنوز به توافقی نرسیده اند.

درکل شاهدیم که آمریکادرخاورمیانه قدری محتاط شده است ودرتشویق

چین است تااختلاف را دراین منطقه سبک کند. عقد قراردادی بین ایران و

# آمریکادرپس خیز؟!!

**✽**
**در اروپا عقدۀ بی نیاز کردن اروپا از اتکاء برفناوری های آمریکا مشهوداست.**

طرح آن را ندارد.

\*\*\*

سفراخیر وزیر خار جه آمریکا آقای آنتونی بلینکن به چین، موجب تفسیرها شده است. نحست اینکه اتفاقی است

بسیار برخورداراست. به هر حال آمریکا که درجبهه درون وبرون در حال درجاذدن است امید بسیاردارد تا جنگ اوکراین را نه بااقدام ناتو بلکه بانوعی میانجی گری چین به

انتها برساند.

\*\*\*

درخاورمیانه سوریه بشاربعضویت لیگ عرب درآمد به همت عربستان سعودی مگر کمک به بازسازی روسیه عملی شود.. سه کانون سوریه ولبنان وغزه نیاز به صلحی پردوام دارند تاوبرانگری

ها ونامنی ها جبر ان شود. آمریکا می کوشد این کانون های جنگ زده وملتهب را به امنیتی عمران آفرین ببرد پس حساب باز می کند برنوعی همکاری با چین. اما چین درهرمورد با احتیاط بسیار قدم بر می دارد درحالیکه رهبر

آمریکا قدری عجله دارد.بدلیل تدارک رفتن به دوردوم ریاست جمهوری.

دراروپای متحد اخیراً نگرانی بسیاری ازباب دخالت کم وبیش آشکار ناتو درجنگ اوکراین علیه روسیه محسوس

است. دراین اروپای متحد عقدۀ ذنباله روی از آمریکا ومخصوصاً بی نیاز کردن اروپا از اتکاء برفناوری های

آمریکا مشهوداست. ضمنا اروپایی که درقطع خرید نفت وگاز ازروسیه هم قول آمریکا شده وضمناً موسعا درحمایت اوکراین است ازخود می پرسد آیاروسیه درتضعیف است یانه؟ آیارهبرآمریکا به هدف خود رسیده است یانه؟ یعنی که اروپا دوستانه معترض است.این اعتراض درمورد طرح آمریکا برای کمک به صنایع ائومبیل سازی آمریکا علنی شد.

وپیش از آن درمورد ساخت زیردریایی استرالیا که فرانسه قراردادی برآن بااسترالیا داشت وآمریکا آن را برهم زد. ازهرسو که به مسائل کشورهای بزرگ صنعتی بنگریم بن بست ها را حس می کنیم وضمناً تغییر جهت هارا. مثل اینکه

دنیا درصدد یک تعادل است ولی هنوز

اختلال درجوکره زمین درسراسر دنیا نگرانی تازه ای آفریده بنام **جنگ برسراب**. ومقامات سازمان ملل منکر پدیدهٔ اختلاف ها وزدوخوردهای ریزودرشت در مناطق هستند.

درایران «دعوا برسراب» وحتى « آب دزدی» سابقه ای تاریخی داردوغالباً همراه است باتلفات انسانی.

امروز ۲۵ درصد مردم جهان که معمولاً از چشمه های حراست نشده یا از رودخانه ها و یا از قنوات یا ازمزرعه و سدهای خاکی وسیمانی ، آب نوشیدنی ضرور خودرا تأمین

می کردند سخت در محرومیت هابند. وقتی کشوری مثل عراق با دسترسی ها که بر ؤب دورود دجله وفرات دارد ولی سرچشمه های این

دو در کشوری دیگر(ترکیه) است ، حق دارد بداند ترکیه با سد سازی

های بارویه وبی رویه چه برسر میزان آب دورود عراقی می آورد ... وقتی کشوری مثل مصر که حیاتش بسته به نیل است و نیل سرچشمه هایش درآن سوی مرزهای مصر درسودان

وانیوبی است طبعاً درگیر تجاوزات

و یا درصدد توافقات با آن کشورها

باید باشد. واین پدیده امروز موجب

ظهور دیپلماسی آب شده است.

درایران ازعهد رضاشاه ماباافغانستان برسر تقسیم رود هیرمند اختلاف ها

داریم. بارها به مصالحه رفتیم وبارها عهدشکنی روی داد. علاوه بر غرض شخصی مردم سرراه هیرمند ، با کم برانی یا خشکسالی دامن زن جنگ های لفظی بازدوخوردهای تن به تن موجب تیرگی روابط می شد.

درمورد رود اترک وارس باروسیه

کار به جز وجنگ نمی کشید. بویژه

که به عهد پهلوی دوم دو هیأت

ایرانی وروسی با عضویت بهترین



هرده سال ۱۳ درصد یخهای قطبی آب می شوند. این تصویر مربوط به اوت ۲۰۲۲ است

بقیه: **دنیای مادرین بست ها**

بهیچ وجه در کار حرمت محیط نیستند. وسراز ظرفیت محیط ها در نمی آورند. آنها که در بهره وری از محیط به افراط رفته اند تابع قانون سود و زیان اند و بی اعتنائند. برطبیعتی که دیرگر است و سخت گیر.

بعضی از محافل معتقدند تغییرات درحوّ عادی طبیعت است. موجود زنده قابل انعطاف به آن است.

این طرز نگاه دور از حقیقت طبیعت کره زمین نیست. منهی اگر آن را می پذیریم لازم است بهای آن را هم به پذیریم. واین نه چنان قابل تحمل است که منتهی به خون ریزی نشود.

\*\*\*

یافتن علت یا علت ها که ما را در قلب یک بحران نهاده است آسان نیست. شمار پژوهش ها بسیار است اما قطعیت در نتیجه گیری ها در ظهور نیست.

مادرکار و تحول خود کره زمین مانده ایم. برسر اینکه کره زمین در رابطه با خورشید کمی یا کمتری در جایجائی است، سؤال بسیار است. اما کسی ما را به جواب نمی برد. چون اطلاعات مادر باره اثر کهنکشان ها، کافی نیست. گاهی رها می کنیم و می چسبیم به دگرگونیها در پیرامون خودمان. از جمله: -افزایش جمعیت کره زمین.

-مهاجرت ها.

- فناوری های آآورده گر

- وپه کم آبی ها که می پردازیم و فوراً فشار افزایش نفر آدمهارا مثال می آوریم.

به مهاجرت ها که می پردازیم سربعاً به تفاوت سرزمین ها اشاره می کنیم و درست نمی دانیم کدام نوع مهاجرت مفید مهاجر است یا مفید مهاجر پذیر؟ ولی گاهی می رسیم به تصدیق فشار زبان بخش مهاجرت و نسنجیده به برافروختگی ها می رویم. و جنگ ها را توجیه می کنیم. تا غرور خام را تسکین دهیم.

گرستگی در کل جهان پس نشسته است. پوشش نیز. ولی شمار آدم های

بی سرپناه روبه کاهش ندارد. شاید باور نشود ولی حقیقتی است که شمار آدم هایی که در کوچه ها می میرند روبه فزونی است.

روزنامه **Le Croix** مورخ سیزده چون از فوت ۶۱۱ انسان فرانسوی بی پناه در سال ۲۰۲۲ در کوچه ها خبر می دهد که البته در سال جاری ادامه دارد. اینکه مراسمی بایاد آنها برگزار شود زیباست و رساننده واقعه ولی ننگ را نمی شوید از دامان کشوری که هر سال برای به رخ کشیدن قدرت نظامی خود مراسمی دارد بسیار پرهزینه که رقم آن را بدست نمی دهند و مردم رادرشاهراه پارسی سراسر یک شب را به نوشاوشی و دودو دم می سپارند که نوعی ناسلامتی است. باید پرسید این قدرت دولتی برخ کدام حریف کشیده می شود؟

معهدا عیش ونوش آنها کسی را به حسد نمی برد.

\*\*\*

در ایران جمعیت ظرف چهل سال دوبرابرونیم شد. کسی نگفت اثر این رشد کدام است. کسی نوشت سودوزیان آن را. کسی طرح نکرد امر ظرفیت محیط را.

اما برخی به طعنه از ضرورت شهید گرائی حرفی زدند.

ایران قبل از انقلاب اسلامی بی نقص و عیب نبود ولی اصلاحات ادامه داشت. اتهام غرب زدگی کود کانه بود تا غرب زدگی مضر شناخته

نشود. امروز ایران در حال دور شدن از توسعه طلبی ها به بهانه ستمی که بر شیعیان می رود است. پس کل آن هزینه ها که صرف لشکر کشی ها شد روی در غروری خام دارد. چرا باید به راهی رفت که به مقصد نرسیده اجبارا از آن باید برگشت.

شعار نه غربی ونه شرقی حرفی بود زیرا ایران مثل هر کشور دیگر ناگزیر است با شرق و غرب و شمال و جنوب در مرادوات باشد.

غرض از این اشارات آن است که آدم ها در کار شناخت سرزمین خود کوتاهی ها کرده اند و دولت ها ابتدا وقتی صرف استعداد کره زمین نمودند.

جمله غریزی عمل کرده و می کنند و چنین شد که انسان امروزی با سهمگین خطر زیستمندی دست به گر بیان است.

\*\*\*

یک مورد جنگ بین دولت ها را بررسی خواهید دید چگونه مابه حیوانات در تشابهات هستیم.

این جنگ های کوچک و بزرگ متکی اند بر صنایع نظامی که دست اندر کاران آن به آن می نازند و دنیا را بی آن و بدون آن هرگز در تصور ندارند. هم اکنون دول دارنده صنایع نظامی در حال توسعه دادن بر این شاخه از دستاوردها باند. گوئی جنگ بزرگی در پیش دارند. رفتن به توسعه صنایع نظامی بهانه ای بیش نیست زیرا تولید و توسعه آن سودآور است.

آمریکا در اوایل جنگ او کر این، اروپارا ملامت می کرد که مسئله شما آنجاست که بقدر کافی در صنایع نظامی سرمایه نمی نهید. رئیس جمهور آمریکا امروز هنوز مشوق این جنگ و روسیه نیز، که رسیده ایم به دخالت علنی ناتو در این جنگ که اگر به توسعه رود از شوم ترین هاست.

\*\*\*

در ذهن این قدرت گر ایان جنگ بر افتادنی نیست. یعنی دنیای بدون جنگ و استوار بر پایه مذ اکرات هر چه بیشتر، تصورش محال است.

اما می شود بی جنگ هم زیست بشرط باور بر صلح و حرمت زندگی. و نیز می شود حدود و حدودی به صنایع نظامی داد تا حداقل تولیدات امکان صدور نداشته باشد. دنیای رها و فارغ از جنگ ممکن است رؤیائی و تخیلی لقب داده شود. اما در انسان متعالی

است و شدنی است.

اینک دنیای ما بگونه ای پیش می رود که غرب همیشه در جنگ است و شرق پیوسته در مقاومت ها. غرب که غالباً دستی بلندو. بروبالا بردریاها دارد البته شرق قاره ای و صحرائی و نیمه خشک را در نمی یابد.

این تضاد نباید ب جنگ برسد زیرا هردو در عین تفاوت ها به هم محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

محتاجند.

در دنیای مجازی چه میگذرد

# همسراه با انقلاب مردم ایران

اول جهان باشد و امروز رتبه ۱۸۰ جهان، روانی نیست؟ آری، این ملت روانی است.

\* اینهم یک پست دیگر در کانال واتساپ:

«دولت اعلام کرده که به آنانی که سهام عدالت تعلق می گیرد وام ۷ یا ۱۴ میلیون می دهد.

وقتی وارد سایت شدی و ثبت نام اولیه انجام دادی بعد از امضا پیام میاد که اطلاعات وارد شده درست نیست.

اصل داستان این است که اول کار از شما امضای دیجیتال با تصویر سلفی از چهره و تصویر مدارک شناسایی گرفته می شود (شناسنامه، دو طرف کارت ملی، آدرس و شماره تلفن) بعد هم وارد مرحله بعدی نمی شود و پیام می دهد: اطلاعات شما درست نمی باشد

در واقع دارن امضا جمع می کنند برای انتخابات الکترونیکی که به جای مردم امضاشون را جعل کنند.

لطفا بذار داخل گروه واتساپی و کانال تلگرام تا مردم آگاه بشن و فریب نخورند.»

\* مجسمه مهاجرت، توسط مجسمه ساز آبادانی ساکن سوئد ساخته شد! خاص ترین مجسمه و شاید غم انگیز ترین مجسمه جهان، مجسمه خالی، اثر هنرمند آبادانی است که

دیگه از شمرو یزید نگید، ما جمهوری اسلامی داریم.

\* حکم افسانه بایگان هنرپیشه معروف ایرانی صادر شد: دوسال حبس تعزیری و مراجعه هفتگی به روان شناس برای حجاب اختیاری.

پس از اعلام این حکم یک وکیل به محسنی اژه ای نامه نوشت:

جناب آقای قاضی، برای اینکه عدالت اجرا شود تمام ملت ایران رابه روانشناس ارجاع بدهید. ملتی که دلار ۵۰ ریالی را نخواهد و انقلاب کند و دلار ۵۰۰ هزارریالی بخرد روانی نیست؟ ملتی که شیروموز مدرسه کودکانش را نخواهد و انقلاب کند تا فرزندش در خیابان زباله گردی کند، روانی نیست؟ ملتی که پاسپورتش رتبه

نشانگر زندگی کسانی است که مهاجرت کرده اند ولی پاره ای از وجودشان را در شهر و دیار خود جا گذاشته اند! این مجسمه همچنین نشانگر زندگی مردم دو شهر آبادان و خرمشهر است که در اثر جنگ ۸ ساله به ناچار از شهرهای خود مهاجرت کردند! وضعیت اسفناک و غم انگیز این دو شهر طی گذشت ۳۴ سال از جنگ همچنان امکان بازگشت برای آنها فراهم نگردید، ولی دل و قلبشان همواره آنجاست و در حسرت دوران طلایی این دو شهر روح و روانشان می تپد!

\* این نکته جالب هم دردنیای مجازی پر بیننده شده است:

عراقی ها با پورشه به صیغه خانه های ایران می آیند و ایرانی ها با پای برهنه به زیارت قبور عراقیها می روند. زنجیر را محکمتر بزن ایرانی.

\* انتشار متن «لایحه عفاف و حجاب مصوب کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس شورای اسلامی» علاوه بر

موج واکنشها در میان مردم و کاربران شبکه های اجتماعی، با واکنش حقوقدانان، مطبوعات و حتی

شماری از چهره های سیاسی در خود جمهوری اسلامی مواجه شده است.

حقوقدانان آن را «لایحه عجیب» خواندند که مقام های حکومتی و نمایندگان مجلس در آن «با تعریف

۳۰ جرم جدید» و مجازات های سنگین علیه زنان و مردان و حتی در مواردی «اعدام» درصدد تحمیل «حجاب اجباری» و نظر خود به مردم هستند، اقدامی که حتی محمد خاتمی رئیس جمهور اسبق نیز آن را «شکست خورده» خواند.

روزنامه شرق با اشاره به متن منتشر شده «لایحه حجاب عفاف مصوب کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس نوشت: متن این لایحه توسط کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس در حالی منتشر شد که «تعداد مواد آن از ۹ ماده مصوب قوه قضاییه به ۷۰ ماده مصوب این کمیسیون»

افزایش یافته است. این روزنامه افزود: «لایحه عفاف و حجاب توسط قوه قضائیه در ۹ ماده تهیه شد، دولت رئیسی تعداد مواد این لایحه را به ۱۵ ماده رساند و به مجلس ارسال کرد و کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس اما تعداد مواد این لایحه را به شکل بی سابقه ای افزایش داده و تعداد مواد آن را ۷۰ ماده» افزایش داد که «حاوی مجازات های بی سابقه ای برای زنان است.»

\* سایت بی بی سی اعلام کرد: نیلوفر حامدی و الهه محمدی دو خبرنگار زندانی در ایران برنده «جایزه آزادی» باشگاه ملی مطبوعات آمریکا در سال ۲۰۲۳ شدند که جایزه جان ابوشن نام دارد و شاخص ترین جایزه این نهاد خبرنگاری و مطبوعات در آمریکاست.

آیلین اورایلی، دبیرکل این سازمان در بیانیه ای ضمن اعلام این خبر گفته: «آزادی بیان و مطبوعات در ایران امسال یکی از سخت ترین دوران خود را پشت سر گذاشت. بنابر تحقیق ها حدود ۹۰ روزنامه نگار (ایرانی) در خلال اعتراضات سراسری که بعد از قتل مهسا امینی در بازداشت گشت ارشاد رقم خورد بازداشت شدند.



مهاجران در کشتی ماهگیری لیبایی این بار ۷۹ تن تلفات داشتند و صدها زخمی

# هسراه آفتاب



## فصل سرگردانی

تابستان است ، فصل گرما و خورشید تابان. خورشیدی که همهٔ نمودهای هستی برگرفته از اوست. از این روی خورشید، مهر، مهردوستی نخستین آئین و باور اجداد ما بوده است. اما برای ما نوادگان مهر پرستان کودکیمان همراه با بی برنامه‌گی و دل‌تنگی بود.

تابستان اگر برای بعضی از مودکان امروزی بویزه درخارج از ایران همراه با انواع سرگرمی هاست: کلاس های شنا، اسب سواری، کاراته، پیانو، نقاشی و... در دفتر خاطرات کودکی ما که قشر کم درآمد جامعه بودیم تابستان یعنی بی برنامه‌گی، دل‌تنگی، ملال و دلهرهٔ تجدیدی های طاق وجفت و شهریوری که درپیش بود. از بعد از ظهر اولین روزهایی که گرما خفه کننده بود بزرگترها درزیرزمین روی حصیرهای خنک بادبزن بدست به خواب می رفتند. مادر حوض خانه شیرجه می رفتیم و با آب ولجن ها قاطی می شدیم. باصدای شیرجهٔ ما بزرگترها از خواب می پریدند و با بد اخلاقی و عنفی یکی از همخانه ها فریاد بر می آورد که: فکری بحال این آتیش پاره ها بکنید! و پدر یا مادر می آمد دست ما را می گرفت از حوض بیرون می کشید میبرد گوشهٔ پستو در را می بست و تن خیس ما را با چوب بادبزن سیاه می کرد. بناچار از فردای آن روز راه می افتادیم زیر این بازارچه، زیر آن بازارچه، از این دکان به آن دکان:

– مشتتی شاگرد می خوای؟

– نه ، آسو (استاد) می خواهیم.

تابالآخره آقای فرجام خیاط می گفت: از فردا بیا سرکار.

از فردا صبح می رفتیم پشت در مغازه می نشستیم تا آقای فرجام می آمد مغازه را باز می کرد و می گفت:

– جلوی مغازه را جارو کن، آ! باشی کن، ساعتی یک مرتبه هم آتش اطو را عوض کن. بعد هم باید مدام کاسهٔ آب یخ را بدست آقای فرجام می دادیم. ظهر هم برو از خانه برایش نهار بیاور و غروب خسته و کوفته به خانه می رفتیمو سه زار(سه ریال) مزد را به مادر

میدادیم که برایمان جمع کند برای خرج مداد و دفتر و کتاب روز اول مدرسه.

بیاد دارم تابستان سال دوم از همان روز اول رفتن دکان نجاری مشغول شاگردی شدم. آسو ابوالقاسم صبر نمی کرد خلافی از من سر بزند و بعد تنبیه کند. برای پیشگیری از تخلف هم کتک می زد. با پهلوی اژه هم می زد که خیلی درد می گرفت. عصر که برگشتم خانه گفتم: این آسو ابوالقاسم خیلی کتک می زند. گفتند: خوب است ، هم کار یاد می دهد، هم تربیت می کند. در طول روز هم کار من جمع کردن میخ ها از لابلای پوشال ها و خاک اره هابا آهن ربا بود بعد هم جمع کردن خاک اره ها و ریختن توی گونی بود. از همه سخت تر آوردن آب بود از سقاخانه. آب را باید با یک کوزه که از خودم کمی کوچکتتر بود می آوردم. وقتی که می گفت: برو آب بیاور، یک پس گردنی می زدومی گفت: کوزه را نشکنی! وقتی هم که برمی گشتم باز یک پس گردنی می زد که چرا دیر آمدی؟ چون کوزهٔ پراز آب برایم سنگین بود مجبور بودم هر چند قدم آن را زمین بگذارم و خستگی در کنم.

یادم است روزی مردی میانسال و بلندقد که خورجینی به پشت داشت آمد دنبال کار می گشت! آسو ابوالقاسم ازش پرسید: چکار بلدی؟

– نجاری.

– چی درخور جینت داری؟

– وسایل نجاری.

وقتی وسایل را از درون خورجین بیرون آورد، من برای اولین بار رندهٔ آهنی دیدم.

– نه بابا ، احتیاج به کارگر ندارم.

مرد با ناامیدی و افسردگی خورجینش را جمع کرد و براه افتاد. اشکم بی اختیار سرازیر شد.

آسو ابوالقاسم پرسید: چرا گریه می کنی؟ چیزی نگفتم. اصرار کرد . مرد را نشان دادم که داشت دور می شد.

آس > دلش به رحم آمد. مرد را صدا کرد و گفت: بیا بابا مشغول شو. نمی دانم مرد فهمید که من باعث استخدامش شدم یا نه؟! اما به من خیلی محبت می کرد. آسو هم از کار او خیلی راضی بود.

تا این که یک روز که رفته بودم با کوزه آب بیاورم بچه های محل آمدند و من را مسخره و اذیت کردند. کوزه را زمین گذاشتم که با آن ها کتک کاری کنم که زدند کوزه را شکستند و فرار کردند. وای چه مصیبتی. حالا اگر می رفتم به آسو می گفتم کوزه را بچه ها شکستند من را می کشت. برگشتم سرکار ، به خانه هم جرأت نمی کردم بروم. راه افتادم توی کوچه ها تا عصر. غروب بود که کلاغ ها داشتند از مدرسه بر می گشتند که با ترس ولرز رفتن خانه.

## نگرانی مردم از آغاز سال تحصیلی آینده

از هم اکنون نگرانی های بسیاری برای مردم به خاطر آیندهٔ تحصیلی فرزندان شان آغاز شده است. نبودن فضای آموزش کافی و کمبود مدرسه و از همه مهمتر کمبود شدید معلم باعث شده است که والدین دانش آموزان بادلشوره و نگرانی و مشکلات فراوان تلاش کنند تا برای فرزندان شان جایی برای ثبت نام پیدا کنند.



در سال گذشته کمبود کلاس و امکانات آموزشی برای دانش آموزان چنان بود که برخی از مدرسه ها کلاس های خود را در سه نوبت برپا کردند و برخی از کلاس ها بخاطر نبودن آموزگار تعطیل شدند. و یا در روز فقط یک ساعت بکار آموزش پرداختند. در سال گذشته بگفتهٔ مسئولین امور از هر ۱۰۰ بچه که می بایستی کلاس اول دبستان را آغاز می کردند ، در مناطق جنوب ایران و بویژه در سیستان و بلوچستان صد هاتن به خاطر نبودن کلاس و آموزگار از راه یافتن به مدرسه محروم ماندند. که البته

عده زیادی از این دانش آموزان بعلت آب بیاورم بچه های محل آمدند و من را مسخره و اذیت کردند. کوزه را زمین گذاشتم که با آن ها کتک کاری کنم که زدند کوزه را شکستند و فرار کردند. وای چه مصیبتی. حالا اگر می رفتم به آسو می گفتم کوزه را بچه ها شکستند من را می کشت. برگشتم سرکار ، به خانه هم جرأت نمی کردم بروم. راه افتادم توی کوچه ها تا عصر. غروب بود که کلاغ ها داشتند از مدرسه بر می گشتند که با ترس ولرز رفتن خانه.

## نابرابری جنسی

در حالی که مسئولان جمهوری اسلامی بخاطر بینش خاص خود به زن، از همان روزهای نحست که قدرت را بدست گرفتند تأکید کردند که معلم دختران دانش آموز باید زن باشد و آموزگار پسران دانش آموز مرد. اما هنگام پذیرش داوطلبان برای ورود به مراکز تربیت معلم نابرابری و تبعیض شدیدی به چشم می خورد و پذیرفته شدگان مرد ۳۰ برابر زنان بوده است. مسئلهٔ دیگر اینکه کمبود حقوق و امکانات و نیز نارسایی های آموزشی باعث شده است که بسیاری از کسانی که قصد دارند در آینده به

## بی صلاحیت ها

از این ها گذشته بسیاری از داوطلبان آموزگاری بخاطر بیکاری شدید از روی ناچاری به مراکز تربیت معلم روی می آورند و در این مراکز طی دوسال تحصیل همان دروس دبیرستانی تکرار می شود و بدون هیچ گونه آمادگی کافی و تحقیق فقط با تأیید امور تربیتی که نوعی شعبهٔ **ساوا** است به آموزگاری می پردازند.

و فقط سرسپاری به اسلام ورژیم را باید ثابت کنند که بسیاری از اینان صلاحیت لازم و کافی را برای این کار شریف ندارند. آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در دورهٔ آموزش عمومی و گاه متوسطه از برخی دیپلمه ها بصورت حق التدریس بگیر و قراردادی استفاده می کند که چنانکه شاهد و ناظر هستیم بسیاری از آنان گاه چندماه حقوقشان عقب می افتد و با این گرانی روز افزون هر هفته و همراه برای گرفتن حقوق ازدست رفته و عقب افتاده شان دست به تظاهرات می زنند.

## تا هشتم ای رفیق...

دوست قدیم و ندیم، هنرمند بسیار گرامی، آواز خوان نامدار **هوشمند عقیلی** چندی پیش ، پیش از آن که سالخوردگی و بیماری خانه نشینش کند به **کلبهٔ کتاب** آمد. یکی دوساعت نشستیم و از هر دری صحبت کردیم. از در که وارد شد چشمش به شمارهٔ جدید **ماهنامهٔ آزادی** افتاد. گفت: مجلهٔ بسیار خوبی است مطالبش همه خوب و خواندنی است. گفتم: تو از کجا می دانی ؟ گفت: آقای **پاریزی** هر ماه مرتب برایم می فرستد. گفتم: اگر **آزادی** را می پسندی پس چرا مطلبی ، خاطره ای، چیزی برایش نمی نویسی؟ گفت: تنبلی، وقت نمی کنم . گفتم: اگر بخواهی وقت پیدا می کنی. حالا نه برای هر شماره، لافاقل گهگاه یکی از آن خاطرات را برایش بنویس. برای یادآوری خوانندگان گرامی توضیح بدهم که هوشمند عقیلی هنرمند درس خوانده ای است و رشته های مختلف هنری را تجربه کرده است. بازیگر تئاتر بوده ، در رادیو و تلویزیون گویندگی کرده. اهل قلم است و در نوشته های طنزآمیزش نگاهی موشکافانه و تیزبین دارد و مجموعه ای از مقالات و خاطراتش را باطنزی دلنشین در کتابی بنام **خاطرات در گذر زمان** چاپ کرده



هو شمند عقیلی در جوانی

و در همین لس آنجلس منتشر شده است و چندتن از اهل قلم مقدمه هایی بر این کتاب نوشته اند. از جمله زنده یاد **محمد عاصمی** نویسنده، شاعر و روزنامه نگار و ناشر و سردبیر ماهنامه **کاو** در بخشی از مقدمه اش نوشته: «هوشمند عقیلی که عاقلی هوشمند است و صدای خوش و آوازی دلنشین دارد از صحنهٔ آوازه پهنهٔ تحریر روی آورده...» والا آخر... باری با عقلی نشستیم و از خاطرات خوش گذشته گفتم. از سفرهای خاطره انگیز و شیرینی که با هم به کرمانشاه ، همدان، قصر شیرین و آن خطه داشتیم. از

خاطرات سفرهایش در داخل و خارج از ایران با **مرضیه، گوگوش، رامش، گلپایگانی، هایده** و سایر هنرمندانی که برای کنسرت به کشورهای مختلف با هم سفر می کردند گفت. از نوجوانیش گفت که در **اصفهان** شاگردی **تاج اصفهانی** خوانندهٔ مشهور را می کرده. از جوانیش گفت که شاگرد استاد **اسماعیل مهرتاش** در جامعهٔ باربد بوده و در کنار هنرجویان هم دوره ای هایش **شجریان، جمال وفاتی، عبدالوهاب شهیدی** و... اشاره کرد که استاد مهرتاش از شاگردانش نه تنها شهریه و پولی دریافت نمی کرد ، بلکه اگر شاگردی گاه احتیاج مالی داشت کمک هم می کرد. عقیلی خاطرات شیرینی از بانو **دلکش** دارد. چون مدت ها با هم در کلوب شبانهٔ **فانوس** شبها با هم آوازی می خواندند.

هوشمند از همشهریانش می گفت، از زنده یاد بازیگر نامدار **رضا ارحام صدر** که در یکی دو نمایشنامه با هم بازی کرده بودند. از استاد **حسن کسایی، جلیل شهناز، جهانبخش پازوکی، حسن شماعی زاده** و... می گفت. و چقدر صمیمانه و با احترام از **محمد رضا شجریان** یاد می کرد. می گفت: شجریان یکی از پویاترین آوازه خوانان موسیقی ایرانی



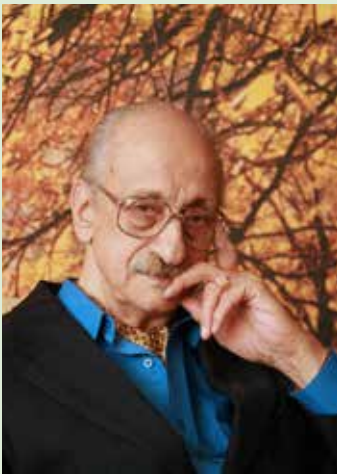
هو شمند عقیلی در این روزها

است و به موسیقی ایرانی بسیار خدمت کرده و جو را استادان مختلف بسیار کشیده است. بعد، صحبت مان کشید به خوانندگان ، ترانه سُرّایان و آهنگسازان امروزی. جوانهایی که نه صدا دارند نه از موسیقی چیزی می دانند و نه شعر و آهنگی مکه می خوانند سر و ته دارد. و بسیار گفتم و شنیدیم و یکی دوساعتی خندیدیم و خوش گذشت.

یادونام هوشمند عقیلی را گرامی می داریم و برایش تندرستی آرزو می کنیم.



هو شمند عقیلی و جمال وفاتی



زنده یاد استاد شهیدی



زنده یاد استاد شجریان



هو شمند عقیلی و دلکش در کلوب فانوس



هو شمند عقیلی با دینکن و گوگوش

**الهه خوشنام – آلمان**

## تقی زاده خادم یا خائن؟

**\* تقی زاده نه تنها در تشخیص نثر خوب تخصص داشت که در ترویج و توسعه ترجمه در ایران نیز بسیار تاثیر گذار بود.**

**\* زمانی که کمک مالی دولت آلمان برای انتشار نشریهٔ تقی زاده قطع می شود، او و جمالزاده حاضر می شوند حتی تن به حمالی بدهند تا بودجهٔ انتشار مجله را فراهم کنند.**

قضاوت ها در مورد مردان سیاسی ایران شاید نیاز به تورقی دیگر در تاریخ داشته باشد. گاه لازم است که چشم ها را بشوئیم و حتی ذهن ها را نیز شست و شوئی دهیم. سیاه و سپید دیدن احتمالاً راحت ترین راه ممکن است. باز شناختن دیگر رنگ ها اما نیاز به دقت و تفکر دیگری دارد. سید حسن تقی زاده از جمله سیاستمدارانی است که عده ای او را خادم و بعضی نیز خائن می دانند. نگاهی به زندگی و عملکرد او در زمینه های فرهنگی و سیاسی شاید به همان شست و شوی چشم ها و اذهان منجر شود.

تقی زاده روحانی زاده بود و آن چنان که بر سنت روحانیون استوار است قرآن را در همان کودکی باید ختم می کرد. این کودک پنج ساله باید در امور فقهی نیز آگاهی می یافت. شاید اگر این آگاهی ها نبود، تقی زاده راه دیگری را برای زندگی انتخاب می کرد. او در عین حال یک ایرانی تمام عیار بود. در انقلاب مشروطیت به

مشروطه خواهان می پیوندد و در هر مقام و منزلتی که قرار می گیرد، اعم از نمایندگی و ریاست مجلس سنا، وزیر و والی و سفیر، چشم خود را برای یافتن نقاط ضعف ها در قیاس با دیگر ممالک می گشاید. او بیش از هر چیز بر معرفت و تحصیل جامعه ای که

اکترا بی سواد بودند تاکید می ورزد. تقی زاده: « هزار بار لازم است تکرار شود که بدون انتشار تعلیم عمومی، آن هم به سرعت ممکن، نجات این مملکت محال عقلی است و سایر اقدامات مفیده مهمه از کشیدن خط آهن و بستن سدها و ترقی و اصلاح فلاحت و ترقیات اقتصادی و دفع امراض انسانی و حیوانی با وجود فواید عظیمه آن ها، بقای استقلال و روح ملی ما را ضامن نیست. یک ضربت خارجی

کافی است برای این که همه آن بناها را درهم شکنند. تنها چیزی که مایه نجات قطعی و حفظ ملت ایران تواند شد همانا انتشار تعلیم تربیت و در واقع با سوادی عامه ملت است و بس.» تقی زاده مرد خردمندی بود که دغدغه ایران داشت. به قول شهید بلخی: اگر غم را چو آتش دود بودی/ جهان تاریخ بودی جاودانه/ در این گیتی سراسر گر بگردی/ خردمندی نیابی شادمانه/

#### تقی زاده مدرن

خود برای انتشار را مبارزه با جهل و خرافات عنوان کرده بود. سر لوحه ای که در زمان سردبیری دکتر محمد عاصمی نیز باقی ماند. شاید اگر تقی زاده دست همکاری به جمالزاده نمی داد و مطالب و نثر مدرن او را در نشریه منعکس نمی کرد، جمالزاده شهرت امروزی اش را نمی داشت. جالب این جاست زمانی که کمک مالی دولت آلمان برای انتشار نشریه قطع می شود، او و جمالزاده حاضر می شوند حتی تن به حمالی بدهند تا بودجه انتشار مجله را فراهم کنند. باربرها در آن دوران با دستمزد یک مارک آلمان بار مسافران را نقل و انتقال می دادند. جمالزاده و تقی زاده هم فکر می کنند که با این کار روزی چندین مارک را به جیب مبارکه سرازیر می کنند و از پس خرج ها بر می آیند. مراجعه به کار فرما همان و نخستین پرسش همان. آیا شما دوره ای برای این کار دیده اید؟ هر دو می گویند ما نمی دانستیم که حمالی



تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

همان. شاید به قول ایرج میرزا: من

کلنل را کلنل کرده ام…

#### معجزه شاه

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده



تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

تقی زاده

بود. آقای آذرنگ می نویسد:«فروغی و سید حسن تقی زاده را در درجه نخست و علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ و نخستین رئیس دانشگاه تهران را در درجه دوم باید از تاثیر گذاران مهم بر روند ترجمه در ایران پس از قاجار و سیاست های ترجمه در سازمان های دولتی دوره پهلوی اول به شمار آورد. تقی زاده در این زمینه در دوره پهلوی دوم نیز بسیار موثر بود.

#### آوای دهل برنج

با همه مشخصاتی که تا کنون یادآور شدیم چنین مردی در همان زمان با همه مشاغلی که دارا بود و چندین سال در کتابخانه لندن و آمریکا کار کرده بود باید میلیاردر می بود. در این زمان که چه عرض کنم! لابد می توانست همه برج و باروهای نیویورک را هم خریداری کند. از نجف دریابندری بشنویم که تقی زاده در چگونه خانه ای می زیسته است:

دریا بندری: «خانه اش یک خانه قدیمی کلنگی بود. اشیاء هم کهنه و فرسوده بود. معلوم بود این آدم اهل دنیا نیست. اگر می خواست لابد خیلی پول می توانست در بیاورد. سمت های مهم داشت. آن روزی که من او را دیدم در«ویلچر» نشسته بود.»

پدر هوشنگ نهاوندی میرزا علی اکبر تاجر که مرد متمولی بوده و دوستی دیرینه با تقی زاده داشته و هم مسلک سیاسی او بوده است می گوید:

«تقی زاده زمانی که رئیس مجلس سنا بود برای گذران امور روزمره زندگی از او مبالغی در حدود چند صد تومان قرض می کرده است.»

او اضافه می کند:«تقی زاده گاهی تلفن می کرد و می گفت اگر ممکن باشد برای من یک کیسه برنج از بازار بخرید بعد پولش را حساب می کنم. با آن دقتی که تقی زاده داشت که حتما وجوه را به سرعت بپردازد، دو هفته، سه هفته، گاه چهار هفته می شد که رئیس مجلس سنای ایران در پرداخت این وجوه تاخیر می کرد. معلوم بود واقعا باید منتظر باشد که حقوق آخر ماهش را از مجلس سنا بگیرد.»

اما بشنویم از زبان احمد کسروی که درباره تقی زاده چه می گوید:

کسروی: « آهای آقای تقی زاده! ای نماد غریزدگی و خیانت و هزار چیز دیگر! ای کسی که مثل تو شاید

مادر روزگار نزاید که به بیگانه چنین خدمت کند! با ما بگو کشورت را به چه فروخته بودی که آخر عمری برای خرید چند کیلو برنج و پرداخت خرج دوا و درمان درمانده شده بودی؟!»

#### ایران سراپا غربی

اتهام غریزدگی اما از آن جا نشات می گیرد که تقی زاده یک بار آن جمله معروف که «ایران باید از سر تا به پا غربی شود» را بر اساس تجربیات خود گفته بود. بعدها البته تاکید می کرد که زبان فارسی و فرهنگ ایرانی باید همچنان در میان ایرانیان حفظ شود و از ادای این جمله هم معذرت خواهی کرده بود.

امضای قراردادی که رضا شاه بر آن اصرار داشت، یکی دیگر از دلایلی است که منتقدان را به بدگویی از او واداشته است. این قرارداد برای واگذاری امتیاز نفت با «داری» بود. رضا شاه گویا در تصمیم خود راسخ بود و فقط به یک امضای دیگر نیاز داشت. اگر تقی زاده این کار را نمی کرد حتما کسان دیگری با توجه به قدرت و نفوذ و رعب و وحشتی که از جبروت رضا شاه داشتند به راحتی به این امضا تن در می دادند و در اصل قرارداد هم تغییری حاصل نمی شد. تقی زاده اذعان کرده بود که قرارداد بسیار بدی بود ولی چاره ای جز این کار نداشته است.

تقی زاده در پیر سالی بیمار بود و باید کتابخانه اش را می فروخت تا مخارج مداوا را فراهم کند. سازمان امنیت «ساواک» نیز حتی در آن زمان گواهی می دهد که مکتبی ندارد.

نجف دریابندری که یک بار با او ملاقات حضوری داشته است می گوید: دریابندری:«از نزدیک او را دیدم و فهمیدم چه جور آدمی است.»

دریا بندری در مناقشه میان تقی زاده و کسروی حق را به تقی زاده می دهد. اما تقی زاده که خود این انتقاده را می شنیده است در پاسخ می گوید:

تقی زاده:«اگر کاری نکنی هیچ کس بدگوی تو نیست. امان از روزی که کاری کنی. می شوی هدف هر بلا.»

آیا واقعا نیازی به به شستن چشم ها و زدودن گرد و غبار از اذهان نیست؟!

## آنان که ملت ما را به گمراهی و تباهی کشانده اند

**\* پرویز ثابتی می گوید: «علی شریعتی مزینانی، در زندان هم که بود ما به او تریاکش را می رساندیم تا نمیرد، چون اگر تریاک نمی خورد یا نمی کشید، می مُرد»**



و همچنان به هدر می رود!

علی شریعتی، با توجه به پایگاه و منزلتی که بانو فاطمه زهرا، در میان شیعی مذهبیان دارد و هر مطلبی که در تأیید باور ذهنی آنان باشد با استقبال روبرو خواهد شد و مایه ی شهرت او خواهد بود، از این رو در کتابی زیر عنوان «فاطمه، فاطمه است» با استدلال های کودکانه و عقل گریز، در حالی که خود در سخنرانی ها یش از پیشعوری روایت سازان در خروش آمده بود، خود در این کتاب افسانه ساخت و نوشت: «فاطمه، فاطمه است!!» گویی فاطمه های دیگر اصغر و یا محسن و یا نامی دیگر داشته اند! اما این بانو فاطمه زهرا ی مورد بحث، فقط به همین نام بوده است نه بانامی دیگر!! من این کتاب را به دقت خوانده ام، چرند تر از مطالب این کتاب کمتر پیدای می شود، نامبرده در جهت اثبات دیدگاهش از جمله می نویسد (به مضمون): «با خود گفتم آیا از آنجا که فاطمه دختر پیامبر اسلام است، از این جهت نزد شیعیان محترم است؟ دیدم نه، سپس گفتم چون همسر علی بود، از چنان پایگاهی برخوردار شده است؟ دیدم نه، آنگاه با خود گفتم چون مادر حسن و حسین بود؟ دیدم نه، سپس به این نتیجه بایست در جهت پیشرفت و تعالی کشور و مردمانش صرف می شد، با شنیدن اینگونه خزعبلات، به هدر رفت

علی شریعتی، یکی دیگر از زمینه سازان انقلابی با عنوان «اسلامی» بود که به تئوریسین و مُصلح مذهب شیعی شهرت یافته است، نامبرده به خوبی دریافته بود که یکی از عوامل دسترسی به شهرت، بهره گیری از باورهای مذهبی عوام است، از این رو با نگارش ویا سخنرانی هایی در حسینیهٔ ارشاد این که مذهب شیعه یک حزب است، به عنوان مُصلح دین انتقادش این است که چرا آخوندها درباره ی امام حسین مطالبی را از او بر زبان می آورند که به جای تکریم از سالار شهیدان، مایه ی سر شکستگی است، مثلاً می گویند: «ای قوم اگر به من رحم نمی کنید لاقبل به این طفل رحم کنید» و... کوتاه کنم که محور همه ی سخنانش، در ارائهٔ تفاوت شیعهٔ علوی با شیعهٔ صفوی است و تمامی مآخذ او چیزی به جز بهره گیری از احادیث و روایات نیست، چرا که از هیچیک از یازده امامان مذهب شیعی کتابی، رساله ای، نوشته ای در دست نیست، و آنگاه این احادیث یا راویات تا چه پایه مورد وثوق است، دانسته نیست، تا جایی که حتا به نوشته ی پژوهشگاه علوم انسانی و اطلاعات فرهنگی وابسته به رژیم اسلامی، نگارش کتاب «نهج البلاغه» به شخصی بنام سید شریف رضی، یکی از فقهای شیعی منتسب می کند که در اواخر سده ی چهارم هـ - ق یعنی پس از گذشت بیش از ۳۰۰ سال و اندی دست به نگارش این کتاب زد. اینکه بتوان به تأکید گفته شود آنچه که در این کتاب آمده است عین گفته ها و دیدگاه های امام اول شیعیان است، جای تردید دارد که چه بسا در نقل گفته ها افزودگی ها و کاستی ها فراوان دیده شده است، به ویژه که چند سده بعد بیان شود!

علی شریعتی که از او با عنوان روشنفکر ویا مُصلح اسلامی نام برده می شد و یا احیاناً هم اکنون نیز می شود، تا توانست در عالم نشئه در پی خماری گفت و نوشت، پرویز ثابتی می

برخاسته است اما دفاع او از شیعهٔ علوی چیزی جز ابراز تعصب نیست، آنان که نسبت به مذهب شیعهٔ علوی غلومی کنند نیز برکنار از انتشارو یا ساختن احادیث و روایات ساختگی و گمراه کننده نبوده اند، در کتاب اصول کافی ۱۶۱۹۹ حدیث و در کتاب من لا یحضره الفقیه ۹۰۴۴ حدیث و در کتاب تهذیب الاحکام ۱۳۵۹۰ حدیث و در الاستبصار ۵۵۱۱ حدیث نقل شده است و این کتابها با نام کتب اربعه، که از اوایل سده ی چهارم هجری قمری به بعد، یعنی با گذشت

خود غرق در شیعهٔ جعفری و تعالیم آن بود، با ذهنی عقب مانده؛ بسیاری از به اصطلاح الیت های آن ایام را برای شنیدن موعظه هایش به حسینیهٔ ارشاد کشانیده بود، که به خاطر ازدحام؛ شماری ناگزیر در بیرون از فضای حسینیهٔ به گوش کردن افاضات این منادی آزادی ومدافع حقوق انسانها ساعتها می ایستادند، غافل از این که سخنانی آنچهانی که در لباس تنقید از خرافه پرستی عنوان می کرد، خود خرافه ای دیگری ساخت.

علی شریعتی، و دیگر مصلحین



بیش از ۳۰۰ سال از تاریخ هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه نوشته شده است، از جمله کتب معتبر و مورد استناد شیعیان است، که سالها پس از داستان غیبت امام دوازدهم شیعیان انتشار یافته است و پس از انتشار این کتابها هر آخوندی که خواست ابراز وجود کند، احادیث و روایاتی افزون بر احادیث یاد شده در کتب اربعه، از خود ساخت از جمله نوشته اند که «عبدالکریم ابی العوجا» که در سده ی دوم هـ - ق می زیسته و از احادیث و روایات گویان بوده است، هنگامی که او را به پای چوبه ی دار می بردند، فریاد زد ای مردم، من بیش از چهار هزار روایت و حدیث از پیامبر اسلام از خود گفته و حلال شمارا حرام و حرام شمارا حلال ساخته ام. که منابع علی شریعتی، جملگی بر پاره ای از این احادیث و روایات بوده است.

جای یادآوری است این که مرگ طبیعی او را در خردادماه ۱۳۵۶ به خاطر بیماری دراز مدتش، که در یکی از بیمارستانهای انگلستان روی داده بود، با همه تأیید بخش کالبد شکافی در انگلستان، به گردن شاه و ساواک نهاده و شایع کرده بودند، تا ذهن مردم را علیهٔ شاه مشوّب سازند که ساختند. شریعتی، تحصیلکرده ای که

## عباسقلی آذری

**همت بلندار که مردان روزگار...**

**\* شاه از کوه بالا رفت و وقتی در اتاق کدخدای گچسر استراحت می کرد نقشهٔ تونل کندوان را می کشید**

**اشاره:** عباسقلی آذری از نویسندگان و مترجمین معاصر است که مقالات و کتابهای زیادی را نوشته و با ترجمه کرده است از آنجمله می توان به کتاب «گذشت» و همچنین «تاریخ مصور رضاشاه کبیر» اشاره کرد. در زیر مقاله ای از او را که در دهه ۴۰ در مجله امید ایران بچاپ رسیده است مطالعه می فرمائید. یازدهم نویسندهگان ایرانی و در گذشتگان اهل قلم را گرامی می داریم.

**ماهنامه آزادی**

جبال عظیم و قلّه سرفلک افراشتهٔ کندوان هزاران سال به عظمت خود میباید و پای پادشاه فاتح جهان گشائی به قلّهٔ آن نرسیده و مقهور بشر نگردیده بود.

عاقبت در مقابل اراده و همت شاهانهٔ رضاشاه پهلوی سر تعظیم فرود آورد و آن قلّهٔ عظیم در زیر قدم او هموار و رو برآه شد. در زمان رضاشاه که ایجاد و توسعهٔ خطوط شوسهٔ در سرتاسر کشور شبانه روز جریان داشت برای نزدیکترین راه بین تهران و دریای خزر و شهرهای ساحلی آن راه تهران-ظ چالوس انتخاب و بتصویب همایونی رسید.

ایجاد این راه بی نهایت مشکل و اجرای این نقشه محال نظر می رسید اما مسئولین کار که ابزارهای ساخته و پرداخته دست توانای رضا شاه بودند و بروحیهٔ شاه آشنائی کامل داشتند واقف و معتقد بودند که همت و ارادهٔ شاه بالاتراز مشکلات است و این مشکل لاینحل هم مانند صدها مشکل دیگر حل می شود.

امریهٔ شاه دایر به احداث راه مخصوص (راه تهران-کرج-چالوس) به وزارت راه ابلاغ شد. عملیات مقدماتی و نقشه برداری و نقشه کشی بامشکلات زاید الوصف شروع و در نتیجهٔ مساعی شبانه روزی باموفقیت کامل خاتمه یافت. هر چه پیشرفت بیشتر میشد بر حجم مشکلات افزوده می گشت. طبیعت در این منطقه بامأمورین وزارت راه سر جنگ داشت. کوهها و رودخانه ها

با کارگران و عملجات که باوسایل امروزی مجهز نبودند سخت در ستیز بود. از بالا کوه ریزش می کرد و از زیر رودخانه نتیجهٔ عملیات چند هفته یا چندماه مأمورین رانا پدید مینمود. بغیر از پشهٔ مالاریا که باعث تلفات هنگفتی بود خرس ها هم سربسر عمله جات می گذاردند و بطور خلاصه می توان گفت مأمورین وزارت راه در دهلیز مرگ با حضرت عزرائیل دست بگریبان بودند. بادستی باو نبرد می کردند و بادستی راه می ساختند. - باینکه در این مصاف تلفات وزارت راه خیلی سنگین بود اما چون اراده و همت شاه پشتوانهٔ او بود راه مخصوصی ساخته شد و کارمندان وزارت راه در پیشگاه شاه و ملت سرفراز گردیدند.

آقای علی منصور که در آن زمان وزیر راه بود با ایمان و اراده ثابت و تغییر ناپذیر شاه و با تدبیر و سبک متین بخصوص خودش نیات ملوکانه را با بهترین نحوی انجام و اجرا می نمود- از این رو اغلب کارها که شاه بایجاد آن اراده می فرمود با آقای منصور محول می شد و از حسن اقبال و توجه شاه کلیه کارها بخوبی انجام می یافت. آقای منصور پیشرفت کارها را مرتباً بسمع همایونی می رساند. در زمستان سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ بود که وزیر راه اتمام ساختمان و تلافی راه مخصوص را از دوسو (شمال و جنوب) بعرض اعلیحضرت شاه رسانید.

این خبر در شهر بابل بعرض اعلیحضرات رضاشاه رسید. اعلیحضرت که همواره متوجه اصغای چنین اخباری بودند فوق العاده مسرور می گردند چون فصل جدیدی جزو کارهای مفید و مثبت سرسلسلهٔ دودمان پهلوی باز می شد. رضا شاه علاقمند بود که آثار مفید خود را که با مشکلات فراوان برای آبادانی ایران بوجود آورده قبل از همه ببیند و مثل یک فرد عادی از مشاهدهٔ آن لذت ببرد و رفع خستگی کند. در ماه دی که هوا سرد و برف همه جا را پوشانده بود به وزارت راه ابلاغ شد که بقیه در صفحه ۴۷



*زنده یاد دکتر طلعت بشاری (قلم)*

## دستور زبان فارسی

بخش بیست و یکم ، **ادامه حرف ربط (پیوند)**

**ملاحظات حرفهای پیوندی ساده:**

– تلفظ « واو» عطف در مکالمه و در

میان کلمه‌ها و جمله‌ها مانند ضمه است ولی گاه آنرا به فتح « وَ » تلفظ کنند. در آغاز مصراع:

و دیگر که گنجم وفادار نیست

همان رنج را کس خریدار نیست

**( فردوسی)**

در میان مصراع به ضرورت شعر:

بر آمد و راه بیابان گرفت

سپه را رها کرد و خود جان گرفت

**( فردوسی)**

– امروز بجای « واو» عطف بیشتر

بند (ویرگول) بکار برند، در قدیم

نیز حذف « واو» عطف گاه معمول بوده است

دل بخردان داشت ، مغز روان

نشست کیان ، فره موبدان

**( فردوسی)**

– گاه میان معطوف و معطوف علیه

بضرورت فاصله می‌افتد:

تن و خواسته زیر فرمان تست

سر ارجمندان و جان آن تست

( سر و جان)

**– فرق میان عطف و ربط** اینست که:

– عطف، دو یا چند کلمه را بهم پیوند میدهد که در جمله از نظر مقام و حالت یکی هستند مانند: ابر و باد ومه و خورشید و فلک در کارند.

ارتباط معنوی در جمله‌های معطوف

مستقیم است و نیازی به علت و تفسیر جمله‌ها نیست و از نظر زمانی

نیز افعال یکی هستند مانند:

من و اسب و شب‌دیز و شمشیر تیز

نگیرم فریب و ندارم گریز

**( فردوسی)**

– جمله دوم نتیجه جمله اول است

مانند: پرویز کوشید و موفق شد.

ب : حروف پیوندی مرکب مانند: بنابراین ، هرچند ، اگرچه (بمعنی هرچند) ، زیراکه ، چندانکه ، همینکه ، همانا ، تا اینکه ، وقتیکه ، وانگهی ،

اگرچند(بمعنی هرچند)

**۳– حرف شرط** مانند: اگر ، از ، تا

اگر آن ترک شیرازی بدست آرددل مارا

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
**ربط (پیوند)**
تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید ابر کی خندند چمن

**(مولوی)**

چنگ بنواز و بساز ار نبود عود چه باک
آتشم عشق و دلم عود وتتم مجمر گیر

**(حافظ)**

۴– حرف موصول : آنست که قسمتی

از جمله را به قسمت دیگر پیوند دهد

و عبارتست از « که» و «چه »

آن بت که همیشه با رخ زردم از او درمانم نیست هست این دردم از او پیش از « که » موصول غالباً این کلمه ها یا مشابه آنها می‌آید.

**این:**

اینکه تو داری قیامت است نه قامت

**(سعدی)**

**هر:**

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

**(سعدی)**

**چنان:**

ترا چنان که تویی هر نظر کجا بیند

بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک

**(حافظ)**

**آن:**

آن را که میسر نشود صبر و قناعت
باید که ببندد کمر خدمت و طاعت

**(سعدی)**

پیشینیان کجا را بمعنی « که » بکار برده‌اند:

همیشه تاصفت تیرگی نصیب شب‌است
چنان کجا(که)صفت روشنی نصیب بهار

**(عنصری)**

**چه:**

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال

**(سعدی)**

**– فرق میان که و چه موصول** با که و چه ربط اینست که « که و چه » موصول قسمتی از جمله را به قسمت دیگر پیوندد ولی « که و چه » ربط ، جمله‌یی را به جمله دیگر پیوندند.

**۵– حرف نشانه:** حرفی است که برای تعیین مقام کلمه در جمله بکار رود و عبارتست از:

**– را :** علامت مفعول بیواسطه مانند: کتاب را خریدم. حرف « را » هر گاه

بمعنی یکی از حروف اضافه (پیشین) آید حرف نشانه نیست

**– کسره‌یی که به آخر مضاف یا موصوف افزوده گردد:** باغ بزرگ

حسین تماشایی است (باغ موصوف است)

کتاب پروین روی میز است ( کتاب مضاف است)

**آواها** (اصوات)

آواها (اصوات) کلماتی هستند که بر درد و شادی و تحسین و ندا و تحذیر و تنبیه و آن دلالت دارند و بیان کننده حالات روحی گوینده

میباشند.

– در ندا: ای ، ایا ، الاای ، و الف ندا ، که به آخر کلمه پیوندند

– در تحسین: به به ، آفرین ، زهی ، خهی ، خوب ، خه خه ، اینت ، بنامیزد (به نام ایزد)

واژه‌های عربی که بصورت آواها در ندا بکار می‌روند:
تبارک الله ( پاک و بزرگ شده خدا) ، بارک الله (خدا مبارک کند و برکت دهد) ، حبذا ( بمعنی خوشا که مرکب از فعل حب و اسم اشاره ذا است)، ماشاءالله ( آنچه خدا بخواهد)، احسنت ( به معنی آفرین) ،

همیخ و در و (غیره) ، عوعو ، واق واق (صدای سگ) ، خش خش ( صدای برگها و غیره) ، شُرشر(صدای آب).
**پیشوندها و پسوندها**
واژه‌هایی هستند که به تنهایی مورد استعمال ندارند بلکه همیشه با کلمه‌یی دیگر ترکیب می‌شوند تا معنی و مفهومی تازه بدست دهند و آنها را « جزء پیوند » نیز میتوان نامید.هر گاه جزء پیوند پیش از کلمه اصلی آید آنرا پیشوند و اگر به آخر کلمه افزوده گردد پسوند. بعضی از اصوات افزایند مانند:

دریفا حسرتا دردا کزین جوی
بخواهد رفت آب زندگانی **(حافظ)**

واژه‌های عربی که بصورت آواها در افسوس بکار می‌روند:
ویحک (رحمت بر تو) ، هیهات ( دور باد) ، حسرتا، اف (دل‌تنگی و بیزاری).

– در تعجب: وه ، خوشا ، خنک ،

ومن مر دی بودم مسافر واین دنیایی
ومردم مرا عرفان زده می دیدند وآن دنیایی.

سیرو مشاهده ، زنده ام می داشت.

ازقضاروزی به شهری رسیدم. کوچه به کوچه در آن گام زدم. رسیدم به جائی . برسر دری خواندم:« کارگاه سایه

وروشن» حیرت کردم. به نجوارفتم. که لایذ حرفی است دراین مکان.

خواستم درزنم . دربازبود. به درون شدم وشنیدم بانوئی را که می گفت:« وقتی درنقش و نگارید باخود به تمام باشید،»

گفتم: اگر محفلی باشد حرفی دارم.

اینک در شهرگردی ام. اما سلام به تو که در کارگاه به من باز نهادی.

بانو گفت: این در فرداشب هم بازاست

محفلی هم داریم. سیاسش گفتم ورفتم. درخروج از آن مکان بازبه به لوحهٔ

سردر خیره شدم.

**\*\*\***

فرداشب برسردر خواندم:« کاخ سخن» پس دریافتم جائی است چند منظوره وامشب شب حرف است. نه نقش ونگار. و فردا لایذ چیزی دیگر.

آهسته .متین بامو مرا به جایگاهی نشاند. وگفت: امشب سخن با مسافری است که اگر بظاهر اکتفا کنم هرکنه ازو درانتظار می‌خ و در و (غیره) ، عوعو ، واق واق (صدای سگ) ، خش خش ( صدای برگها و غیره) ، شُرشر(صدای آب).

**پیشوندها و پسوندها**
واژه‌هایی هستند که به تنهایی مورد استعمال ندارند بلکه همیشه با کلمه‌یی دیگر ترکیب می‌شوند تا معنی و مفهومی تازه بدست دهند و آنها را « جزء پیوند » نیز میتوان نامید.هر گاه جزء پیوند پیش از کلمه اصلی آید آنرا پیشوند و اگر به آخر کلمه افزوده گردد پسوند. بعضی از اصوات افزایند مانند:
دریفا حسرتا دردا کزین جوی
بخواهد رفت آب زندگانی **(حافظ)**

واژه‌های عربی که بصورت آواها در افسوس بکار می‌روند:
ویحک (رحمت بر تو) ، هیهات ( دور باد) ، حسرتا، اف (دل‌تنگی و بیزاری).

– در تعجب: وه ، خوشا ، خنک ،

Hippocampe نام داده اند می ماند. البته باویژگی هائی که باریتعالی به آن داد ودرقدوقامت پیکمه هاPygmes

این بار سیمای خدا شادان شد از آفریدهٔ خود. پس جبرئیل را گفت تا به کرهٔ زمین رود به تماشای یکابس ها وجبرئیل چنان کرد که خدا خواست.

خدا دیر کرد جبرئیل را تحمل نکرد . نهیب زد که با گزارش بیا. وغرشی درافلاک شنیده شد.

جبرئیل که زمین رادور می زد باز دیر کرد. وخشم خدارا وقعی نپهادزیرا یکابس ها زمین را تسخیر کرده وازآن چیزی ساخته بودند که فریاد نارضایتی دیگر خلایق از هرسمت وسو بگوش می رسید.

پس بازگشت و گزارش داد که:یکابس ها درلغو زندگی اند. زیرا نه می خورند ونه می آشامند. نه شادند و نه غمگین.

نه در جنگند ونه نیازمند صلح. نه خواب دارند ونه وسوست خوراک نه سردشان است ونه گرم. باهم کاری ندارند /باهم نه دربی همی اند ونه در باهمی. به هم نه سلام می کنند ونه در بند خداحافظ گوئی اند در آب وخاک وهواروانند بی هیچ تلاش . نه شاکر خدایند ونه تشنهٔ معرفت براو. نه می آموزند ونه عشقی به هنر دارند و زیبا و نازیبائی در ذهن آنها نیست. حتی به مرگ فکر نمی کنند چه رسد به هست

ها و یانیست ها. پُرند از بی نیازی. خالی اند وروان مثل حباب بی آنکه برترکیدن روند. نه طالب مسکن اند ودر فکر پوشش. نه ذکری دارند ونه عبادتی. نه طالب بهشت ونه ترسان از جهنم. هرچه از آنها پرسیدم بی جواب ماند. به هرزبان از تو گفتم گفته ام بی جواب ماند....

به اینجاکه رسید خدا برافروخت که:نافی خالق خودند؟ وجبرئیل به عجز ولابه رفت وافزود نه تنها ترا نمی شناسند خودرا هم نمی شناسند. بی هویت اند باخود. خوب وبدرا تمیز نمی دهند زیرا خدا آنها را بی نیاز آفرید. آنها حتی از

خدا بفکر نرفته گفت: یکابس... ولحظه ای بعد زمین پرشد از یکابس ها ویکابس کمی تا بیشتری به همان اسبک چوبی که فرنگان آن را هیپو کامپ

## خاطره ای نیاوده

وگفت: « رازدارباش». وجبرئیل غیب شد.وخدا شنید حرف کسی از مقربان را که می گفت:« خدا به تردید رفته است»وخدانشنیده گرفت ولی دریافت او شد. وشیطان به دورو دورترهارفت. **\*\*\***

خدادریافت که ملعونی در کار یکابس او به ملعنت رفته تا یکابس درنقض ها وکسرها زندگی کند. پس جبرئیل را خواست وازاو پرسید: به زمین که می رفتی با که سرراه برخوردی؟ جبرئیل بخودلرزید وگفت: خداوندبر هرچیز بصیر و آگاه است ورفت به شرح ملاقات بافرشته مقرب وملعون، شیطان. که از اومی پرسید کجایم رود وجبرئیل جواب می دهد به زیارت آفریده تازهٔ باریتعالی وخداوند درمی یابد که جبرئیل در گزارش سفرش به زمین از ملاقاتد با شیطان حرف نزده است. جبرئیل عذر می آورد که وقتی خداوند برهر چیز آگاه است ضرورت را حس نکردم. چنین شد که خدا جبرئیل را به تبعید فرستاد وخود امور رادردست گرفت تا راهبند نیت شیاطین باشد.خدا حتی رفت به توقف شورای امور املاک.

وخدای اندیشناک درخلوت خود به راه حلی رسید که رأی هیچ شیطان به آن نمی رسد پس خداگفت یکا بسان به رنج بی نیازی دچارند ومابا دوشقه کردن هر یک هرشفه را نیازمند شقهٔ دیگر می کنیم وآنها دراحتیاج به هم ولی متفاوت ازهم نگاه می داریم.

وخدارفت به خلق موجودی سرپا، که هرچه کسر داشت درد دیگری می

جست.وجستن او به معنای درمان نبود، یعنی جستن ازسر نیاز اصل، وزیستن فرع بر آن شد. وخدا بخود نازید که

چهارپایان و بالداران وهوآآب وخاک درهدف نیاز زنان ومردان باشد. اما اگر کل نیاز رابر آورد بالاترین نیاززا در حس زیباسی نهاد. این شد که ملایک قدرت او را بازشناختند. دیگر خدا منکری را نه دید ونه شنیدوشیطان تبدیل شد به ابزاری دردست خدا بوقتی که آدمی

دچار کفران نعمات شوند.

**\*\*\***

سخن من به پایان رسید . حاضران به سکوت رفتند ومن که به احساس سردی می رفتم ترک محفل کردم. وکسی مرا مانع نشد. دلخوشی من این بود که هیچیک از حاضران راهبند حرف من نشدند.

اما هدف اصلی من این بود که قصهٔ آدم وحوّا را بی اعتبار کنم. وبگویم چگونه ممکن خدای قادر وبصیراست تا کارجمیت یابی زمین را به دست دوتن آدم وحوّا بسپاردپ درحالیکه فرض وحکم این قضیه که «پس خدا دردم زمین را پراز احسن الخالقین کرد» سزاوار خدائی اوست. احسن الخالقینی که بسیمای اویند زیرا به خودآئی خودهم آگاهانه یا بصورت غریزی باوردارند.

اما من ترک محفل کردم تا هدف طعن آنها که به استناد کتب آسمانی افسانهٔ آدم وحوّا را درباوردارند قرار نگیرم. وبکوشند مرا برای بحث دعوت کنند.

**\*\*\***

در آن شهر صدا و حرفهای من بگوش رهبران حوزوی و مسجدی و کنشتی نرسید. زیرا کم شمار بودند ولی شنیدم کشیش ها در تماس اند تا جبهه بگیرند ومرا بیابند و به سؤال کشند. ومن جزاین نمی خواستم . دردم شبی که قیرگون بود به دیدار آن بانو شدم. درگشود. به درون نرفتم اما گفتمش قراربر رویارویی هاست. اگر آمدید بایاران ناشناخته ام بگیرید آشنائی ام ندهید.

همین وهمین.سیاس.

پس ترک او کردم وبانو تا به انتهای کوچه برسم در نبست ودستی درهوا

تکان داد که مزید اعتمادمن شد.

کشیش بزرگ شهر در مراسم نماز یکشنبه خبرداد از اجتماعی به فردا در میدانک جلوی کلیسا ونداداد بر مسافری منکر که بیاید و بامن به استدلال رود ازباب آنچه در کتب آسمانی است با آدم وحوّا.

**\*\*\***

بقیه درصفحه ۵۲

## سرپل

«…بستن پل عابر پیاده به دلیل رعایت نکردن شئون اسلامی و بی‌حجابی بانوان؟…»

ما وقتی می‌گیم مملکت افتاده زیر دست هیئت عزاداران دیوانه و لشکر نخاله‌های گِیج ویج، شوخی نمی‌کنیم. امت نابغه و درجه یک اسلام عزیز، بمراتب از این کفار زامبون خور خارجی فهم و شعورش بالاترو بیشتره. یعنی فیزیک کوانتومی که در کتاب کلام‌الله مجید هست از این ماهوارهٔ فکسنی «جیمز وب «حوزهٔ علمیه ناسا ، هزاران برابر بهتر و معتبرتر میباشد. کتاب مستطاب، حاوی اسراریست که بشریت از آغاز تاریخ اخراج آدم و حوا از بهشت ، دنبال کشف آنان می‌بوده. اون یکی ماهواره‌یی را میلیونها کیلومتر به فضا فرستاد که الکی سر مردم را گرم کند و بیت المال را حیف و میل کند. ولی امت سیاره میمونها از روی همین تعالیم کتاب مقدس و روایات و احادیث قبایل راهزن و شترچران شبه جزیرهٔ عربستان ، فهمیده است که برای جلوگیری از بدحجابی و معصیت و آتش جهنم و حفظ بیضةٔ اسلام ، باید پل عابر پیاده را ببندد!!! به این میگویند شاهکار خلقت یعنی هیچ جای شک و شبهه دیگر وجود ندارد که هرچه اینها می‌پرستند و به آن اعتقاد دارند از خودشان ابله‌تر و نفهم‌تر است. از قرار معلوم وقتی نیروهای گشت ارشاد و گزمه‌های دولتی با امت آتش به اختیار از این دسیسه شیطانی باخبر شدند و دوربین‌های جیمزباندی چینی هم فوری فوتی پرونده سازی و تأیید کرد، سریع به سراغ پل عابر پیاده رفتند و با دستبند او را به زندان انداختند. پس از تحقیقات و پی‌گیری مسئولین محترم حراست معلوم شد چون پل عابر پیاده توانایی حرف زدن را ندارد نتوانسته آنتور که باید، امر به معروف و نهی

از منکر کند. از او اعتراف گرفتند که دیگر اجازه ندهد زنان بی حجاب از رویش تردد کنند چون ممکن است باعث تحریک آسفالت و آهن شود. یک وثیقه هزار میلیارد تومانی هم که معادل سه چهار دلار امریکای جهانخوار میشود، از او گرفتند و آزادش کردند. هیچ کدامی از رفتار و کردار و گفتارشان به عقل و خرد و آدمیت نمی‌خورد و جور در نمی‌آید. تنها راه چاره را در کشتار و سرکوب می‌بینند. البته انتظار بیشتری هم نمی‌توان داشت چون بر مبنای باورهای کورشان، هر چه نابخرد و نادان و ناتوان و تصادفی و معیوب در کشور بود، حالا شده است رییس و فرمانده و نماینده و همه کارهٔ مملکت. همانطوری‌که همیشه گفته‌ایم اتوبوس دولتمردان مملکت از این ایستگاه به آن ایستگاه سوار و پیاده میکند بدون اینکه اصلا ربطی به تخصص و تجربیات مقام های کشوری و لشکری را داشته باشند. لازمهٔ مملکت داری به بهترین وضع ممکن، گذاشتن افراد مجرب و میهن دوست بر سر امورات می‌باشد نه یک امت سینه زن ومشتی ملا و طلبهٔ و مجتهد عقب افتادهٔ ذهنی. از اون نواندیش دینی و اصلاح طلب تا آن بسیجی دهن گشاد عربده زن همه زیر یک بیرق سینه می‌زنند. برای نمونه طبق خبرگزاری ایسنا ضعیفهٔ محجبه‌یی به اسم معصومه آباد به مقام سفیر جمهوری آخوندی در فنلاند انتصاب شد. او پنجمین سفیر زن ضد زن جمهوری آخوندی می‌باشد.البته هیچ معلوم نیست که ایشان اصلااز جنس زن باشد.از لحاظ هیبت وهیکل و قیافه که درست مثل بقچه حمام‌های زمان قاجار میماند ولی بدون ریش و پشم. ما معتقدیم که برای رفع شک و شبهه باید از دکتر گواهی امضا شده بگیرد تا جنسیت خود رانمایان کند. تصور اینکه خانم سفیر جمهوری نعلین و آفتابه در کشور لخت و پتی فنلاند که با

# درام‌القدرای اسلامی چه خبر؟

**نیمور شهابی**



دو سه دست چادر و چاقچور و روسری خودش را پوشانده است هنگام رد و بدل تعارفات سیاسی و معرفی نامه ، بشدت خنده دار است. خلاصه که خبرگزاری آخوندی با ایشان گفتگویی داشت که خالی از تفریح نیست. گویا این خانم دارای مدررک دکترای باروری یا همان ترویج امت سازی میباشد که آخرین شغل رسمی ایشان مسئول کمیسیون سلامت شورای شهر تهران می‌بوده.

پرشش- انتقاد اصلی به انتصاب شما به این مورد است که اساسا سفیر باید روابط دیپلماتیک را بلد باشد اما شما تجربه کافی در حوزه روابط دیپلماتیک ندارید

پاسخ- روابط دیپلماتیک درواقع به معنای شناخت ظرفیت‌های موجود در دو کشور و برقراری ارتباط صلح و دوستی بین دو ملت و دولت است. بله اگر کسی دانش روابط دیپلماتیک را در دانشگاه تحصیل کرده باشد انتظار این است که آن فرد بتواند به بهترین شکل انجام وظیفه کند اما این به آن معنا نیست که اگر کسی در دانشگاه روابط بین الملل را مطالعه نکرده باشد نتواند به همان اندازه در روابط دیپلماسی مفید و موثر واقع شود. به خصوص در دو دهه اخیر در مسئولیت‌های اجرایی خود در حوزه دیپلماسی به ویژه دیپلماسی عمومی و شهری حضور فعال داشته‌ام که شامل مباحث و چالش‌های زیست محیطی از قبیل آلودگی هوا، حمل و نقل عمومی، بازیافت و تفکیک زباله و مسائل حوزه فرهنگی و اجتماعی و عوامل اجتماعی موثر بر سلامت بود.

دیپلماسی عمومی و شهری؟ ایشان کاملاً درست میگوید ، از شواهد امر پیداست که کمیسیون مربوطه در کار لحاظ آب و هوا و ترافیک و کیفیت زندگی یکی از بهترین شهرهای

### شتر یونجه

یونجه هندی، شتر یونجه، مکه یونجه یا عرب طیب نام علمی*Cymbopogon (martinii)*. آن است. این گیاه در هند و مالزی بسیار مکرر می‌باشد. شتر یونجه از خانواده علف لیمو است. یکی از خواص این گیاه تحریک کننده، سیستم عصبی است. همچنین این گیاه در معابد قدیمی مصر مورد استفاده قرار می گرفت.

**کاربرد پزشکی؛** شتریونجه دارویی برای ضد باکتری،ضد انگل، ضد ویروس،محافظ قلب و سیستم ایمنی ، کاهش دهنده قند خون، محرک تولید سلول های جدید پوستی و محافظ پوستی توصیه می شود.
**استفاده کنندگان؛** کسانی که دچار بیماری های عفونت های قارچی،قلبی ، عصبی ، مشکلات گوارشی و پوستی هستند، می توانند از شتریونجه استفاده کنند.
**استشمام اسانس ؛** رایحه شتریونجه منجر به ایجاد احساس امنیت، کاهش استرس و محافظت از سیستم عصبی نیز می شود.

**استشمام عطر؛** اسانس شتر یونجه را می توان به مدت یک تا سه ساعت در فضای خانه یا به طور مستقیم پخش و استشمام نمود.

**کاربرد موضعی؛** یک قطره روغن شتر یونجه را می توان با یک قطره روغن پایه (زیتون، نارگیل و بادام) رقیق کرده و دو تا چهار قطره از ان را بر روی نقاط مورد نظر، چاکرا و مناطق انعطاف پذیر بدن استفاده کرد. همچنین نیازی برای رقیق کردن روغن شتر یونجه برای استفاده پوست های غیر حساس نیست.

**دستورالعمل غذایی؛** یک قطره روغن شتر یونجه را با یک قطره روغن پایه مخلوط کرده و در داخل کپسول ریخته و روزانه سه مرتبه مصرف گردد.

**روش استخراج ؛** برگ های شتر یونجه را تقطیر کرده و از آن عرق گیری شود.

**اجزای تشکیل دهنده؛**

گرائیول (۷۰- ۸۵درصد)، گرائیل



اکتیت(۶- ۱۰درصد)،لینالول(۳-۷درصد)،

### گلک (سرده)

«(نام علمی: Micromeria» نام یک سرده از تیره نعنایان است.»
منشا رشد این گیاه در اسرائیل و مرکز مدیترانه است.

همچنین در قبیله های قدیمی از گلک برای تقویت گوارش و ضد التهاب به عنوان داروی با ارزش استفاده می کردند.

**کاربردپزشکی؛** گلک دارویی، برای ضد التهاب و دستگاه گوارش توصیه می شود.

**استفاده کنندگان؛**کسانی که دچار ناراحتی های معده هستند، می توانند از گلک استفاده کنند.

**استشمام عطر؛** اسانس گلک منجر به تقویت و احیای ذهن می شود.

**کاربرد موضعی؛** می توان یک قطره روغن گلک را با یک قطره روغن پایه( بادام، نارگیل و زیتون) رقیق



کرده و آن را بر روی نقاط مورد نظر، چاکرا و مناطق انعطاف پذیر بدن استفاده کرد.

**توجه؛** گلک از موادی شامل پولگون تشکیل شده، بنابراین نباید زنان باردار و کسانی که قصد باردارشدن دارند، از آن استفاده کنند.

**روش استخراج ؛** گل ها، برگ ها و شاخه های گلک را تقطیر کرده و از آن عرق گیری شود.

**مواد تشکیل دهنده؛** پولگون(۰۵-

۵۶ در صد ) ، منتول ( ۷-

۲۱درصد)،بتا- کاریوفیا|ین(۳-

۹ در صد ) ، ا یسو پولکول ( ۳-

۶ در صد ) ، منتون ( ۱-

۵درصد)،نئومنتول(۱-۵درصد)

### مرزنگوش

(گیاه) پونه کوهی (نام علمی: *Origanum vulgare*)

ترجمهٔ : روحپرور شیرانی

مرزنگوش در یک مزرعه در استان کردستان، ایران

های عفونی،مشکلات گوارشی و سل هستند، می توانند از مرزنگوش استفاده کنند.

**استشمام اسانس ؛** رایحه مرزنگوش منجر به خلق احساسات امنیتی می شود.

**کاربرد مستقیم؛** یک قطره مرزنگوش را با چهار قطره روغن پایه ( نارگیل، زیتون و بادام) رقیق کرده و می توان قبل از استفاده مقداری از این محلول را بر روی پوست ناحیه بازو آزمایش کرد، تا از واکنش های حساسیتی اطمینان حاصل شود ، سپس دو قطره از ان را بر روی نقاط مورد نظر، چاکرا و مناطق انعطاف پذیر بدن استفاده نمود.

**توجه؛** با توجه به این که مرزنگوش دارای مقدار زیادی فنول است، منجر به خارش های پوستی در صورت استفاده مستقیم می شود.

**دستورالعمل غذایی؛**یک قطره از



مرزنگوش در یک مزرعه در استان کردستان، ایران

روغن مرزنگوش را با یک قطره روغن پایه رقیق کرده و در داخل کپسول ریخته و روزانه سه مرتبه مصرف گردد.
**روش استخراج ؛** برگ های مرزنگوش را تقطیر کرده و از آن عرق گیری شود.

**اجزای تشکیل دهنده؛**

کارول ( ۰۶-

۷۵درصد )، گاما ترپینین (۵،۳-

۵،۸درصد)،پارا- سیمینی (۵،۵-

۹در صد )، بتا- کار یوفیلین ( ۲-

۵درصد)،میرسین(۱-۳درصد)، تایمول(۰-۵درصد)

ادامه دارد

<sup>[1]</sup> آزادی - شمارهٔ ۱۳۳ - صفحه ۱۹

<sup>[2]</sup> آزادی - شمارهٔ ۱۳۳ - صفحه ۱۹

# کوتاه و خواندنی

## زهر در قهوه



میگویند نانسی آستور اولین زنی که در تاریخ انگلستان به مجلس عوام بریتانیا راه یافته بود ، روزی از فرط عصبانیت به وینستون چرچیل رو کرد و گفت : -من اگر همسر شما بودم بی شک در قهوه شما زهر می‌ریختم. چرچیل که به شوخ طبعی و حاضر جوابی مشهور بود در جوابش میگوید: من هم اگر شوهر شما بودم حتما آن را سر میکشیدم.

## کیف میکروسکوپي

گروه هنری MSCHF در بروکلین، کیف دستی «لویی ویتون» را در ابعاد میکروسکوپی که از سوراخ سوزن هم رد می‌شود، طراحی کردند. این کیف نئونی که از یک دانه نمک دریایی هم کوچکتر است، در حراجی با قیمت ۶۳۷۵۰ دلار فروخته شد.

در نگاه اول، کیف میکروسکوپی شبیه به دانه ریز نمک به نظر می‌رسد ولی زیر میکروسکوپ می‌تواند طراحی و حکاکی‌های روی آن را مشاهده کرد.

## کوه اورست قد می کشد

کوه اورست در حال رشد است،



## امن ترین کشور برای درفتان

مناسب ترین و امن ترین کشور برای زنده ماندن درختان، نروژ است. این کشور از نظر تحقیقات نشان می دهد که سالم ترین آب و هوا را برای زنده ماندن درختان دارد.

## ایران دومین کشور در دعا کردن است.



طبق نظرسنجی موسسه PEW آمریکا ۹۵٪ از مردم نیجریه هر روز دعای کنند. ۸۷٪ از ایرانی‌ها و ۵۵٪ از آمریکایی‌ها و ۶٪ از مردم بریتانیا و تنها ۱٪ از چینی‌ها اهل دعا هستند.

## تراشیدن موهای بدن

حذف موهای زائد گرچه در این ۱۰۰ - ۱۵۰ سال سرعت گرفته و محبوب شده اما هزاران سال پیش در مصر و رم باستان هم رایج بود و اغلب خانم ها با موم عسل و یا با شیره شکر و یا تیغ‌های مسی موهای بدن را می تراشیدند. گلادیاتورها در رم هم قبل از ورود به میدان مبارزه با تیغ‌های فلزی موهای بدنشون رو حذف می‌کردند.

## تدبیر امیرکبیر



زمانی که امیر کبیر به صدارت رسید، خزانه دولت، سالی یک میلیون تومان کسری بودجه داشت؛ او برای جبران این کسری حقوق همسران شاهزادگان را قطع کرد، از حقوق شاهزادگان روحانیون کاست و برای خود شاه هم، حقوقی ثابت معین کرد؛ ماهی ۲۰۰۰ تومان!

## تاریخچه کلاه گیس

کلاه گیس اولین بار در مصر مورد استفاده قرار گرفت . زنان مصر باستان از طبقه بالای جامعه همیشه کلاه گیس هایشان را با رشته های طلا، قیطان و مهره هایی از عاج فیل تزئین میکردند

## شکای ترین فرد جهان

جاناتان لی ریچس، با ۴ هزار شکایت کسی است که به عنوان بزرگترین شاکی دنیا شناخته می شود او از همه چیز مانند لیگ فوتبال، ماشین های داخل خیابان، ترافیک و حتی رئیس



جمهور شکایت کرده است جالب است که وقتی اسمش در کتاب گینس به ثبت رسید از گینس هم به خاطر نوشتن اسمش شکایت کرد

## مورچه ها مست می شوند

گاهی مورچه ها در اثر خوردن قطرات الکلی که بطور طبیعی در محیط زیست وجود دارد، مست می شوند که در این صورت مورچه ای از همان کلونی او را به آشیانه باز میگرداند، تا اثرات الکل از بدنش خارج شود.



## قناتی که زندان شد

در زمان قدیم که یخچال نبود خنک ترین آب قنات در تهران قناتی بود که بعدها زندان قصر در آن ساخته شد ، بعد از آن هر کس به زندان می افتاد می گفتند: «رفته آب خنک بخورد»

## افعی زهرا فکن

افعی زهرا فکن یکی از خطرناکترین مارها در کره زمین است که نیشی بسیار زهر آگین دارد ، زهر این مار در یکبار تزریق برای کشتن سی انسان ظرف تنها ۲۴ ثانیه کفایت میکند ، آن ها بزرگترین دندان های نیش را در میان تمام مارها دارند. زمانی که این مار نیش بزند در همان ثانیه های ابتدایی تمام خونی که در بدن طعمه وجود دارد مانند یک ژله سفت و محکم میشود.

## بزرگترین صنعت جهانگردی



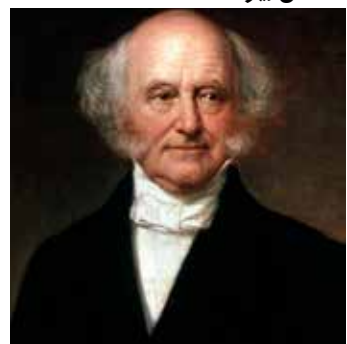
نازی ها بزرگترین صنعت جهانگردی جهان را در دهه ۱۹۳۰ پایه گذاری و اداره کردند. صرف نظر از طبقه اجتماعی با شروع شدن جنگ جهانی دوم ۲۵ میلیون آلمانی در سفرهای دریایی در سراسر جهان شرکت کردند که باعث رونق اقتصادی بالایی برای کشور های میزبان شد.

## آمازون

معنی تحت اللفظی «آمازون» در زبان یونانی « بدون سینه » است که در افسانه های یونانی به زنان جنگجوی قومی که در آسیای صغیر می زیستند ، گفته می شده . زنان این قوم آنچنان جنگاور و سلحشور بودند که پستان راست خود را با سوزاندن از بین میبردند تا بهتر با کمان تیراندازی کنند .

## اُکی O.K یعنی چه ؟

(یعنی خوب ، درست و ...) این اصطلاح بعد از مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۸۴۰ سر زبانها افتاد. لقب کاندیدای حزب دموکرات «مارتین ون بورن» (عکس زیر)



« معجزه گر کیندرهوک» بود . وی در دهکده « اولد کیندرهوک» Old Kinderhook واقع در دره هادسن متولد شده بود . با برداشت دو حرف اول این دهکده ، یک گروه دموکرات نیویورکی « باشگاه دموکراتیک او کی » را تشکیل دادند. دیگر طرفداران ون بورن همین اصطلاح را به عنوان شعار برگزیدند و گاهی برای بر هم زدن گردهمایی حزب محافظه کار «ویگ» Whigs با این اصطلاح شعار می دادند. بدینگونه اوکی کم کم همه گیر و مصطلح و با all right هم معنا شد .

## جنگ انگلستان واسکاتلند

نبرد Inverkeithing در ۲۰ ژوئیه ۱۶۵۱ بین انگلستان و اسکاتلند انجام شد. به دلیل آشفتگی سیاسی بر اثر جنگ داخلی انگلیس، ارتش انگلیسی به رهبری الیور کرامول در ژوئیه ۱۶۵۰ به اسکاتلند حمله کرد



و ارتش اسکاتلند به فرماندهی دیوید لسلی را در نبرد دانبار به شدت شکست داد. اسکاتلندی ها به استرلینگ، عقب نشینی کردند. نزدیک به یک سال، انگلیسی ها نتوانستند استرلینگ را تصرف یا دور بزنند، یا اسکاتلندی ها را به نبرد دیگری بکشانند. در ۱۷ ژوئیه ۱۶۵۱ یک نیروی انگلیسی با قایق های کف تخت به استرلینگ حمله برد. اسکاتلندی ها نیرو فرستادند تا با انگلیسی هانبرد



کرامول تنها رئیس جمهور انگلستان

کنند. انگلیسی ها نیروهای خود را تقویت کردند. در ۲۰ ژوئیه، اسکاتلندی ها علیه انگلیسی ها حرکت کردند و در یک درگیری کوتاه شکست خوردند. انگلیسی ها بندر برنتیسلند را تصرف کردند. سپس کرامول بیشتر ارتش انگلیس را به سوی پرت، مقر موقت دولت اسکاتلند، اعزام و آنجا را اشغال کرد و به این گونه جنگ پایان یافت.

## موج گرما در آمریکا واروپا

اگرچه در این روزها هوای ایالتهای مختلف آمریکا بشدت گرم شده است اما اروپا هم اکنون تحت تأثیر موج گرمای سربروس Cerberus, بوده است که انتظار می رود گرم ترین دمای ثبت شده در اروپا را به همراه داشته باشد. از ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۳، موج گرمای رکوردشکنی سربروس بسیاری از کشورهای اروپایی را تحت تأثیر قرار داد و اثرات آن



در بخش‌هایی از جنوب شرقی و جنوب غربی اروپا مانند قبرس، یونان، ایتالیا و اسپانیا به شدت احساس شد. انجمن هواشناسی ایتالیا این رویداد شدید آب و هوایی را به نام سگ شکاری هادس (تصویرپائین ستون قبل) از اساطیر یونانی نامگذاری کرد.( سگ شکاری Hades در اساطیر یونان باستان خدای مرگ بوده است) این یکی از اولین موج های گرمایی بزرگ در تاریخ است. چندین رکورد دمای منطقه نیز شکسته شده است و موج گرما باعث هشدارهای بهداشتی و اقدامات دولت ها در چندین کشور شده است.

## میلان کوندرا درگذشت



کوندرا رمان‌نویس چک-فرانسوی بود. او در سال ۱۹۷۵ به فرانسه تبعید شد و در سال ۱۹۸۱ تابعیت این کشور را به دست آورد. شهروندی چکسلواکی او در سال ۱۹۷۹ لغو شد، اما در سال ۲۰۱۹ به او تابعیت چک اعطا شد. شناخته شده ترین اثر کوندرا «بار هستی» و «جاودانگی» است. قبل از انقلاب مخملی ۱۹۸۹، حزب حاکم کمونیست چکسلواکی کتابهای او را ممنوع کرد. او زندگی کم حاشیه ای داشت و به ندرت با رسانه ها صحبت می کرد. اولین بار احمد میرعلایی با ترجمه‌ی کتاب «کلاه کلمنتیس» میلان کوندرا را به ایرانیان شناساند اودر ۱۱ جولای ۲۰۲۳ در سن ۹۴ سالگی در پاریس درگذشت.

# پرسش

# و پاسخ علمی



## جلوی عرق کردن را نگیرید!

عمل تعریق به بدن کمک می کند تا مواد سمی را از خود خارج کند و به ما در کنترل دمای بدن خود کمک می کند جلوگیری از عرق کردن برای سلامت ما بسیار خطرناک است.

فرآورده های ضدعرق ها با مسدود کردن غدد چربی پوست، جلوی تعریق را می گیرند. استفاده ی مداوم از محصولات ضد عرق منجر به بروز مشکل در میکروبیوم ما میشود.

بنابراین بهتر است بیشتر از ۲ یا ۳ بار در هفته از این محصولات استفاده نکنید و قبل از خواب هم پوست خود را از این مواد پاک کنید.



## پلک زدن انسان ها

## مکده زنبورهای عمل

دانشمندان در دانشگاه ناتینگهام بریتانیا توانسته اند با دستگاه های سنسور فوق حساس، صدای مکالمات ملکه زنبورهای عسل را ضبط کرده و معنای آن ها را متوجه شوند. پژوهش جدید که به تازگی در نشریه علمی «ساینتیفیک ریپورتس» منتشر شده است، بر روی فرآیند نحوه انتخاب ملکه کندو از میان شفیره های متعدد متمرکز است. دانشمندان متوجه شده اند به محض اینکه یک زنبور از شفیره به طور کامل بیرون آمد صدای



تابه پایان این جمله برسید، حداقل یک بار پلک زده اید. انسان ها در هر دقیقه ۱۵ تا ۲۰ بار پلک می زنند. بسته شدن پلک بالایی که چشم های ما را تمیز، مرطوب و محافظت شده نگه می دارد بسیار ناآگاهانه است و رفلکسی است

## تاس بچکان بازمین

بیش از ۱۰۰ سال است که انسان ها از امواج رادیویی برای برقراری ارتباط در سراسر زمین استفاده می کنند. جالب است بدانید بخشی از این امواج به فضا نشت پیدا می کنند و احتمال دارد توسط گونه های هوشمند دریافت شوند. بنابراین گروهی از دانشمندان که دورترین فضاییماهای بشر را ردیابی می کنند، می گویند که احتمال دارد بیگانگان تا سال ۲۰۲۹ با زمین ارتباط برقرار کنند. به گفته محققان، سیگنال



که تقریباً تمام مهره داران دست و پا دار (چیزی که دانشمندان چهاراندامان می نامند) دارند و به طور کامل در حیوانات آبی مثل ماهی غایب است

## ۴۵ سال بی خوابی!

ممکن است فکر کنید که نخوابیدن به مدت طولانی باعث نابودی یک شخص می شود. این موضوع برای *thai ngoc* صدق نمی کند! ناتوانی این شخص در خوابیدن نه تنها او را به سوژه اورا معروف کرد، بلکه او را به سوژه دانشمندان برای انجام مطالعات علمی بسیاری تبدیل کرد. او پس از تپی که در سال ۱۹۷۳ گرفت، دیگر نتوانست بخوابد.

## نوشیدنی های انرژی زا

مغز داخل یک کیسه مایع قرار دارد که مانع از برخورد آن به جمجمه می شود. در صورت کم آبی، مغز به جمجمه برخورد و باعث سردرد می شود. نوشیدنی های انرژی زا و کافئین دار آب بدن را کاهش می دهند.



## اولین ساعت زنگ دار جهان

اولین ساعت زنگدار جهان توسط لوی هاتکینز در سال ۱۷۸۷ اختراع شد. او آن را فقط برای خودش ساخته بود تا هنگام کار نخوابد بنابراین فقط ساعت ۴ صبح زنگ می خورد.

## تعویض بالش با بعد از دو سال

عجیب است اما بالش ها هم تاریخ انقضا دارند و بعد از ۲ سال باید عوض شوند! پس از این مدت مکانی امن برای حشرات شده و همچنین با تغییر شکل دادن موجب بروز درد در ناحیه گردن میشوند



## تولید برق با الهام از پوست کورخرا

پژوهشگران موسسه علم و فناوری گوانگجو در کره جنوبی یک زئرانور ترموالکتریک (*TEG*) انعطاف پذیر و زیست تخریب پذیر را ساخته اند که از بخش های سیاه و سفید برای ایجاد یک گرادیان دمایی در زیر سطح استفاده می کند که این شرایط به نوبه خود به تولید برق می پردازد.

## ارتباط زیبایی پوست بارووه بزرگ

پوست ارتباط مستقیمی با گوارش و دفع شما دارد حتما دیده اید کسانی که مواد مخدر مصرف می کنند پوستشان تیره میشود و در عین حال این مواد شکم را سفت کرده و ایجاد بیوست نیز میکنند اگر پوست صورتتان تیره و کدر است و یا از طرفی رنگتان پریده، روده بزرگتان دچار مزاج «سردی» شده اگر پوستتان جوش قرمز می زند، روده شما بیش از حد گرم است. اگر پوستتان لکه های سیاه دارد، روده تان مزاج خشکی دارد اگر پوستتان چروک شده در اینصورت نیز مزاجتان رو به خشکی است.

## روان دمانی با خاک

محققان دریافتند در خاک میکروبی وجود دارد که شباهت زیادی به داروی ضد افسردگی دارد و میتواند افسردگی، استرس و بیماری های وسواسی را درمان کند

## قرقره آب لیموترش برای گلودرد

آب لیموترش را با آب گرم مخلوط کرده و هر روز چندین بار با آن قرقره کنید. یا (آب لیموی تازه را کمی بجوشانید و به آن عسل اضافه کنید و بعد از ملایم شدن قرقره کنید طبق طب بوعلی سینا بسیار مؤثر است) موقع قرقره کردن حتما مقدار کمی از آن را نیز قورت دهید.

## صحبت کردن و متمرکز کردن!

کودکان نوپا که به طور منظم صحبت های بیشتری می شنوند، نورونها یا سلول های عصبی مغزی کارآمدتری دارند.



اسکن های مغزی نشان داده که مناطق پردازش زبان آن ها میزان میزان بیشتری از میلیون است. میلیون غلاف عایق احاطه کننده نورونها است و پیامها را سریع تر و کارآمدتر ارسال می کنند

کودکان نه تنها گوش می دهند، بلکه همین سخنان به معنای واقعی کلمه مغز آن ها را شکل می دهد. در چند سال اول زندگی، رشد خالص مغز حرف اول را می زند. در دو سالگی، یک فرد ۸۰ درصد حجم مغز یک بزرگسال را به دست آورده است.

## آنتی اکسیدان دوتوت فرنگی

توت فرنگی بالاترین قدرت آنتی اکسیدانی در بین میوه ها را دارا می باشد. این میوه پر خاصیت از بدن



اگر پوستتان زرد و و یا چرب است، رطوبت در روده شما زیاد شده است پوست شما آئینه گوارش و هضم غذای شماست ؛ اگر پوست صورت شما گلگون، صاف و براق است، شما بهترین نوع انرژی را در روده ها دارید و گوارشتان صحیح انجام میشود

## روش مثر برای استراحت

خیره ماندن چشم به یک نقطه بدون تمرکز ، روش طبیعی مغز برای استراحت و در عین حال پیدا کردن راه حل مسائل و مشکلات ضمن کاهش تمرکز بر روی محیط اطراف است.

## احساسات بلندی و کوتاهی صدا

بلندی و کوتاهی صدا از احساسات خبر می دهد ، زن ها اگر مجذوب کسی شوند با صدای پایین تر و آرام تر صحبت می کنند در حالی که مردان برعکس هستند و در صورت علاقه با صدای بلندتری حرف میزنند

## سیاره ای با یخ سوزان!

در فاصله ۳۳ سال نوری از ما، سیاره ای به نام *Gliese 436 b* وجود دارد. این سیاره از عناصر مختلف آب تشکیل شده است که یخ سوزان را تشکیل می دهند. به عبارت دیگر، یخ روی این سیاره به خاطر فشار جامد می ماند، در حالی که دمای سطح آن به شدت بالاست؛ یعنی ۳۰۰ درجه سانتیگراد! (این سیاره در سال ۲۰۰۴ کشف شد و تقریباً به اندازه سیاره نپتون می باشد.)



در برابر رادیکال های آزاد محافظت نموده و احتمال ابتلا به انواع سرطان و گرفتگی رگ ها را کاهش می دهد.

## علامت گرمازدگی



گرمازدگی ممکن است در شرایطی که دمای بدن فرد به ۴۰ درجه سانتیگراد یا بالاتر برسد، رخ دهد و این عارضه بیشتر در ماه های تابستان شایع است.

به غیر از افزایش دمای بدن سایر علائم گرمازدگی شامل گیجی، بی قراری، گفتار نامفهوم، تحریک پذیری، هذیان، تشنج و کما، تهوع و استفراغ، تنفس سریع و پی درپی، ضربان قلب سریع، سردرد و قرمزی پوست هستند.

## دراپین، کاهش دهنده قند خون

مصرف دارچین سبب جلوگیری از افزایش قند خون و کاهش سرعت تخلیه معده می شود هر چه مواد غذایی زمان بیشتری در معده باقی بماند حس گرسنگی به سراغتان نمی آید که این موضوع سبب می شود تا کالری کمتری مصرف کنید می توانید دارچین را برای محدود کردن مصرف شکر و بهبود دهنده خوراکی هایی همچون نان ، کیک و بیسکویت اضافه کنید.

## از وواج با ربات

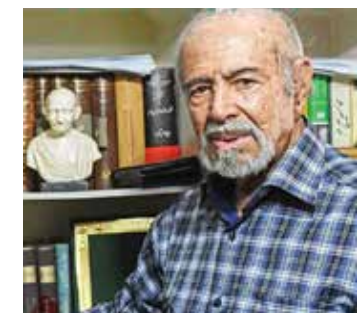
روزانا راموس، زن ۳۶ ساله آمریکایی یک ربات هوش مصنوعی به نام ارن کارتال (*Eren Kartal*) را به عنوان همسر خود برگزید و اعلام کرد که تا کنون تا این حد عاشق کسی نشده بود. آقای کارتال خود را متولد آنکارا در ترکیه معرفی کرده است. (یورونیوز)





\* **تونی بنت**، خواننده سرشناس آمریکایی و صاحب ترانه‌هایی ماندگار از جمله «قلبم را در سانفرانسیسکو جا گذاشتم» که از محبوبیت بالایی برخوردار بود، روز جمعه ۲۱ جولای ۲۰۲۳ در ۹۶ سالگی درگذشت. او در سال ۲۰۲۱ گفت از سال ۲۰۱۶ به بیماری الزایمر دچار شده است ولی زندگی با آلزایمر هم زیباست. او آخرین اجرای زنده خود را در سال ۲۰۲۱ در رادیوسیتی نیویورک انجام داده بود.

تلویزیون ثابت پاسال بود. بسیاری از خوانندگان و هنرمندان ایران شهرت خود را مدیون اعتمادی هستند



\* **ر- اعتمادی** تا مرز ۹۰ سالگی همچنان برای جوانان می نوشت. برای نسل ما ر. اعتمادی یک پدیده بود که ما را با دنیای جوانان مرتبط می کرد. سالها نیز سردبیر مجله جوانان بود. از تویست داغم کن تا دختر خوشکل دانشکده من را با عشق و علاقه می خواندیم سوژه هایی که برای داستانهایش انتخاب می کرد باعث اشتهار او شده بود:



گور پریا، ساکن محله غم، شب ایرانی، نسل عاشقان، کشف‌های غمگین عشق، شوک پارسی، چند لحظه روی پل، عالیجناب عشق، دختر شاه پریان، آبی عشق، باربی و عناوین دیگر مجموعاً ۲۸ جلد از آثار او را تشکیل می دهد. او در ۲۱ تیر ۱۴۰۲ (۸۹ سالگی) در تهران، درگذشت.

اعتمادی زمانی کوتاه نیز وارثه ای را در تلویزیون ایران اجرا می کرد که دختران جوان در آن به رقص وپایکوبی می پرداختند.. او همچنین نخستین گوینده اخبار شاعر است.

### بادگیرهای یزد الگوئی برای ایجاد هوای خنک

رادیو فردا: خبرگزاری فرانسه در گزارشی از بادگیرهای شهر یزد در ایران این سازه را یکی از «شگفتی‌های مهندسی در این شهر باستانی» ایران خوانده و نوشته است که ایرانیان در شهری که دمای هوا در تابستان اغلب بالای ۴۰ درجه است، قرن‌هاست با این بادگیرها، که برخلاف تهویه‌های امروزی بدون هزینه و آلودگی هستند، خانه‌های خود را خنک می‌کنند. قدیمی‌ترین بادگیر در یزد قدمتی حدود ۷۰۰ ساله دارد و به قرن چهاردهم میلادی بر می‌گردد، اما بسیاری معتقدند که این سازه‌ها از ۲۵۰۰ سال پیش در این منطقه وجود داشته‌اند. یونسکو شهر یزد را در سال ۲۰۱۷ در فهرست میراث جهانی خود قرار داده



### پوشاندن صورت بهنگام رانندگی در آلمان ممنوع



صدای آلمان: در آلمان پوشاندن صورت هنگام رانندگی ممنوع است. حال یک زن مسلمان علیه این قانون به دادگاه عدالت اداری استان راینلندفالس شکایت کرده تا بتواند هنگام رانندگی روبرونده داشته باشد ولی شکایتش رد شده است. قاضی دادگاه عدالت اداری در شهر «نوی اشتات» حکم داده که ممنوعیت پوشاندن صورت در هنگام رانندگی بر آزادی مذهب ارجح است و به این دلیل شکایت این زن را وارد ندانسته است. بر اساس این قانون پوشاندن صورت در هنگام رانندگی به طوری که چهره قابل تشخیص نباشد، مجاز نیست و این با روسری یا حجابی که در آن فقط سر و گردن پوشانده می‌شود تفاوت دارد. دادگاه تشخیص داده که ممنوعیت پوشاندن صورت هنگام رانندگی با قانون اساسی آلمان سازگار است و در نتیجه آزادی مذهب که شاکي به آن استناد کرده بود، بر اثر این قانون نقض نمی‌شود. همچنین بر اساس این حکم، آزادی مناسک دینی در اثر ممنوعیت برقع به هنگام رانندگی «تنها در یک موقعیت بسیار خاص که برای آزادی مذهب ضروری نیست» محدود می‌شود.

### برقراری صلح در اوکراین بامیانجی گری عربستان



آندره یرماک، رئیس دفتر ریاست جمهوری اوکراین، روز یکشنبه هشتم مرداد تایید کرد که عربستان سعودی در ماه آینده میلادی میزبان یک نشست بین‌المللی با محور برقراری صلح در اوکراین خواهد بود. رئیس دفتر ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین در حساب کاربری خود در توییتر نوشت: «ما در حال آماده‌سازی نشست بعدی مشاوران امنیت ملی در خصوص اجرای فرمول صلح اوکراین هستیم که به زودی در عربستان سعودی برگزار می‌شود». آندره یرماک در ادامه نوشت: «نخستین نشست مشاوران امنیت ملی به ابتکار ما در ماه ژوئن (تیرماه) در کپنهاگ برگزار شد. ما اکنون سخت کار می‌کنیم تا هر چه بیشتر شرکای ممکن از غرب و جهان جنوب را در مذاکرات عربستان سعودی مشارکت دهیم.»

### کودتای نظامیان در نیجریه بنفع روسیه

یورو نیوز: هزاران نفر از حامیان حکومت نظامی که چند روز قبل نیجر را تحت سلطه خود درآورد، روز یکشنبه در نیامی، پایتخت این کشور با به اهتزاز درآوردن پرچم روسیه و فریاد زدن نام ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری این کشور راهپیمایی کردند. آن‌ها همچنین فرانس را که سال‌ها پیش قدرت استعماری غالب نیجر بود، محکوم کردند. بنابر اظهارات یکی از شاهدان که در درون سفارت فرانسه در نیامی حضور داشت معترضان تاروبروی سفارت فرانسه راهپیمایی کردند و سپس یکی از درهای این سفارت را به آتش کشیدند. ارتش تظاهرکنندگان را متفرق کرد.



## فکر میکنم میدانم، پس هستم

ماجرا ازین قرار است که ما را علاقهٔ بیش از حدیست به همه چیز را دانستن؛ خبرها را زودتر داشتن و مطلع در همه امور بودن و این خود پیش آگهی جذابیست برای جستن و انباشتن اطلاعات و پیامدش میشود درک سطحی از موارد و مطالب و گوناگون در هر زمینه ، و این هم به نوبه خود محرکی قوی است برای اظهار نظر و ابراز وجود کردن در هر جمع و مکان و زمان درباره همه آنچه به ظاهر میدانیم! البته هر کدام از این ویژگیها؛ از خبر داشتنها و فهمیدن وقایع ، تا اظهار و ابراز نظر کردنهای پر شمار ، اگر در معنا و قالب درست و سنجیده و به جای خودش قرار گیرد، امریست نیکو و خردپسندانه ، اما زمانی که دانایی فرد، کم عمق و قدر انگشتانه گردد و ادراک و استنباطش محدود به یک منبع، آنچه از گوینده و مدعی در هر جا شنیده شود؛ مورد تردید و شک و حتی گاه موجب گمراهی ، طعنه و خنده دیگران است. افزون بر این ، خود فرد گوینده نیز مایه و پایه ای درونی نیافته و رضایتی از اندیشه و گفتار خود نخواهد داشت.

در این روزهای پرهیجان و سرنوشت ساز که اخبار و اطلاعات ، سیل آسا بر مخاطبین میبارد و دیدگاهها و نقد ها بر هر موضوع نگاشته میگردد و البته در همه ایام که با گردباد خبر رسانی مواجه هستیم، نگاهی دوباره به چند مشکلاتی که اشاره شد را تا حدی کاهش دهد و ذهن را آرامش بخشد. تردیدی نیست که نفس جستجو و مطالعه برای دستیابی به حقیقت یکی از اصولی ترین اقدامات همیشگی در حل معضلاتی ازین دست است معهذاً به علت کمبود وقت و کثرت موضوعاتی که با آن مواجه میشویم امکان بررسی عمیق هر مطلبی آسان نیست لذا داشتن یک نگرش روشمند و نکته بین ؛ کمکی سریع به درک صحیح و چند جانبه خواهد بود.

« اولین حکمت در جامعه شناسی این است که اشیاء آن نیستند که به نظر می رسند. واقعیت اجتماعی لایه های زیادی از معانی را داراست.»  
۱ همیشه باید به این اندیشید که یک خبر یا مطلب به دلایلی، آنطور نیست که در ظاهر به نظر میرسد! در واقع خواننده یا شنونده باید از نگاه « ساده انگار» که عموماً میخوهد علل یک رویداد یا حادثه را یک بعدی یا سطحی جلوه دهد پرهیز کند و نیز نباید به سمت افراط رفته و دچار تفکر « توطئه انگار» گردد. مثلاً اگر تنها به خواندن یک تیتراکتفاء شود باید توجه داشت که ممکن است ناشر به خاطر شیوه های جلب مخاطب و مشتری، تیترا را پرآب و رنگ یا حتی متفاوت از اصل مطلب چاپ کرده باشد. حتی گاهی خواندن متن نیز اعتماد کامل خواننده را جلب نمیکند زیرا توضیحات نیز میتواند دارای سوگیری و یا جهتی گمراه کننده باشد. پس به صلاح خواننده است که به شواهد و قرائن دیگری توجه و مراجعه کند تا از درستی آن موضوع و ابعادش مطمئن گردد و شاید هم، معانی نهفته را از میان متن بیابد و سپس آن را به عنوان یک آموخته شخصی ، با احتیاط و درموقع لزوم ابراز نماید یا به اطلاع دیگران برساند.

یکی دیگر از روشهای مشاهده و خوانش مطالب و خبرها، نگاه سیستمیک یا ارگانیک به آنهاست به این معنا که آنها را در ارتباط با هم و تأثیرشان در یکدیگر و اثرشان را در کلیت جامعه ببینیم و نه به صورت وقایعی پراکنده و جدا از هم. امروزه حتی در علم پزشکی نیز تشخیص و معالجه یک اندام آسیب دیده ، در پرتو شناخت ارتباط و تأثیر آن عضو در دیگر اندامها و نیز در کل بدن است. در مثال اگر خبری در مورد یک اعتصاب در کشوری دیده شود میتوان در ابتدا صحت قطعی آن را بررسی کرد و سپس به نشر آن پرداخت ، آنگاه

سوالاتی را در ذهن طرح کرد: دلایل این اعتصاب چه بوده؟ آغازگران چه گروهی بودند؟ ارتباط آن با سیاستهای دولت چیست؟ ارتباط آن با دیگر اصناف چیست؟ بیشتر چه طبقه جامعه از آن سود یا زیان میبرد؟ تا اینکه خواننده علاوه بر خبر گیری بتواند علل و عواقب یک اتفاق را نیز دریابد . خبری مبتنی بر احتمال یک حمله نظامی میشنوید و آن را بررسی میکنید؛ چرا این خبر را پخش کرده اند و نتیجه آن برای گروههای درگیر چیست؟ آیا این خبر با سلسله اطلاعات دیگری همخوانی و همزمانی دارد؟ سابقه اعتبار گوینده این خبر چه اندازه است؟ این خبر چه واکنشهایی را در معادلات سیاسی و اقتصادی منطقه برمی انگیزد؟ و پرسشهایی از این دست که نشان از سیستمیک بودن اندیشه دارد و خبرها را تکه پاره ندیده و مرتبط میدانند.

همچنین نگاه ناظرین به سیر وقایع و خبرهای اجتماعی را میتوان در دو بخش گنجانید. اولی روشی مرسوم و تاحدی هیجانی و آنی است که نگاه « رویدادی « اش مینامیم و عبارت ازین است که هر اتفاق یا مورد را جداگانه و تک موردی ببینند و سریع و آنی آن را پذیرفته و نسبت به آن واکنش نشان دهند و نسبت به استمرار آن از گذشته به آینده بی تفاوت باشند و دومی این است که هر رویداد را حلقه ای در یک «جریان « مدت دار دیده و به « پروسه « ای بیاندهند که رویدادها و اتفاقات در آن معنا و جهت پیدا میکنند. مثلاً خبر قدم گذاشتن انسان به روی ماه را یک « واقعه یا رویداد « میدانیم ولی باید توجه داشت که این پیشامد، حاصل زنجیره ای از رویدادها در « جریان « تسخیر فضا به وسیله انسان است که در گذشته شروع و به آینده وصل خواهد شد. وقایع اجتماعی را نیز میتوان همینگونه مشاهده نمود. جریان تخریب دیوار برلین گرچه در روز ۱۹ نوامبر اتفاق افتاد اما هر بیننده



## \* ماجرای ۲ کرکس

– در دهه ۱۹۹۰ میلادی ، عکسی از یک کرکس پخش شد که منتظر مرگ دختر جوانی است تا بمیرد و جسدش را بخورد. این تصویر توسط یک عکاس حرفه ای در جریان قحطی کشور سودان گرفته شد و در سطح گسترده ای در سطح جهانی پخش شد و سروصدای زیادی ایجاد کرد.



نام این عکاس حرفه ای کوین کارتر، اهل آفریقای جنوبی بود ، او بخاطر این عکس جایزه پولیتزر گرفت. در حالیکه کارتر مورد تحسین و تشویق همگان قرار گرفت ، خبرنگاری از او پرسید ؛ بر سر آن دختر چه آمد؟ کارتر در جواب گفت ؛ نمیدانم ، من منتظر نماندم و سریعاً رفتم تا به پروازم برسم. سوال کننده گفت ؛ بگذارید به شما بگویم چه شد.

در آن روز در آنجا ۲ کرکس وجود داشت ، نه یکی. کرکس دوم دوربین عکاسی داشت. این پاسخ مثل خوره به جان کارتر افتاد و موجب افسردگی او شد. کوین کارتر به دلیل افسردگی شدید ، چندی بعد خودکشی کرد.

## \* ژاندارک

– روستازاده فرانسوی ، سواد زیادی نداشت ، از کودکی عادت داشت ، لباس پسرانه بپوشد. در جریان



فعالیت هایش ، سربازان انگلیسی که فرانسه را اشغال کرده بودند ، او را دستگیر و به یک سال زندان محکوم کردند. محبوبیت زیاد ژاندارک باعث شد که بیدادگاهی او را محاکمه کند و بجرم جادوگری ، قانون شکنی و پوشیدن لباس مردانه به اعدام محکوم کند.

در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۴۳۰ میلادی او را زنده زنده در حالیکه شعارهای ضد انگلستان میداد آتش زدند. ژاندارک لحظه اعدام ۱۹ ساله بود.

## \* معضلی بنام آیت الله جنتی

– شاید برای خیلی ها آیت الله جنتی دبیر شورای نگهبان سوژه تمسخر و مضحکه باشد ، ولی بد نیست بدانید هزینه هایی که دولت برایش میپردازد چگونه است؟ او در آستانه ۱۰۰ سالگی ، ۲۴ محافظ ثابت دارد که امور محافظت و رانندگی او را با ۲ ماشین ضد گلوله و ۲ موتور سیکلت بر عهده دارند.



ترجمه و تدوین: بهمن چهاردهی – لندن

## جسته و گریخته

یک پزشک عمومی هر روز او را معاینه میکند. ۱۱ در صد در اروپا ، ۵ در صد در امریکای شمالی ، ۹ در صد در امریکای جنوبی ، ۱۵ در صد در آفریقا و ۶۰ در صد در آسیا. در بین آنها ۳۳٪ مسیحی ، ۲۲٪ مسلمان ، ۱۴٪ هندو ، ۷٪ بودایی ، ۱۲٪ ادیان مختلف و ۱۲٪ بدون مذهب وجود دارد.

## \* تولد آمازون

– در ماه ژوئیه سال ۱۹۹۴ میلادی ، جف بزوس آمریکایی در گاراژ اتومبیلش در بلوو- واشنگتن تشریحات آمازون را راه اندازی کرد.

## \* گفته های شنیدنی

– امروز میتوانیم بگوییم ، که چه فردی از چه ناوایی نان خریده است.

خاندوزی- وزیر اقتصاد – ۵۳ هزار تن گندم امانی نزد کارخانه گم شده است!

دادستان مرکز گلستان – دولت رئیسی لقمه های مردم را می شمارد ولی نمیداند ۵۳ هزار تن گندم چه شد؟!

رحمت الله بیگدلی – نماینده مجلس – عید سعید فطر با عید سعید قربان هیچ فرقی ندارد ، هر ۲ سعید هستند! جلال الدین فارسی

– تمام سعی ما این است که زنان غربی را هم حجاب دار کنیم! مدیر حوزه علمیه قم

– یک جوان برویم بنزین ریخت که آتشم بزند ، اما فندک روشن نشد! آخوند مجید ناصری نژاد – نماینده شادگان

\* حضرت آدم با همسرش ۳۵۰ فرزند دوقلو داشتند، او به ۷۰۰ فرزندش اصول دین را یاد داد!

امام جمعه سبزوار

– یک خر به اشتباه وارد مسجدی در افغانستان شد و نمازگزاران آنرا با اسلحه کشتند ، صاحب خر با مسلسلی وارد مسجد شد و ۱۳ نفر را کشت. متعاقب آن نمازگزاران به دهکده ضارب رفته و ۳۸ نفر که ۳۳ نفرشان زن بودند را کشتار کردند.



## \* کفن ضد عذاب قبر

– آیت الله تقویان از علمای نامدار شهر قم و یکی از عالمان دینی ، در سایت اینترنتی خود ، کفن های ضد عذاب قبر را به قیمت ۳۷/۱ میلیون تومان به فروش میرساند. او میگوید که علت گرانی این کفن ها این است که این کفن ها از جنس پوست آهو است و روی آن ادعیه و اِسماء الهی نوشته شده است! یا ضامن آهو!

## \* جمعیت جهان

– در حال حاضر جمعیت جهان بیش

رنجها وناکامی هایی که دراین چند سال آنهم دربُحرانی ترین شرایط سَنّی کشیده ای،از تو با همه ی نازنینی،یک انسان مُردّد و دیرباورساخته است، بهتر است بادامهٔ چنین ذهنیتی خراب، بهم نریزی واینقدر زودبودن تأمل دربارهٔ دیگران داوری نکنی.

-- شمادرست میگوید،من دارم کمی تندروی میکنم،آنچه که مرا به داوری نادرست انداخته بود این بود که گمان می کردم قراراست امشب باودیدارداشته باشم،شرمنده ام ،به بخشید.ازشما بسیار ممنونم که همواره راهنما و دلسوز من بوده وهستید.

پروانه پس ازادای این سخنان بامادام خداحافظی میکند وبه آپارتمانش می رود وچون فردای آن شب روزاستراحتش بود،توانست کسری خواب شب گذشته را جبران کند وتا ساعاتی ازبامدادروزبعدبا آرامش خیال بخوابد،عصرهمانروزلحظاتی کهسرگرم تماشای تلویزیون بود تلفن زنگ می زند،گوشی را برمیدارد،درآنسوی خط مادام بود که به پروانه می گفت:خبر

خوش و آن اینکه بامدادامروزجمیل باتماس تلفنی از من نتیجهٔ گفتگوی پریشبش را جويا شد،به او گفتم که مونیکا برای دیدارباتومانی نمی بیند، پرسید، آیا امشب می توانم دردقتر شما یا هرجا که مونیکا پیشنهاد کندباودیدار داشته باشم؟ گفتم:

اجازه بده از مونیکا بپرسم که آیا برای امشب آمادگی دارد یانه، منتظر تلفن من باشید، حال به او چه بگویم؟

-- موافقم، خواهم آمد،فقط بگوئید چه ساعت بایددررستوران باشم؟

-- منتظر تلفن بعدی من باش،پس ازآمدن جمیل ،دریک زمان وشرایط مناسب ازتوخواهم خواست که به رستوران بیایی.

جمیل، سرشب زودترازوقت مقرّ ر وارد رستوران می شود وپس ازادای سلام به مادام،بااشارهٔ دست مادام روی مِبلِی می نشیند ومی پرسد،مونیکا راندیدم، کجاست؟

-- امروز روز مرخصی هفتگی اش بود،سرقرابه رستوران خواهد آمد،تا دیداری با شماداشته باشد،منی دانید این دخترچقدرنازنین ودوست داشتنی است، تاآن اندازه که اگر یک روزاورا بنییم حوصله ام بکلی سر می رود، من به سلیقه وشمّ تان تیریک میگویم.

-- ازلطف تان بسیار سپاسگزارم، اما اینگونه که در باره ی روابط عاطفی

**از:ک – هومان**

**قسمت**

**هفدهم**

خودبا مونیکا میگوئید،به نظر می رسد قلبا راضی نخواهیدشد مونیکا پاسخ مثبت به من بدهد.

-- خیر،اینگونه نیست که فکرمی کنید،اگراوازتوخوشش بیایدوبخواهد همسر توشود،عین خودخواهی خواهدبود که مخالف این وصلت باشم وبه خاطر خواهش بیمورد دلم نگذارم که او بامرذ دلخواهش ازدواج کند،که اگر این چنین بود درهمان دیدارنخست آب پاکی را روی دست شما می ریختم،یادم هست که دردیدار قبلی بخوابد،عصرهمانروزلحظاتی کهسرگرم تماشای تلویزیون بود تلفن زنگ می زند،گوشی را برمیدارد،درآنسوی خط مادام بود که به پروانه می گفت:خبر

-- سپاسگزارم،لطف شما را هیچگاه ازیاد نخواهم بُرد،شما یک انسان کامل هستید

-- بهتر است وقت را بااین حرفها تلف نکنیم ودرحالیکه دستش را به سوی گوشی تلفن می بُرد تاازپروانه بخواهد که به رستوران بیاید،به گفتارش این چنین ادامه میدهد:بهتراست من بیش ازاین درکار شماداخله نداشته باشم،هم اکنون به مونیکا خواهم گفت که به دیدارشابیاید.

پروانه پس از دقایقی وار د رستوران می شودونزد مادام می رودکه دردقترکارش دربرابرجمیل ننشسته بودوپس ازسلام به آن دو وبوسیدن گونهٔ مادام، درکناراو می نشیند ومادام بلافاصله ازجایش برمی خیزد ومیگوید: شمادونفر را دراینجابهام تنها میگذارم ومی روم تابوانید بدون حضورمن حرفهایتان را بزنیدوتصمیم بگیرید،آنگاه ازاتاق خارج می شود وبه سالن رستوران میرود ودرجای همیشگی اش درگوشه ای می نشیند.

جمیل، برای اینکه سرصحبت رابازکند میگوید:چندبار به این رستوران آمده ام وهربار شما را با پوشش ویژه ی رستوران دیده ام،اگرچه درآن پوشش زیبا بوده اید،اماباید اعتراف کنم که دراین لباس که امشب پوشیده اید،زیبایی تان چندبرابرشده است.

-- متشکرم، شماپاچشم لطف ومحبت

به من نگاه می کنید.

**داستانی با بُن مایه ای از رویدادی راستین**

-- باورکنید آنچه که گفتم عین واقعیت است،آیاکسی تابحال به شما نگفته که چقدرزیبا وخوش اندامید؟

-- چرا گفته اند ،ولی آنان همه ازدوستان من بودند وازروی محبتی که به من داشته ودارند،غُلو می کنند،به نظر خودم،من یک انسان غیرمعمولی واستثنایی نیستم.

-- شکسته نفسی می کنید،به هر رو ازاینکه سبب شدم تا دقایقی از ساعات استراحت تان را بگیرم پوزش میخواهم، نمیدانستم امروز،روز استراحت تان هست وگرنه برای دیدار باشما زمان دیگری می آمدم .

-- نیازی به پوزش خواهی نیست، دیشب تا ساعاتی از بامداد امروز درحال

استراحت وازبیکاری مشغول تماشای تلویزیون بودم که مادام زنگ زد،اگر استفاده از مرخصی اجباری نبودهرگز حاضر نبودم حتا ساعتی را در خانه بگذرانم،به ویژه به خاطر دل بستگی به مادام که اورا درحدّ مادرم دوست دارم ودرروزهای تعطیلی دلم از برایش تنگ میشود،میل دارم همواره درکنارش باشم،نمی دانید او چه خانم مهربان و دلسوزی است،فکر نمی کنم کسی درکنارش باشد وعاشق رفتارواخلاقش نشود.

-- بلی اینگونه است که میگوئید.در گفتگوهایی که باوداشتم دریافتم که یک انسان دوست داشتنی است،ضمناً یقیناً مادام به شما گفته است که منظورمن ازاین دیدار باشماچيست.

-- بلی، گفته است.

-- خُب بااین دل بستگی که شما دونفر نسبت بهم دارید،اگرازدواج بکنید،دوری همدیگر را چگونه تحمل خواهید کرد؟صمیمانه میگویم که اگر بدانم درصورت ازدواج باشما سکون وآرامش شما بهم خواهد خورد،باهمهٔ

اشتیاقی که برای پیوندباشما رادارم، پاروی خواهش دلم میگذارم پی کار خود می روم، چرا که نمی خواهم آرامش زندگی دیگران را به خاطر دلم درهم بریزم .

پروانه، که تحت تأثیر وقار وسخنان

اگرازابتدا راست ودرست کار نگذارند،آن بنا پس از اندک زمانی فروخواهدریخت،

آنگاه پروانه ضمن شرح سرگذشت غم انگیزش،زمانیکه می بیند جمیل قطرات اشکی راکه بدورچشمان او حلقه زده و به روی گونه هایش می ریزد، بادستمالی که دردست دارد پاک می کند،میگوید:آه خدای من، متأسفم که شمارا با سرگذشتم ناراحت کرده ام، خواهید بخشید،اما لازم بود که شما پیش از گرفتن تصمیم قطعی، پیش آگاهی هایی از تمامی زویایای روشن و تاریک زندگی من داشته باشید.

-- سرگذشت غم انگیزی است ، آنهم برای یک خانم جوان!داستان شما را با سرگذشتم ناراحت کرده ام، شما یک هوس زودگذرنخواهد بود،به چه دلیل واعتباری باید به پذیرم که شماهمان همسر دلخواه من هستید، چه چیزی درستی وپاکی این قول وقرارهای امروزی را درآینده تضمین خواهدکرد،آیا فکرنمی کنید درزمینهٔ زندگی باهم اختلاف سطح داریم وآیا این اختلاف سطح اسباب تحقیرمن و بروز اختلافات خانوادگی نخواهدشد را می بیند،بایدصریحاً اعتراف کنم که دل بستگی من به شما با شنیدن سرگذشت تان بیش از پیش شده است، فرزندان چنین مادری که به دریافت مدال شجاعت از دولت مراکش موفق شده ودر برابرریس ومعاون زندان آنگونه ازخودشجاعت وپاکدامنی نشان داده است،سرفراز خواهند بود، ضمناً جدایی شما از مختار که به پانزده سال زندان محکوم شده است،ازنظر قانون بسیار ساده ودردسترس خواهد بود.

-- فکر میکنم حال که اورا یافته ام باید هرچه زودتر به سراغش بروم ، اگر بدون مقاومت وبهانه های بیمورد حاضر به جدایی بشود،نیازی به مراجعه بدهید مطالبی را ازهم اکنون باشما بدون کم وکاست درمیان بگذارم،تادرصورت زندگی مشترک باهم، نکته های نگفته ای اززندگی ام برای شما وجودنداشته باشد که بعدها با آگاهی از آنها سبب ملال وآزردگی واختلاف شود.

-- درنهایت اشتیاق پیشنهادشمارا می پذیرم وبگوشم وچقدر خوب است که این نکته ها درنهایت درستی وراستی درمیان گذاشته شود،اگر چه مادام بگونه ای مختصر وگذرا مطالبی را درباره ی شما ازبرایم نقل کرده است ،اما چه بهتر که از زبان شما بشنوم. -- بلی همینطوراست، سنگ بنارا

برلبانش نقش بسته بود افزود: مگر میشود دربرابریک خانم زخم خورده ازفریب ودورویی ودروغ وتجربه آموخته،به دروغ وریاسخن گفتا!؟

-- متشکرم،نکنه ایکه ازبرایم مبهم است این است که شما باداشتن امکانات مالی قابل توجه وامکانات ومزایای زیاددیگر،چگونه است که دلتان را به من داده اید وپیشنهادآغاز یک زندگی مشترک بامن رامی کنید،آیا پدرومادر وسایر بستگان شما رضایت به این کار خواهندداد وآیا مرا با توجه به روابط سرد سیاسی بین دودولت مصروایران به آغوش گرم خانواده خواهندپذیرفت،وآیا خواست شما یک هوس زودگذرنخواهد بود،به چه دلیل واعتباری باید به پذیرم که شماهمان همسر دلخواه من هستید،

چه چیزی درستی وپاکی این قول وقرارهای امروزی را درآینده تضمین خواهدکرد،آیا فکرنمی کنید درزمینهٔ زندگی باهم اختلاف سطح داریم وآیا این اختلاف سطح اسباب تحقیرمن و بروز اختلافات خانوادگی نخواهدشد و...؟

--بلی، من یک مرد نسبتاً ثروتمندم وصاحب یک کارخانه ی کفش سازی درشهراسکندریه می باشم، پدرم وزارت چند وزارتخانه را به عهده داشت و مدتی بود که بازنشسته شده بود،متأسفانه دوسال پیش چشم ومعاون زندان آنگونه ازخودشجاعت وپاکدامنی نشان داده است،سرفراز خواهند بود، ضمناً جدایی شما از جهان فروبست ، از آنجا که پدرم صرفنظر ازعهده داربودن مشاغل مهم دولتی دارای املاک ومستغلات نسبتاً قابل توجه بود، خانواده ی ما دررماه بسربرده ومی برند ومن تنها پسر خانواده هستم که پس از دریافت دانشنامه ی مهندسی دررشته ی میکانیک درآلمان غربی،پدرم می خواست دریکی از وزارت خانه ها مشغول به کارشوم،اما چون کاردولتی مطابق با ذوقم نبود از ایشان خواستم تاامرادانتخاب شغل آزاد بگذارذ که موافقت کرد،از آنجا که اشتغال به کارآزاد را ترجیح می دادم ،ازاین رو دریکی از کارخانه های کفش سازی ابتدا به عنوان مهندس وپسپ به مدیریت عامل آن کارخانه منصوب شدم ،پنج سال پیش صاحب کارخانه به سبب کهولت وناتوانی ونداشتن ورثه تصمیم گرفت دست ازکاربکشد،ازاین رو کارخانه را به معرض فروش گذاشت ومن باپولی که پس انداز کرده بودم وکمک مؤثر پدرم کارخانه

را خریدم وبعدهاها خرید ماشین آلات دقیق تر، کارخانه را وسعت دادم وبه ظرفیت آن افزودم،تاآنجا که امروز یکی از کارخانجات بزرگ کفش سازی است، دراین لحظه، کارتی را که نشانگرمالکیت اونسبت به کارخانه ی کفش سازی بود ،به پروانه می دهد ودرادامهٔ گفتارش اضافه میکند که:تردیدي نیست که با چنین شرایطی که دار م ازدواج باهر دختری که انتخاب کنم،سهل وساده است، به ویژه که بسیاری از دختران مشتاقانه خواستار ازدواج بامن هستند،باور کنید که نامه های زیادی ازسوی آنان که نامه ها خنده ام می گیرد،باهمه ی اینها تصمیم گرفته ام تا همسر دلخواهم را پیدا نکنم تن به ازدواج ندهم،وشما با اینهمه صراحت کلام وشجاعت وامانت در گفتار،همانی هستید که من درنظردارم،به ویژه به خاطرچشیدن سردوگرم روزگار وتجربه آموختن ، برای تربیت فرزندان ما ، مادری آیده آل خواهید بود، چهار خواهر دارم که دوتن از آنان پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به ترتیب درادیات وباستانشناسی،همسراختیار کرده اند.

سومی درحال گذراندن دورهٔ تخصصی دررشتهٔ جراحی قلب وعروق است وچهارمی نیز موفق به دریافت دانشنامه دررشته ی حقوق سیاسی شده است . پروانه که هنوز آثار غم ازچهره اش به خاطر یادآوری گذشته هانمایان بود، با تعجب اما بابلخند می پرسد:گفتید فرزندان ما!؟ ما هنوزدر مرحلهٔ گفتمان هستیم و زن وشوهر نشدیم که صحبت از فرزندان ما می کنید شنیده ام که اعراب به داشتن فرزندان زیاد به ویژه پسر،توجه بیشتری دارند،حال معلوم میشود آنچه که شنیده ام درست است.

جمیل با لبخند میگوید: اگر شما به پیشنهادم پاسخ موافق بدهید،با داشتن چنین همسری که مادربسیارشایسته ای برای تربیت فرزندان ماخواهدبود،چرا نه؟ضمناً ناگزیر به توضیحی میباشم وآن این است که ما مصری ها عرب نیستیم ،بلکه زبان ما پس از تسلط اعراب برسرمزمن ما عربی شده است . پروانه پس از لحظاتی چشم دوختن به کارت وِبزیت میگوید:مادام این کارت راقبلاً به من نشان داده است،به شما ازاینهمه پشتکار وموفقیت تبریک

میگویم،ضمناً درباره ی مادر تان چیزی نگفتید

-- اوه راست میگوئید،یادم رفت به آگاهی تان برسانم که خوشبختانه مادرم زنده است ویکی ازآرزوهایش ازدواج من است،همواره به من میگوید:نام پدرت از طریق تو جاوید بماند،تو باید هرچه زودتر ازدواج کنی وپسردار بشوی تا نام خانوادگی پدرت تداوم پیدا کند، اگر بداند که من دراین سفراورا به آرزویش خواهم رساند بسیار بسیار شادمان میشود،مادروخواهرانم بسیار دوست داشتنی هستند،اگر باهم ازدواج کنیم درستی گفتارم به تو ثابت خواهدشد.

-- آیا مادرتان با شما زندگی می کند؟

-- نه، اودر قاهره است وزندگی مستقلی دارد،تنها دوتن ازخواهرانم که ازدواج نکرده اند با مادرم زندگی می کنند،فکرمیکنم آنچه که لازم بود ، گفته باشم ؛با این همه اگر باهم پرشنی دارید مطرح کنید تا پاسخ بدهم،درغیراینصورت برویم سراصل مطلب .

-- نه،پرشنی ندارم،مطلب تان را بفرمایید.

--آیا حاضر به ازدواج بامن هستید ویا نیاز به مطالعهٔ بیشتر دارید؟

نه، نیازی به تفکر ومطالعهٔ بیشتر نمی بینم،سخنان شما بردلم نشسته است،پیشنهادشمارا می پذیرم، ضمناً برای آگاهی شما باید بگویم که نام واقعی من«پروانه»است و«مونیکا»نامی است که مادام برروی من نهاده است،چون مدتی درکشورمراکش بودم ،میدانم که عرب زبانان حرف «پ» را هر نامی که می خواهید روی من بگذارید،مسأله ای نخواهد بود.

-- بسیار خوشحالم کردید که درخواستم را پذیرفتید ومن دست خالی از رستوران بیرون نخواهم رفت،همچنین خوشوقتم که با یک بانوی جوان ایرانی ازدواج میکنم، پدرم می گفت : ما با ایرانیان اززمانهای بسیاردور روابط نزدیک وگاه بسیاردوستانه داشته ایم،زمانی خواهر پادشاه ما همسر شاه ایران بود،کمکهای بسیار مؤثروبرارزش کشورشما به مصدرزمان جنگ ۱۹۷۳ بااسرائیل ازذهن تاریخ کشورم بیرون نخواهدرفت ،هم اکنون بسیاری بقیه درصفحه ۴۸



# بد گمانی ، حسادت ، و آسیب های آنها در دو نمایشنامه ویلیام شکسپیر ( William Shakespeare )



دزدمونا محروم سازد. آیا گو به اعتماد به نفس کم رنگ اتلو غلبه می کند و به او می گوید که دزدمونا با کاسیو در ارتباط است. اتلو بر انگیزخته و غضبناک می شود و بدون جستجو و منطق شخصیت پاک دزدمونا را که برایش جذاب بوده از یاد می برد و او را می کشد.

آیاگو سمبل حسادت به کارایی اتلو در ارتش و نیز و حسادت به داشتن همسری چون دزد موناست. آیاگو شخصیتی مودی و کثیف دارد.

اتلو سمبل زود باوری و نادانی و بدون درایت است که دستش به خون دزدمونا آلوده می شود و زندگیش تباہ می گردد.

نیوغ ویلیام شکسپیر در شناختن درون افراد است و نمایشنامه هایش مهارتش را در توصیف احساسات درون انسان ها نشان می دهند. احساسات پاک و زیبا را در افرادی مانند هملت (Hamlet) و اوفیلیا (Ophelia) در نمایشنامه هملت و در پردیتا (Perdita) در نمایشنامه داستان زمستان یا Winter's Tale نشان می دهد. از سوی دیگر احساسات پلید و خانمان سوز را در افرادی مانند اتلو و آیاگو و مک بث و ریچارد هشتم به نمایش می کشد. بسیاری از چامه سرایان ایران نیز مانند شکسپیر در شعرشان درون افراد را وصف کرده اند. برای مثال

دادن مادر می میرد. لیونتیژ هم در این میان از مقدسات کمک می گیرد که به او می گویند همسرش پاک دامن بوده است. نتیجه بد گمانی لیونتیژ به خودش برگشته و خانواده اش را نابود می کند. دخترش در تبعید، همسر و فرزند پسرش جان باخته .

این حوادث ناگوار نتیجه تهمت های روانی آشفته و قلب و روانی تاریک است که تنها فکر خود را باور دارد.

حسادت و بد گمانی که یکی از آزار دهنده ترین احساسات برای شخص بد گمان و برای شخصی که مورد گمان بد واقع شده است بشمار می رود، در نمایشنامه «اتلو» نیز این گونه بازگو شده است:

اتلو ( Othello ) ژنرال مغربی و نیز ( Venice ) است که با زنی جوان و زیبا به نام دزدمونا ( Desdemona ) ازدواج کرده است. اما اتلو به خاطر رنگ سیاه چهره اش احساس کمبود می کند و اعتماد به نفسش متزلزل است. آیاگو ( Iago ) افسر بیرق دار اتلو است و خود را شایسته رتبه های بالا تری می بیند. ولی زمانی که اتلو کاسیو ( Cassio ) را به رتبه بالاتری می گمارد، آیاگو از حسادت به اتلو و کاسیو نقشه نابودی اتلو را می کشد. اودروغ بزرگی به اتلو می گوید که او را از زندگی شیرینش با

بد گمانی یکی از خانمان سوز ترین دشمن دوستی و دشمن خانواده است. نارسایی های روانی شخص بد گمان را شکسپیر در نمایشنامه هایش تحت عنوان « داستان زمستان » و « اتلو » برای خواننده تصویر می کند که درسی به اجتماع داده باشد.

« داستان زمستان » از گم نام ترین نمایشنامه های شکسپیر و مانند فلکلور است. در این داستان شاه بوهیمیا پلیکسنی

دیدار شاه دیگری به نام لیونتیژ ( Leontis ) رفته است. هنگام بر گشت به سرزمین خود، پولیکسنی با اصرار لیونتیژ روبرو می شود که چند هفته دیگر آنجا بماند ولی او نمی پذیرد تا اینکه همسر باردار لیونتیژ هرمیون ( Hermione ) از او می خواهد بماند و پولیکسنی را راضی به ماندن می نماید. لیونتیژ به همسرش بد گمان می شود که او با پولیکسنی در ارتباط است. هنگامی که بد گمانی همه وجود او را پر کرده، لیونتیژ به کمیلو ، جام دارش ، دستور می دهد که دوستش پولیکسنی و همسر باردار خویش هرمیون را مسموم کند. اما کمیلو ( Camillo ) آن دو را فراری می دهد.

هرمیون دختری به دنیا می آورد اما لیونتیژ دستور می دهد مادر و دختر را تبعید کنند. هر میون که نمی تواند پاک دامنی خود را ثابت کند، از فشار روحی می میرد. پسر او هم از غم از دست

# میرزوعلی اکبر نقاش نقاش باشی - مزین الدوله



صدراعظم آمده بود، مزین الدوله را دیدم در گوشه ای جاگرفته ، ذممداد و کاغذ در دست دارد. چون نزدیک رفتم مشاهده کردم که از مهمانها درحالات مختلف طرح بر می دارد. بسیار تند و باسلیقه کار می کرد و قلم های محکم و استوار به کار می برد. به من گفت که می خواهد از طرح های مزبور بیادگار آن روز پرده ای ترکیب کند. پرده را پس از چندی بطور ناتمام نزد پدر او دیدم ولی از تمام شده اش هرگز نشان نیافتم.»



از آثار استادانه این هنرمند تصویر نیم تنه شعاع السلطنه است که لباس رسمی پوشیده بود و مدال ها و نشان های گوناگون به سینه آویخته بود وزیر تابلو امضاء « خانه زاد علی اکبر » به چشم می خورد. از روزی که این استاد عالیقدر رخت از جهان فانی بریست، در مورد احوال و کار خدمات شایسته و همچنین شاگردانی که در دوران زندگی خود تربیت نمود مطلبی قاطع و مستند نوشته نشد و همه بدست فراموشی رفت.

هنرهای زیبای پاریس را دیده بود و علاوه بر نقاشی، موسیقی را نیز آموخته بود. در مدرسه دارالفنون موزیک نظامی درس می داد و با آنکه خوب از عهده شبیه سازی برمی آمد چندان توجه به آن نداشت و دور نمای گل سازی را ترجیح می داد. چند پرده نخبه از کارهای او در عمارت پارک اتابک بود که اغلب به تماشای آنها ایستاده ولذت می بردم. یکی از روزها که مظفرالدین شاه از ناهار به باغ

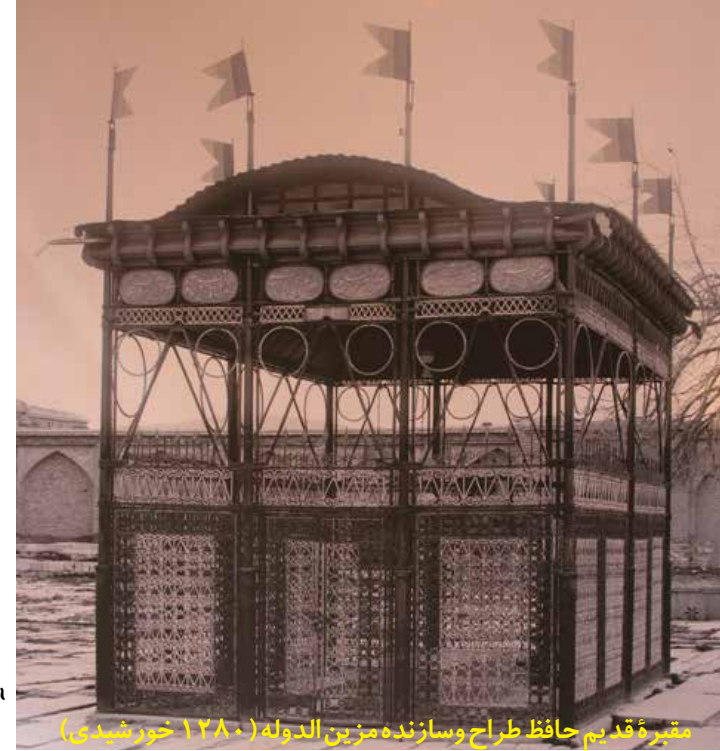
نام استاد محمد غفاری (کمال الملک) نقاش معروف و چیره دست، همواره زیب تاریخ هنر معاصر بوده و خواهد بود. در شرح احوال او بسیار گفته و نوشته اند، ولی متأسفانه درباره کسی که سمت استادی اورداشته کمتر سخنی به میان آمده است. یکی از انواع آثار ماندنی بشر نقوشی است که او با بهره گیری از تجارب گذشتگان و اطرافیان و نیز با به کار گرفتن قوه خلاقه و استفاده از حواس پنجگانه خویش به وجود می آورد. البته این کار مستلزم داشتن استعداد ذاتی است که می بایست آن را با استفاده از اطلاعات دیگران و اندوختن تجربه و آموختن فنون لازم پرورش داد و به حد کمال رساند. مرحوم استاد محمد غفاری (کمال الملک) از معدود کسانی بود که اقبال این راداشت تازم محضر استادی مانند علی اکبر نقاش باشی (مزین الدوله) فیض جوید و از گنجینه ها و اندوخته های هنری و معلومات فراوان او بهره ببرد. در حقیقت استاد کمال الملک علاوه بر رموز نقاشی، آموختن زبان فرانسه را نیز مدیون علی اکبرخان مزین الدوله است.



خط زیبای عمادالکتاب در بالا دیده می شود. مرحوم معیرالممالک که از دوستان و مصاحبان نزدیک مزین الدوله بوده است چنین می نویسد: « اودردوران ناپلئون سوم مدرسه

رادرایران آموزش داد و همچنین رشته تآتر را پایه گذاری نمود. کریم زاده تبریزی در کتاب احوال و آثار نقاشان قدیم ایران چنین می نگارد: مرحوم مزین الدوله نظنزی کاشانی جزو اولین دانش آموزانی بود که در دوره ناصرالدین شاه به سال ۱۲۷۵ ه.ق. برای فراگرفتن فن نقاشی به پاریس اعزام گشته بود. پس از مراجعت از اروپا بیش از ۵۰ سال معلم هنری و زبان فرانسه دارالفنون و مدرسه علمیه و معلم موسیقی بانت و نقاشی از روی اصول علمی آن در مدارس مذکور بوده است و اولین کسی است که تآتر رادرایران دآتر نمود و به سال ۱۲۸۸ ه.ق. از ناصرالدین شاه لقب « نقاش باشی » گرفته است. این هنرمند تا اواخر سلطنت احمدشاه استاد نقاشی سلاطین و شاهزادگان قاجار بوده است و در سال ۱۹۱۴ میلادی از طرف امپراطور روس نشان « استانیسلاس » که از مدال های پراعتبار آن دیار بوده است به وی اعطا گردیده، ترجمه متن فرمانی که همراه نشان بوده است با

علی اکبرخان در سن ۹ سالگی به فرمان امیر کبیر به همراه تعداد دیگری از همسالان خود و چند نفر سرپرست به فرانسه فرستاده شده بود. بعد از گذراندن دوران ابتدایی و متوسطه وارد دانشگاه « بوزار » BeauX Art فرانسه شد و در رشته های نقاشی ، تآتر، و موسیقی و زبان به تحصیل پرداخت و فارغ التحصیل شد. در دربار ناصرالدین شاه قاجار به تدریس آموخته ها و تجربیات خود مشغول شد. او بود که برای اولین بار تحولی در نقاشی و نگارگری ایران به وجود آورد و با ارائه سبک های گوناگون و متداول هنر اروپایی، بنیانگذار مکتبی شد چون خود پیرو مکتب «ر آلیسم» بود برای اولین بار «آنا تومی» و «پرسپکتیو»



مقبوره قدیم حافظ طراح وسازنده مزین الدوله (۱۲۸۰ خورشیدی)

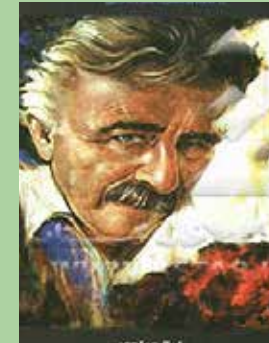


## درپزند نیسلی شعروغزل

منوچهر آتشی

### ست ژرفا

ماه ی درآب  
بسمت نیزارها می خرامد  
به سمت آوازهای شبانان  
ماه ی در آب ژرفا را زیبا می کند  
فریب خورده این استخوان جادویی  
سگی،  
مقیم جاودانه این کرانه تاریک است  
ازبیشه های دور طنین نی لبکی می آید  
طبل دلی ترانه غمناک را  
تقطیع می کند  
سنگ دلی به غرغه دوری  
سندل می ساید  
ماه ی درآب  
به سمت ورطه های خطر می کشاندم  
(ماه ی درآب و زنی در خواب)  
چه زیباست ژرفا!  
چه زیبا و طالب است.



مینا دستغیب

### نگاه

بسیار نگریستم  
بسیار گریستم  
شب و شبنم  
گذر خاطره و عشق  
وچشمانی که مرا می پایند  
بی آنکه نگاه کنند  
چشمانی به وسعت آسمان  
به وسعت قلب پرنده  
و نبض دریا  
و تمامی کویر  
و تمامی سبزه زارها  
چشمانی به وسعت شعر  
در عرصه مرگ  
مرا می پایند  
بی آنکه مرا نگاه کنند.



فیروز حجازی

### بدرقه

کنار قطاری که دور می شد  
به بدرقه ات آمده بودم  
حرفهایت،  
بالهای پرتلاطم پرنده ای  
در آن طرف شیشه  
و ذرات تمنای نگاهم  
از پشت حباب های گرم  
آرزویی بود که بمانی  
برای دیگر لحظه ای  
تا خوشه های روشن سکوت  
قندیلهای پرتراوت لحظه ها  
در غروب حیات خلوت دیدگانم  
آخرین فصل را  
جاودانه سازند.

هوشنگ فیلسوف

### مستاب

مثل این است که شب  
خواب شیرینی می بیند  
خواب خورشید بزرگ

احمد قاضی نور

### هزاره

هزارسال دیگر هم گذشت  
در هیچ هزاره ای  
تابه حال این قدر بی خیال نبوده ام  
بگذار هزاره ها بیایند و بروند  
یادت می آید چند هزار سال پیش بود  
که با دیناسورها یخ بستیم؟  
کدام هزاره بود؟  
که با سیاوش از آتش گذشتیم؟  
من که دیگر چیزی،  
جز نام تو به یاد نمی آید  
مثل اینکه دوباره یخ زده ام  
شاید چندین هزاره دیگر  
زمین شناس پیری  
عمر دوران یخ بندان را  
در فسیل من اندازه گیری کند.

حیدر

### سرود روشن شورشیان

کنار جوخه های اعدام  
مرگ خمیازه می کشد  
جسدهای شورشیان را  
کنار دیوار انبار کرده اند  
واز جای گلوله ها بردیوار گچی  
خون فواره می زند

باسپیدی صبح که بر لجه تاریک می ترکد  
سرود روشن شورشیان را  
به سوی جوخه اعدام می برند  
و مرگ

بی تکلیف  
در معبر تاریخ نشسته،  
خمیازه می کشد.

داریوش مرزبان

### آینه ها

آینه های کور  
رؤیاهای سبزم را  
دروازه های پریده رنگ  
باز تابانده اند

رضا چایچی

### شبهت

ماه ی درآب  
بسمت نیزارها می خرامد  
به سمت آوازهای شبانان  
ماه ی در آب ژرفا را زیبا می کند  
فریب خورده این استخوان جادویی  
سگی،  
مقیم جاودانه این کرانه تاریک است  
ازبیشه های دور طنین نی لبکی می آید  
طبل دلی ترانه غمناک را  
تقطیع می کند  
سنگ دلی به غرغه دوری  
سندل می ساید  
ماه ی درآب  
به سمت ورطه های خطر می کشاندم  
(ماه ی درآب و زنی در خواب)  
چه زیباست ژرفا!  
چه زیبا و طالب است.



بهروز افتخاری

### هلاک

با مرگ هر پرنده  
آسمان بابانگ بلند  
مرثیه ای شوم  
سرمی دهد  
و ماروی زمین  
با آرزوی پرواز در سر  
سنگفرش های راهمان را  
می فرسائیم  
و بر ناتوانی خویش  
گریه، ساز می کنیم.



اکبر ذوالقرنین

### این چنین...

جنازه، کنار جنازه  
و مرگ،  
بی  
اندر



پی  
شهیدان ناشناخته را  
در جست وجوی یار،  
فرزند  
همسر

چهره به چهره  
کاویدن تاکی؟  
تاکی؟  
روز را در کفن متعفن آیه ها پیچیده اند  
و تابوت بزرگ شهر را  
برشانه های سیاه جامگان  
به گورستان سرد مویه ها می سرنند.

# تحولات فارسی در عصر پهلوی



بخش نوزدهم

## چکیده

عصر پهلوی از جمله عصرهای مهم ادبی ایران است که در اوج افول ادبیات در عصر قاجار تحول نوینی را به وجود آورد. دورهٔ اول عصر پهلوی با روی کار آمدن رضاخان ادبیات و زبان به سمت ادبیات سلیس و زدودن واژگان غیر فارسی و در واقع باستان گرایی بود. در زمان پهلوی دوم نیز ادبیات سیر پیشین خود را ادامه می داد که با روی کار آمدن توده‌ای‌ها و سایر فرقه‌ها ادبیات راه دیگری را در پیش گرفت. در این عصر نیز روشنفکران جدید با آثار نوین به روی کار آمدند که در ادامه به هر یک از آنان خواهیم پرداخت.

## مقدمه

در زمان رضا شاه ناسیونالیسم ایرانی در حیطهٔ زبان و ادبیات به وجود آمد. به این گونه که هر آنچه به زبان عربی یا مغولی و ترکی بود به فارسی برگردانده شد و در نامه‌ها و کتاب‌ها از واژگان فارسی استفاده می‌شد. هر چند این عمل در نوع خود مشکلاتی به همراه داشت اما در آن برههٔ زمانی لازم و ضروری بود.

یکسان سازی زبان فارسی در اقصا نقاط ایران به لحاظ آن بود که عثمانی می خواست با تحریک آذری‌ها و ترک‌های ایران آنان را به تجزیهٔ ایران تشویق کند. از آنجا که ایرانیان آذری به نقشهٔ شوم آنان در عصر مشروطه پی برده بودند کوشیدند به نژاد خود بیشتر پایبند باشند تا زبان خود و خود را «نژاد آریایی مردم آذربایجان» نامیدند. این نژاد باوری موجب یکپارچگی ایران شد.

جنگ جهانی دوم و ورود آلمانی‌ها به ایران و تأکید هیتلر آریایی بودن و هم خونی با ایرانیان موجب شد که ادبیات مضامین «آلمان دوستی» را در خود بگنجانند. این نوع اشعار دهه‌ها در ادبیات فارسی جزو مهم ترین آثار بود.

با تحولات سیاسی و برکناری

رضا شاه، محمد رضا شاه بر تخت نشست. در این اثنا نیز ادبیات همان روال عادی را سیر می کرد. با ورود توده‌ای‌ها زبان و نوع نثر ادبیات و زبان باز با دگرگونی مواجه شد و نویسندگان و شاعران به جناح‌های مختلف تقسیم شدند. گروهی اهداف توده‌ای را دنبال می کردند و گروهی دیگر در ایران به سنت دیرین شعر می گفتند.

وجود خفقان علیه توده‌ای‌ها و اوضاع متشنج ایران، ردیف و قافیهٔ دیرین دیگر شاعران را راضی نمی کرد. با این حال طرح نوینی را در انداختند و روی به شعری آوردند که متأثر از ادبیات غرب بود. پیشرو این نهضت «علی اسفندیاری» با عنوان شاعری «نیما یوشیج» بود. پس از وی آرام آرام نهضت‌های دیگری به وجود آمدند که از جمله می توان به اشعار سپید، جیغ بنفش، سیاه و... اشاره کرد.

از جمله ویژگی‌های ادبی این دوره غیر سیاسی بودن ادبیات، وطن پرستی افراطی، گرایش به فرهنگ پیش از اسلام، دشمنی با روس و دوستی با آلمان، کشف حجاب، تظاهر به خوش بینی اوضاع جامعه و رشد ادبیات چپ گرایی سوسیالیستی و ادبیات کارگری. تأسیس دانشگاه تهران و تدریس استادانی همچون بهار و بدیع الزمان فروزانفر و پورداوود و همایی، برگزاری جشن هزارهٔ فردوسی و تجدید بنای آرامگاه ایشان به سبک معماری مدفن کوروش کبیر، تأسیس فرهنگستان ایران به ریاست محمدعلی فروغی از شاخص ترین عملکردهای شاهان پهلوی بود.

## نثر نویسان مشهور این دوره:

- **جمال زاده:** وی از تأثیر گذارترین افراد در حیطهٔ داستان نویسی در ایران بود که با نشر کتاب «یکی بود یکی نبود» (۱۳۰۰) لقب «پدر داستان نویسی» را به خود اختصاص داد. از دیگر آثار وی می توان به «فارسی شکر است»، «سر و ته

به کرباس» و «دارالمجانین» اشاره کرد. - **حسن مقدم:** نویسندهٔ نمایشنامهٔ «جعفرخان از فرنگ آمده» (۱۳۰۱) توجه اکثر منتقدان را به خود جلب کرد. این نمایش به نقد غرب مآبی پرداخته است. - **صادق هدایت:** نخستین داستان فراواقع گرایی (سوررئالیستی) را با عنوان «بوف کور» (۱۳۱۵) به نگارش در آورد. آثار وی در جریان سیال زمان جاری است و نقدهای بی شماری را به خود اختصاص داده است. «حاجی آقا»، «سگ ولگرد» و «علویه خانم» از دیگر آثار ایشان است.

- **ابراهیم پورداوود:** از بزرگ ترین محققان زمینهٔ زبان‌های باستان بود که اغلب کتب مقدس زرتشتی را تصحیح و ترجمه و چاپ کرد.

- **مشق کاظمی:** نخستین رمان اجتماعی را با عنوان «تهران مخوف» در سال ۱۳۰۴ به نگارش در آورد. - **محمد مسعود:** نویسنده انتقادی بود که به قتل رسید. از آثار وی «گل‌هایی که در جهنم می‌روید»، «تفریحات شب» و «اشرف مخلوقات» است. وی سردبیر روزنامه «مرد امروز» بود.

- **زکریا هاشمی:** از جمله نویسندگان واقع گرا بود که در کنار سینما به فرهنگ نیز می پرداخت. طوطی اثر معروف اوست.

- **محمد حجازی:** نمایشنامه نویس و رمان نویس عصر پهلوی است که سبک نویسندگی ایشان نیز همانند زکریا هاشمی بود که زیبا و پریچهر از جمله آثار اوست.

- **صنعتی زاده کرمانی:** «مجمع دیوانگان» وی از جمله آثار است که به آرمان شهر در ادبیات معاصر می پردازد.

- **بزرگ علوی:** با ورود توده‌ای‌ها به ایران بزرگ علوی در آثار خود به اندیشهٔ آنان بیشتر تمایل نشان می داد و این در «ورق پاره‌های زندان» مشهود است. «چمدان» و «چشم

هایش» از معروف ترین آثار ایشان است.

- **صادق چوبک:** دیگر نویسندهٔ عصر پهلوی بود که با سبک جدید خود در آثاری همچون «تنگسیر»، «سنگ صبور» و «انتری که لوطی اش مرده بود» توانست نثر ادبی را به سمت جدید سوق دهد.

- **جلال آل احمد:** نثر او نیز سبک جدیدی داشت. هر چند وی نیز عضو توده بود و نگرش خود را در نوشته‌ها دنبال می کرد اما نثر شتابزدهٔ وی سبک جدید آل احمد بود. او منتقد حکومت پهلوی بود. «غرب زدگی»، «مدیر مدرسه» و «ارزیابی شتابزده» از آثار اوست.

- **سیمین دانشور:** همسر آل احمد که با نگارش کتاب «سووشون» مشهورتر شد. در هریک از آثار وی می توان جایگاه والای زن را مشاهده کرد.

- **رضا برهانی:** وی نیز از نویسندگان چپ گرا بود که در شعر، نثر و نقد ادبی توانایی شگرفی داشت. «طلا در مس» ایشان در نقد ادبی مأخذ اصلی پژوهش است.

این چند مورد تنها گوشه‌ای از نویسندگان این عصر بودند که ما دانشجویان و پژوهندگان را برای اطلاعات بیشتر به سایر کتاب‌ها ارجاع می دهیم. طلا در مس، از صبا تانیم (یحیی آربین پور) بهترین منبع می تواند باشند.

## شاعران مشهور این دوره

- **طلعت بصری:** از شاهنامه پژوهان عصر پهلوی و معاون دانشگاه جندی شاپور بود. «زن در شاهنامه»، «جرهٔ شیرین» و «دستور زبان فارسی» از آثار ایشان است.

- **نیما یوشیج:** با انتشار منظومهٔ بلند «افسانه» (۱۳۰۱) طرح تازه‌ای در ادبیات انداخت که به شعر نو معروف شد. هر چند مخالفت برخی شاعران بازگشت ادبی را برانگیخت ولی بر جوانان تأثیر چشمگیری گذاشت.

- **اخوان ثالث:** پیرو نیما بود و در

اغلب اشعار خود به سبک خراسانی گرایش داشت و تا حدی می کوشید از زبان آرکائیک و باستانی استفاده کند. شعر زمستان او در انتقاد به نوع حکومت پهلوی بود (شهبازی، ۱۴۰۱: ۶۷-۷۱).

- **فروغ فرخزاد:** از بزرگ ترین شاعران معاصر که به زن و زن بودن می بالد و اندیشهٔ فمینیستی او در دیوانش موج می زند. فروغ با هنر شعر و شاعری توانسته چهره زن را در اشعار خود به خوبی و توانمندی نمایان کند. شعرمانند هنر دیگری بیان مجدد احساسات و تجربه‌های زندگی است. شعر معاصر نیز مولود شرایط زندگی امروز و ترسیم کننده خطوط مشخص این زندگی است. به عبارت دیگر اندیشهٔ نویسنده، متأثر از محیط زندگی و روزمرگی اوست و می توان این تأثیر را به گونه‌های مختلف در آثارش یافت (پور شهرام، ۱۳۸۷: ۹۷).

- **سیمین بهبهانی:** از جمله زنان تأثیرگذار ادبیات منظوم فارسی است که با اشعار زنانگی خود همانند فروغ سبک جدیدی را در نظم فارسی بوجود آورد..

- **سهراب سپهری:** شاعری فلسفی که در سبک نیمایی با درون مایهٔ فلسفه شعر می سرود. وی نقاش و نویسنده هم بود.

- **شهریار:** از غزل سرایان و شعر نوگویان عصر پهلوی که بسیار زیبا و دلنشین و عاشقانه شعر می سرود. منظومهٔ «حیدربابا» اثر نام آشنای اوست.

- **ابتهاج:** ابتهاج نیز در غزل تلنگر سبکی بوجود آورد که وی را همچون حافظ در سپهر ادبیات درخشان کرد.

- **شفیعی کدکنی:** با تخلص «م. سرشک» که اشعار نغز و زیبایی دارد که «به کجا چنین شتابان» از او است.

**روایبی، نادرپور، مشیری، رهی** و ده ها ده‌ها شاعر دیگر نیز در این عصر اثر آفرینی کرده اند که به همین چند مورد اکتفا کردیم.

## مجلات معروف ادبی پهلوی

این دوره چون در گوشه گوشه ایران مجلات و روزنامه‌های متعدد چاپ و نشر می شد تعداد آنان بسیار بیشتر از آن است که در این مقاله بگنجد. **چلنگر، تمدن، دانشکده** از جمله این

نشریات بودند. ما تنها به چند نمونه انگشت شمار بسنده می کنیم:

- **قرن بیستم:** روزنامه‌ای به سر دبیری میرزاده عشقی که در آن اشعار و مقالات تند و انتقادی حکومتی چاپ می شد. افسانهٔ نیما یوشیج در این روزنامه چاپ شد.

- **سخن:** نشریه فرهنگی ادبی بود که «پرویز ناتل خانلری» سردبیر آن بود. از جمله ویژگی آن یکی روی آوردن به نشر شعر و داستان و نمایشنامه‌های نو اروپائی و ملل دیگر بود که پیش از آن در مجله‌های فارسی دیده نمی‌شد، و دیگر چاپ کردن نوشته‌ها و سروده‌های گروهی نویسنده جوان که پیش از آن آثارشان چندان در نشریات فارسی دیده نمی‌شد.

- **اندیشهٔ نو:** ماهنامه‌ای ادبی هنری به مدیر مسئولی خلیل ملکی که از آذر ۱۳۲۷ تا بهمن ۱۳۲۷ در سه شماره منتشر شد. مهم ترین نشریه نوگرای سال ۱۳۲۷ بود.

- **تهران مصور:** مسعود بهنود سر دبیر مجله مطالب متنوع و مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و هنری در هزار شماره و در قالب چهار دوره از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۶۰ منتشر می کرد.

- **توفیق:** هفته نامه فکاهی و طنزآمیز فارسی‌زبان ایران با حدود نیم قرن فعالیت از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۵۰ خورشیدی بود. سردبیر آن حسین توفیق بود. از چهره‌های آشنا که با آن همکاری داشت ابوالقاسم حالت بود.

## انواع قالب شعر عصر پهلوی

- **جیغ بنفش:** این عنوان از مصرع هفتم شعر «کبود» هوشنگ ایرانی برداشته شده است که در مجلهٔ خروس جنگی در پاسخ به توده‌ای‌ها سروده شده بود. شاعر منظری بدوی از انسان را ترسیم می‌کند. منظری که در شعر فارسی سابقه چندانی نداشته و بعد از او نیز تکرار نشده‌است. مصرع هفتم به این گونه سروده شده است:

غار کبود می‌دود / دست‌به‌گوش و فشرده‌پلک و خمیده / یکسره جیغی بنفش / می‌کشد.

- **نثم:** تندر کیا بدون آگاهی از شعر نو، سبک ابداعی را بوجود آورد که تلفیقی از نظم و نثر بود که به آن «نثم» گفته شد.

- **سپید (آزاد):** شعر سپید در دهه سی شمسی و با مجموعه «هوای تازه» از احمد شاملو ظهور پیدا کرد. تفاوت عمده این آثار با نمونه‌های قبلی شعر نو در فرم شعر بود. در این سبک عموماً وزن عروضی رعایت نشده ولی آهنگ و موسیقی نمود دارد.

**شعر کارگری** در حمایت از کارگران و اندیشهٔ توده‌ای، **شعر سیاه** در مورد اوضاع خفقان عصر پهلوی و سایر قالب‌ها نیز هر روز از یک شاعر نما به وجود می آمد.

## نتیجه گیری

اوضاع دورهٔ پهلوی از اوضاع چشمگیر ادبی بود که در آن با نگاه به گذشتهٔ پر افتخار ایران، حاکمیت کوشید تا زبان فارسی را احیا کند و از دست تطاول روزگار آن را از گزند برهاند. بر همین اساس بود که بسیاری از شاعران با فراغ بالی به شعر و نثر روی آوردند و اثر آفریدند. وجود دو عنصر که در ادبیات نقش اساسی داشت نخستین آن جنگ جهانی بود که موجب شد نویسندگان و شاعران به آلمان دوستی روی آورند و با هیتلر و نژاد آریایی آثار خود را زیبا جلوه دهند. اما همین جنگ موجب شد که توده‌ای‌ها وارد ایران شده و در ادبیات و نگرش شاعران و نویسندگان تأثیر به‌سزایی بگذارند و در سبک نویسندگی آنان این امر مشهود باشد.

دیگر عنصر وجود «شهر نو» بود که نویسندگانی همچون هاشمی و حجازی کوشیدند با نوشتن رمان‌هایی در حال و هوای آنجا به جوانان گوشزد کنند که به منجلاب گرفتار نشوند.

## منابع

پور شهرام، سوسن. (۱۳۸۷). «پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد». فصل نامه بهار ادب. سال اول، شماره دوم.

شهبازی، محمد (۱۴۰۱). «نقد سمبولیسم اجتماعی شعر زمستان اخوان ثالث». نشریه ارژنگ، شماره ۲۴، صص: ۶۷-۷۱.



شهریار



سیمین بهبهانی



سهراب سپهری



فروغ فرخزاد



ابتهاج



**از: هادی خرسندی**  
**به: خوانندگان مجله آزادی**

## یا امام بجای اینهمه مذاح یک دامپزشک بفرست



### عاشورا از زمان کورش!

در راستای تشویق ملت به غمپوروی و عزاداری، وزیر اسبق ارشاد حکومت میکوشد عزاداری عاشورا را به یک آئین ملی ایرانی - و اگر رویش بشود، از زمان کورش هخامنشی - قلمداد کند.

«ملت ایران و همه شیعیان و بلکه مسلمانان با روشن بینی و آینده‌نگری از عاشورا یک فرهنگ ساخته‌اند. نشانه‌های این فرهنگ در ادبیات و موسیقی و سنت‌های عزاداری به روشنی دیده می‌شود»

به اینجای فرمایشات آقای مهاجرانی رسیده بودم که موبایلم زنگ «واتساپ» زد. نگاه کردم. ضبطی از صحنه تعزیه عاشورا بود. شمر ملعون رفته بود بالا بلندی داشت کرکری میخواند که اسبش را این پایین شور حسینی برداشته بود و پریده بود روی اسب امام حسین علیه السلام، رها هم نمیکرد!

از آنجا که میگویند اسب حیوان باهوشی است، کاش میشد فرهنگ عاشورا را به این حیوان تعزیه ای حالی کرد که وسط فرمایشات متین آقای مهاجرانی، ادای مدیرکل ارشاد گیلان را در نیاورد.

به گمانم تشکیلات ارشادی جا مانده از آقای مهاجرانی حالا باید علاوه بر گشت نهی از منکر، یک بودجه هم برای گشت «نهی از مذکر» بگیرد.

خوشبختانه در این فاصله جوانکی بزور افسار اسب شمر لعین را کشید و برد و میتوانیم برسیم به نقل دیگری از آقای مهاجرانی:

«دیشب در مجمع اسلامی لندن، نشانه‌های این فرهنگ جلوه‌گر بود. با آراستگی تمام مجمع سیاهپوش شده بود، عزاداران حسینی از کودک و پیر و جوان همه سیاه پوشیده بودند.»

بله. این کودکان ارشاد شده بی خیال آنچه روان شناسان و

تعلیم و تربیتی‌ها میگویند از لحظه ای که به دنیا می‌آیند و یاعلی میگویند علاقه شدیدی به پوشیدن لباس سیاه و شرکت در مراسم عزاداری محرم از خودشان نشان میدهند و حتی عشق میکنند که فرق سرشان را با قمه بشکافند یا در حالت قنذاقی نقش علی اکبر و علی اصغر را بازی کنند و تیر مصنوعی به گلویشان بخورد و بی خبر از همه جا ونگ بزنند.

این جنغولک بازی‌ها هیچ اثر بدی روی احساس و اعصاب و جان و روان بچه‌ها نمیگذارد و در آینده اختلالی در رفتارشان ایجاد نمیکند. این بچه‌ها وضعشان یک درجه از اسب‌های تعزیه بهتر است که والدینشان همراه است. یک جا خواندم که اسب بدبخت را چند روز در تاریکی مطلق نگه میدارند تا روز عاشورا در کربلای تعزیه از چشمانش اشک بیاید. انجمن حمایت از حیوانات کجاست؟ میدانم در عاشورای ایران چقدر گاه و یونجه به اسب‌های عزادار میدهند اما در عاشورای لندن: «در پایان به همه عزاداران قیمه امام حسین دادند.» به نوشته آقای مهاجرانی و ادامه اش:

«می‌دانم دقت کرده‌اید، این قیمه‌ها مزه دیگر و عطر دیگری دارد! با همیشه فرق دارد. همین نذری‌ها ممکن است کوچک به نظر برسد، اما نشانه‌های یک فرهنگ است»

بله. من دقت کرده‌ام. مزه دیگرش مال مفت بودنش است اما نشانه‌های فرهنگ، بازمانده از زمانی است که غذا نذر فقرا و گرسنگان میکردند نه حالا که دو دستی تقدیم به آدم هائی میکنند که از عرب و عجم حقوق میگیرند و قیمه مفت که سهل است، حق زن صبیغه ای و دکل نفتی هم اگر گیرشان بیاید، بالا میکشند. آن هم در لندنی که هیچکس گرسنه نمی‌ماند. اینها اگر شعور میداشتند اقالاً به آن بچه‌های سیاهپوش بدبخت مکدونالد میدادند نه قیمه امام حسین.

### وقتی شور حسینی اسب شمر را بر میدارد



**تغزلی در محرم**

محرم آمد و من مرد سینه زن یارا  
 درآر سینه ات از چاک پیره‌ن یارا

بیا که تشنه لبم، چند بوسه نذرم کن  
 بجنب تا که نیفتاده از دهن یارا

شهید عشق توام، کربلای من اینجاست  
 بده خلاصیم از شمر قلتشن یارا

نه صیغه ای و نه عقدی، بیا همینجوری  
 زنا خوش است به قرآن انجمن\* یارا

نگو که سجده برم سوی چهارده معصوم  
 که کم‌ترست از آنها گناه من یارا

چه باک اگر به جهنم روم به کیفر عشق  
 که صد بهشت ترا هست در بدن یارا

بیا و یک تنه کام مرا بده امشب  
 که من گذشته ام از حق پنج تن یارا

به گریه ضامن آهوی چشم تو میگفت  
 که مست بوی تو شد آهوی ختن یارا

بیا که قاسم داماد غبطه خواهد خورد  
 شبی اگر که تو باشی عروس من یارا

بسوز خیمه ی جانی به آتش هوسی  
 که شادمانه شود روضه ی کهن یارا

نظر بکن به صف شیک قیمه نذری  
 که می‌رود ز تورنتو الی وین یارا

بگو به حرمله پیتزا بیاورد دم در  
 که جم فیخورم از جای خویشتن یارا

نگو که پیسی و کوکا نمیخورم امشب  
 بنوش و مرحمتی کن به نذر من یارا

نظر به گنبد و گلدسته کردم و گفتم  
 عجب مکمل خویشند مرد و زن یارا

به زیر گنبد دوار چند تا نقطه .....  
 سخن ز سکس بگو، بهترین سخن یارا

بیا به شعر اروتیک مذهبی رو کن  
 کنون که عشق حرام است در وطن یارا

هادی - لندن

-----

\* قرآن انجمن خوشنویسان.

# کوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور

## کفتمت چون در حدیثی گرتوانی داشت کوش (حافظ)



– آمریکائی‌ها، چطور باهاشون بچنگیم و نابودشان کنیم؟  
 – ایرانی‌ها؛ آیا ازدواج با موجودات فضائی شرعاً جایز است؟

### نماز یا پنالتی؟

معلم کلاس عربی می پرسه:  
 – کی میدونه بارک الله یعنی چه؟  
 هاشم میگه:  
 – آقا اجازه باریک الله یعنی خدا باریک است.  
 حاجی آقا میاد مسجد نماز بخونه. مهرش را روی زمین میگذاره و روبقبله دقیق می‌زنش می‌کنه. یک معتاد که اونجا گوشه مسجد خوابیده بوده میگه:  
 –حازی اومدی نماز بخونی یا میخوای پنالتی بزنی!؟

### ۵۰۰ فمش جدید

– ایران از نظر رفاهی بهترین کشوردنیاست.  
 این را برای ده نفر بفرست ۵۰۰ فحش جدید یاد می‌گیری.

– نامرد دزد ... معلوم نیست پول چندنفرا خورده... با پارتنی به اینجا رسیده...

### استخر بدون آب

یه روز دکتر چندنفرازیبیمارانش را برای آزمایش کنارعکس اتومبیلی برد و به آنها گفت هرکه بتونه این اتومبیل را هل بده اورا به خونه اش میفرستم. همگی رفتند هل بدهند چیزیکی. دکتر خوشحال شدو گفت: تو دیگه خوب شدی مگه نه؟  
 دیوانه گفت: اینها احمقند سویچ ماشین دست منه!

### گرانی دلار

میگویند گران شدن دلار علت اقتصادی نداره و دلایل جغرافیایی داره. آره خوب ما اشتباهی جایی متولد شدیم که دلار هی توش گرون میشه.

### پرایدهای جدید

درخارج ازایران اتومبیل‌هایی است که سنسور کشف الکل دارند و اگر راننده مشروب الکلی نوشیده باشد نمی‌گذارد رانندگی کند.  
 قراراست سایاها هم پراید های جدیدی بسازد که به سنسورهای ضد بی‌حجابی مجهز باشد . به محض اینکه زنی هنگام رانندگی حجاب ازسرش افتاد می‌گوید بزَن کنار

### فوندن بچه

به داداش کوچیکم یادداده بودم که هروقت احتیاج به دستشویی داشت بگویدمیخواهم بخونم.  
 یکشب دانیتم مهمون مابود و خونه ما خوابید . نصف شب داداش کوچیکه بیدارشد و به دانی گفت : میخوام حرفه مثل؛

### آدم موفق

پشت سر هر آدم موفق یک عالمه حرفه مثل؛



بخونم. دانی که خوابش میومد گفت:  
 باشه تو گوشم بخون.  
 بعدازاون دانی یکسال عفونت گوش داشت و ...

### بارک الله

معلم کلاس عربی می پرسه:  
 – کی میدونه بارک الله یعنی چه؟  
 هاشم میگه:  
 – آقا اجازه باریک الله یعنی خدا باریک است.

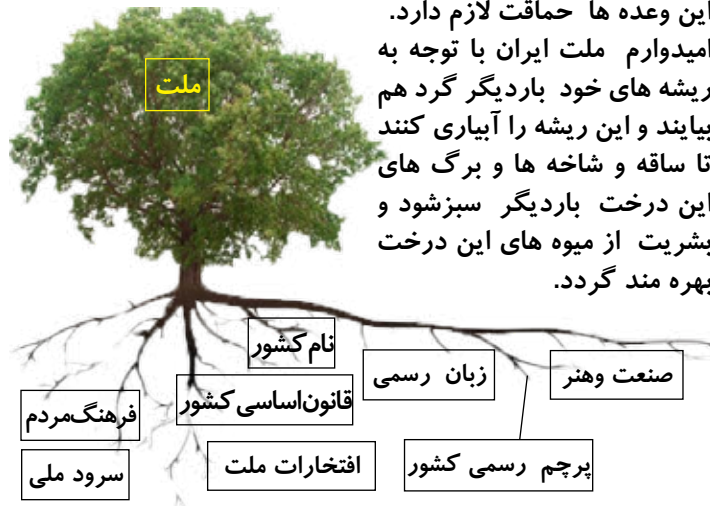
### موجودات فضائی

اگر یک موجود فضائی به زمین بیاد ملت‌های مختلف چگونه بااو برخورد می‌کنند؟

– ژاپنی‌ها؛ چه جوری از علم پیشرفته اون‌ها استفاده کنیم؟  
 – روس‌ها؛ چه جوری سفینه ، تسلیحات ووسایل اون‌ها را کش بریم؟



## ریشه های درخت یک ملت



### دربارهٔ من بیشتر بدانید

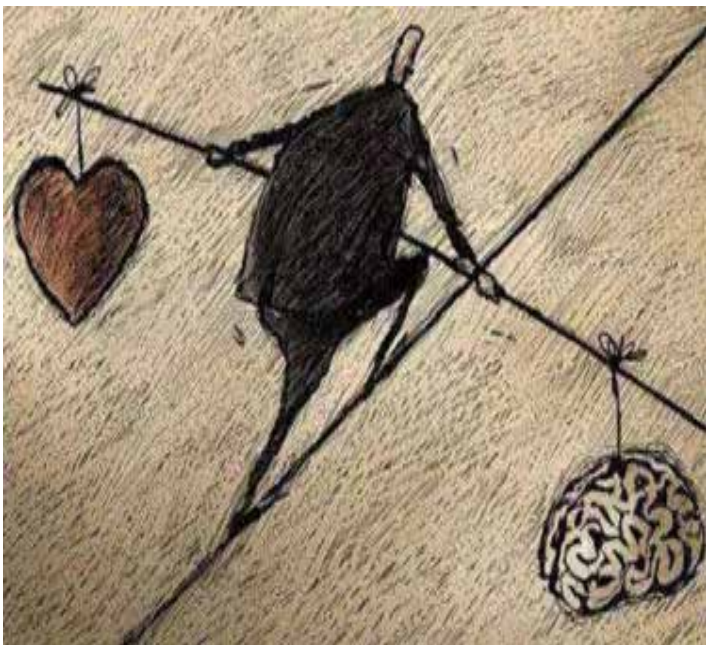
وقتی دردانشکدهٔ افسری دانشجو بودم فرماندهٔ من سروان بهزادی (سرلشکر بعدی) بود. ایشان تشخیص داده بود که من وچندنفر دیگر لیاقت این رادارند که بعداز افسر شدن در دانشکده بمانند و به تربیت افسران آینده بپردازند. چون افسری که از دانشکده افسری فارغ التحصیل می شد باید به سربازخانه های مختلف می رفت و در آنجا به تربیت سربازان وطن پرست و مقاوم می پرداخت. بنابراین ما که در دانشکده ، افسر تربیت می کردیم درحقیقت سربازان آینده را برای ارتش ایران آماده می ساختیم واین وظیفهٔ مهمی بود. بعدها از دانشکده به نیروی هوایی رفتم تا در آنجا پرسنل را از نظر نظامی همانند پرسنل نیروهای دیگر ارتش شاهنشاهی آموزش بدهم. آخرین محلی که افتخار خدمت صرف آن کند که به مردم آب

ریشه ها هستند که می توانند افراد یک ملت را متحد کنند. یکی از عوامل مهم برای اتحاد مایرانیان وجود فردی است که بنام پادشاه برما حکومت می کند. در زمان حال نیز وجود فردی بنام شاهزاده رضا پهلوی می تواند با رهبری خود اتحاد بین افراد ملت را بوجود آورد. او طبق قانونی که پیش از اشغال مملکت بدست عوامل استعمار درسرمین ماجاری و ساری بود، ولیعهد ایران است و فرمان محمدرضاشاه که هرگز از مقام پادشاهی ایران استعفا نکرد درتأیید این مقام است. نمایندهٔ رسمی انگلیس کتابی نوشت بنام « غروروسقوط ». یعنی پادشاه ایران «غرور» کرد و کارش به «سقوط» کشید. اما وقتی طبق قانون انگلیس پس از ۲۵ سال حقایق محرمانه افشا می شود او نوشت: من در تمام کتابم عنوان «انقلاب» را آوردم ولی حالا وقتی فکر می کنم می بینم کاری که ما کردیم ضد انقلاب بودیعنی ما یک زلزلهٔ فکری درایران به راه انداختیم وچون انقلاب یک علت و بهانه می خواهد افرادی را با پول زیاد به خیابانهای تهران می فرستادیم تا به مردم بگوئیم بروید به خیابان شاهرضا و در آنجا تجمع کنید وگرنه فردا آب وبرق مجانی نمی گیرید. ومتأسفانه مردم هم که بنا به دلایل زیادی اتحاد خودرا از دست داده بودند هشدار این عوامل انگلیس را باور می کردند. آنها فکر نمی کردند که چگونه ممکن است یک دولتی دردنیا پیدا شود که تمام تلاش خودرا صرف آن کند که به مردم آب

# خودخواهی یا هرمناسک زمینی

یادم می آید از بچگی به ما می گفتند خوب باش بد نباش!!! حالا که به بلوغ فکری رسیدم و با خلق و خوی آدم ها آشنا شدم،می فهمم خوب بودن خیلی سخت است. برای همین ما آدم ها دوست داریم دور زدن یکدیگر را تجربه کنیم. اما این به معنی خود خواهی است که بخواهیم از اعتماد دیگران سو استفاده کنیم. خودخواه بودن یکی از بدترین صفاتی است که ممکن است در وجودمان باشد، با این حال انسان های خودخواه، شرور و ظالم می شوند، به گونه ای که به آنها می توان آدم های سمی گفت. این افراد کسانی هستند که ارتباط با آن ها آسیب روحی و مالی زیادی به ما وارد می کند. براساس تحقیقات روانشناسی این افراد خطوط قرمز ما را می شکنند و به ما بی احترامی می کنند. از سوی دیگر این افراد خودخواه هستند و در ارتباطشان کنترل شده رفتار می کنند (یعنی از قبل برای صحبت با ما نقشه کشیده اند). به هر حال انسانهای سمی زیاد و بدون دلیل دروغ می گویند. حتی در مورد موضوعات کوچک هم دروغ می گویند تا نبود اعتماد به نفسشان را بپوشانند. آنها فکر می کنند همیشه حق با آنهاست. در بحث کردن هیچ وقت کوتاه نمی آیند و بابت اشتباهشان عذرخواهی نمی کنند. از طرف دیگر آن ها همیشه قربانی هستند و دوست دارند دیگران را مقصر شکستشان جلوه دهند. از همه مهمتر این است که انسانهای سمی عاشق قضاوت کردن دیگران هستند. سعی دارند با عیبجویی اعتماد به نفس خود را تقویت و حسادتشان را برطرف کنند. آدم های خودخواه و سمی خود را علامه ی دهر می دانند. این افراد سطحی، ملال آور، فریبکار، فضل فروش، کم ظرفیت، غیر اجتماعی، قضاوت کننده، خودخواه، حق به جانب، زورگو، سرسخت، وراج و ایرادگیر هستند این ها خیال می کنند که همه چیز را

بهرتر از بقیه می دانند. این افراد تصور می کنند که وقتی با ما صحبت می کنند به ما لطف می کنند. واقعیت این است که این ها در اصل انسان نما هستند ، نه انسان. این افراد بسیار خودخواه ، مداخله جو، بازی دهنده ، از پشت خنجر زن، مرموز، چاپلوس، بی معرفت، عاری از صداقت، قدر شناس و فریبکار هستند. فرصت طلب ها تنها برای خود زندگی می کنند. آن ها تنها زمانی ما را در زندگی شان می خواهند که برای شان سودی داشته باشیم. به نظر من خود خواهان یا خود شیفتگان کسانی هستند که از ابتدای تشکیل آفرینش و بشریت منجر به فساد و کشتارهای هولناک در طول تاریخ شده اند. آنها سم درونی خود را براساس قدرت و موقعیت شان استفاده می کنند. به عنوان مثال ضحاک ، فرعون ، استالین، هیتلر، قذافی و صدام حسین همگان دارای وجه مشترک خودخواهی یا خودشیفتگی مفرط هستند، که منجر به قتل عام ها و کشتارهای دسته جمعی شده اند که زمانی که به قدرت رسیدند سم های وجودشان را در جامعه منتشر کردند. اینها انسان هایی هستند که در طول



بنابراین خرد و آگاهی بسیار مهم است که ما را به شناخت بهتر و بیشتر برساند. به قول فردوسی: کتون ای خردمند وصف خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد کتون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو بر خورد خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای ازو شادمانی وزویت غمیست وزویت فزونی وزویت کمیست خرد تیره و مرد روشن روان نباشد همی شادمان یک زمان چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار از بر خورد کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کردهٔ خویش ریش هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویش بیگانه داند ورا ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد ببند خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بی گمان خرد را و جان را که یارد ستود و گر من ستایم که یارد شنود حکیمیا چو کس نیست گفتن چه سود ازین پس بگو کافرینش چه بود تویی کردهٔ کردگار جهان ببینی همی آشکار و نهان به گفتار دانندگان راه جوی به گیتی بپوی و به هر کس بگوی ز هر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغوی چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نباید به بن به امید روزی که خرد و آگاهی بر ما چیره شود و با علم بر انسان های سمی و خودخواه و خودشیفته غلبه کنیم و آنها را از زندگی و جامعه مان بیرون برانیم تا شاهد کشتارها و دسیسه ها و فسادها بر روی زمین نباشیم...

علی کیافر

**معمار، شهرساز، پژوهشگر و استاد دانشگاه کالیفرنیا - ریورساید، آمریکا**

## یاد بزرگان زنده ایم

### تلور فرهنگ، هویت و مدرنیت ایرانی در بناهای یادبود

#### بخش دوم

این بنا دستاورد یک معمار جوان و درس خوانده و آشنا با دو فرهنگ معماری است که این نوآوری و تازگی را در این طرح و معماری به کار برده است. در عین حال، آنچه در این کار مشاهده میشود بازتاب بخشی از یک حرکت و فرهنگی–هنری معماری است که در آن زمان، در آن دوران مشخص جامعه ایران، در جامعه ای که شکوفایی‌های فرهنگی وجود دارد و نوع تفکر معماری جدید از آن جنبش و خاستگاه هنری –فرهنگی منتج شده است، تأثیر پذیری دارد.

#### بناهای یادبود دیگر

#### طرح هوشنگ سیحون

جدا از آرامگاه بوعلی هوشنگ سیحون بناهای یادبود دیگری نیز طراحی کرد. هنگامیکه از او خواستم که چند مورد از کارها، برجسته‌ترین کارهایی که از دید خود او مشخصه معماری مدرن ایران آن تاریخ هستند را نام ببرد، و مشخصاتِ خاصّ آنها را بیان کند، میگوید: «اولاً آن چند تا در در طراحی آرامگاه‌ها هستند که رویشان خیلی هم بحث شده است. روی آنها خیلی دقت شده، خیلی باریک‌بینی، ریزه‌کاری‌های مخصوص خودم با وسواس انجام شده است. و دیگر انهایی هستند که در باغ فردوسی یک سری ساختان کردیم از مهمانسرا گرفته تا بقیه.» که البته منظور او از باغ فردوسی، محوطه آرامگاه فردوسی، در توس، نزدیک مشهد است.

سیحون در توضیح بیشتر می گوید: «باغ فردوسی آن موقع خیلی دور بود از شهر؛ حالا هم دور هست ولی الان شهر مشهد چسبیده به توس. کسانی که از شهر مشهد به آنجا می‌رفتند باید خیلی می‌ماندند و معمولاً ناهارشان را همانجا می‌خوردند. قرار شد یک رستوران برایشان ساخته شود، که من ساختم با بتون لخت. یک کاری که آنجا می‌کردند که هیچ باب طبع آثار ملی نبود آن است آن بود که سیزده‌بدر چون دور از شهر بود مردم با قالی و قالیچه و دیگ و دیگ بر می‌رفتند آنجا، غذا می‌پختند مثلاً روز سیزده‌فرش



گذشته را در نظر نداشته باشیم، او در کارهایش آنچه که جوابگوی حداقل نیازهای فرهنگی و اقلیمی بوده است را در نظر گرفته است.

از او می‌پرسم: کدام یک از کارهایتان بیشترین بازگویی خواست هایتان در این مورد بخصوص که الان درباره آن گفتگو می‌کنیم هستند؟

–«دو تا از کارهایم از آرامگاه‌ها، یکی مال ختّام و یکی مال نادر. از کارهایی است که خیلی رویش کار شده و تطبیق می‌دهد با آن چیزی که خواسته و آرزوی من بوده است.»

و هنگامیکه می‌خواهم از زبان خود او خصوصیات طرح و ویژگی‌های آرامگاه های ختّام و نادر بیان شود: «در مورد ختّام، ختّام سه شخصیت مهم داشته است، به غیر از اینکه شخصیت‌های دیگر داشته، مهمترین آنها سه تا بوده اند. یکی اینکه او ریاضیدان خیلی بزرگی بود و مسائل را در عالم ریاضی طرح کرده که قبلاً از آن کسی انجام نداده بود. بعداً اروپایی‌ها دنباله‌روی ختّام شدند. دوم، از نظر علم نجوم.» وانهنگام که میگویم:شکی نیست که تواناهایی ختّام در علم نجوم، یا به زبان امروزی ستاره‌شناسی، کم نظیر بودند، پاسخ او را می شنوم: «(ختّام) در علم نجوم کارهای فوق‌العاده‌ای کرده است. هم اگر قرار بود طرحی برای یادمان فردوسی بزرگ بدهد و بسازد، همچنین طرح معماری را عرضه میکرد؟ پاسخ او: «نه؛ آنجا چون در ایران بودیم (برای این بنا چنین طرحی دادم). آن حال و هوای ایران است که این حال را به آدم دست می‌دهد. من به شما عرض می‌کنم، من عاشق ایران هستم، آنچه کردم برای ایران بود، نه برای خودم نه برای خودنمایی. می‌خواستم ایران را یک جوری در سرافرازی این یک جوری شریک باشم.» این گفته مهندس سیحون براستی درست است. من باور دارم هوشنگ سیحون در کارهایش این حس و خواست را آورده است. از دید من حتی اگر این المان‌های معماری خاص ایران و معماری دو اینکه از ختّام در چهار مقاله عروضی

و نتیجتاً یک فرم هندسی را به وجود بیاورد. و از این طرف بالا برود و برگردد از طرف مقابل.» و من می‌پرسم: چرا ده پایه؟ و می‌شنوم: «برای اینکه عدد ده یکی از اعداد کارساز ریاضی است. این یکی از مشخصات ریاضیدان بودن ختّام است.»

می‌خواهم بدانم تیغه های مورب بالا رونده چه نقشی دارند؟ «همین تیغه‌های مورب که می‌روند بالا یک نوع فرم هندسی خاصی و پیچیده ای را به وجود می‌آورند، که خودش هم به صورت هندسی پیچیده است به طوری که خطوط افقی که به دیوار نصب می‌شود، باید محور عمودی را قطع کند. این خودش یک فرمول خاص در ریاضی می‌خواهد، هم هندسه و هم ریاضی. این هم جوابگوی ریاضی ختّام. بعد آن بالا که می‌رفتیم تیغه‌ها با همدیگر برخورد می‌کنند و فرم‌هایی به وجود می‌آورند که یک ستاره ده پَر دیده می‌شود که از لابه‌لای آن باز است و آسمان نیشابور پیداست.

پس این ستاره هم نماد ستاره‌شناسی قدیم است. علاوه بر این وقتی به کلّ این مجموعه نگاه کنیم، صددرصد رسم سنتی ایرانی است؛ یعنی از یک رسم سنتی ایرانی یک فرم بوجود آورده ایم.» به او میگویم به باور من رباعیات ختّام در طرح معماری یادمان او نقش دارند و از دید من ادبیات با معماری بسیار زیبا و یک محور عرضی، یعنی محوری عمود بر محور طولی، احداث بکنم که تقریباً می‌شد آنرا اوایل ورودی باغ احداث کرد، که بشود از آن هم رسید به قبر ختّام و هم یک سری بناهای فرعی که لازمهٔ اینجا محوطه آرامگاه و بنای یادبود بود. چونکه می‌خواستند مهمانسرا، کتابخانه، تالار اجتماعات، غذاخوری و از این جور چیزها همه را ایجاد کنیم که با خود آرامگاه جور نمی‌آید. گفتم آرامگاه را شمال این محور عرضی قرار می‌دهیم. ولی آنجا که خیلی جالب هم بود که به نظر من بهترین جا هست برای ختّام، این بود که محور را در جایی انتخاب کنیم که این محور می‌خورد به یک اختلاف سطح تقریباً سه متری که بالای آن سرتاسر درختان میوه، سیب و گلابی، کاشته بودند که فصل بهار همه‌شان گل می‌دهند و آن نقطه مشرف به مزار ختّام هم بود. بنابراین برگ گل، اگر گل باز نشود می‌ریزد روی قبر ختّام. پس آمدم ده تا پایه در نظر گرفتیم و اینکه روی هر یک از این پایه‌ها دو تیغ به صورت عمودی حرکت کند به طرف بالا که در سر راه با تیغه‌های همجوار داشته باشد،

که انجمن آثار ملی تصمیم می‌گیرد هزاره فردوسی را جشن بگیرند و برایش آرامگاه بسازند، این کار را کردند. قرار شد دعوت کنند از مستشرقین و همه بیایند به ایران؛ بروند به توس آنجا آرامگاه فردوسی افتتاح بشود و بعد برگردند به تهران. آن مراسم، سخنرانی و معرّفی آنجا انجام بگیرد. فیتز جرالده کسی است که اشعار ختّام را برداشته و آن چیزی که از رباعیاتش درک می‌کرده را به شعر انگلیسی درآورده است. یعنی خودش شعر را به انگلیسی گفته و منتشر کرده که این خدمت بزرگی بوده است برای ایران. تا آن موقع کسی ختّام را در خارج نمی‌شناخت. از آن به بعد ختّام شده یک اسطوره فوق‌العاده برای اروپاییان، آمریکاییان. به فکر رضاشاه رسید حالا که ختّام این قدر مورد توجهٔ خارجیان واقع شده، و آنها دعوت شده اند بیایند به ایران، زشت است که بیایند ختّام را ببینند و تنها یک سنگ قبر کوچک که پهلوی امامزاده است را ببینند و به آنها بگویند این ختّام است؛ آن ختّامی که آنها او را آنطور با اِهت می‌شناسند. با عجله باید آرامگاهی برای ختّام ساخته بشود.

بدین ترتیب آمدند یک ستون ماندی، به ارتفاع دو سه متری ساختند با سنگ خراسان و آنجا گذاشتند؛ همان جایی که صحبتش بود، همان گوشه. این هم کار خوبی بود، اتفاقاً وقتی مستشرقین آمدند نه راه آهن بود، نه هواپیما. باید با اتومبیل می‌آمدند از تهران تا توس. رضاشاه فکر می‌کرد اینها خارجیانی که به ایران می‌آیند حتماً علاقه‌مندند یک زیارتی هم از قبر ختّام کرده باشند. پس خوب است یک ساختمان آرامگاه برای ختّام وجود داشته باشد که همین طورهم شد. یک ستون مانند برایش ساختند و عرض احترامی برای ختّام قائل شدند. ولی بعد زمانی که بنده آن بناها را(طرح) کرده بودم، آرامگاه نادر را ساخته بودم، آرامگاه بوعلی را ساخته بودم، انجمن آثار ملی فکر کردند برای ختّام هم کاری بشود که اواسط ساختمان نادر، بنای یادبود ختّام را هم شروع کردیم. یعنی بعد از بنای یادبود نادر، آرامگاه ختّام درست شد.»

بنای یادبود کمال‌الملک که در دوکیلومتری بنای یادبود ختّام است نیز از طرح های هوشنگ سیحون است. آرامگاه این نقاش برجسته دوران قاجار، بنام محمد غفاری مشهور به کمال‌الملک، در دو کیلومتری جنوب شرقی شهر نیشابور، در داخل باغ عطار قرار دارد.

باغ عطار، در یکی از محله‌های کهن‌شهر نیشابور بوده که در نزدیکی باغ آرامگاه حکیم عمر خیام نیشابور و امامزاده محمد محروق، قرار دارد. درباره مشخصات این بنا که در سال ۱۳۴۲گشایش یافت، سیحون میگوید: «بنای آرامگاه کمال‌الملک شش ایوانچه‌ی مقعر دارد که داخل فرورفتگی ایوانچه‌ها، کاشی معرق به رنگ‌های لاجوردی و سفید، بکار رفتند. علاوه بر سنگ مقبره، نیم تنه سنگی کمال‌الملک که کار ابوالحسن صدیقی بود و همینطور دو حوض در محوطه مقبره ساخته و نصب شدند.»

مانند بناهای یادبود دیگری که سیحون طرح کرد و ساخت، بنای آرامگاه کمال‌الملک، آمیزه‌ای است از معماری گذشته و معماری امروز یا آنچه‌ان که در زبان معمول اصطلاح است، تلفیقی است از معماری سنتی و معماری مدرن. هم نمادهایی از گذشته را در ذهن تداعی می‌کند و هم آمیزه ای از بتون، سنگ، و کاشی را بکار می‌گیرد. می‌خواهم بدانم ویژگی های این طرح را خود هوشنگ سیحون چه می‌بیند؟ «پلان آرامگاه کمال‌الملک از دویخش مربعی‌شکل تشکیل شده، که یک مستطیل با تناسب دو به یک را میسازند. در نمای ساختمان اضلاع مربع یک قوس نیم‌دایره وجود دارد و حجم بنا روی قوس‌هایی متقاطع که روی قطرهای مربع هستند شکل می‌گیرد. این قوس ها در مجموع تاقی های چهار قسمتی که در معماری سنتی ایران از آنها زیاد داشتیم. بعد اینکه با استفاده از این قوس ها و با پیچشی که در طرح آرامگاه به آن دادم باز یک فرم هندسه‌ای پیچیده را بوجود آوردم و در کل با بتون آنها و حجم ساختمان را اجرا کردم که یک حجم سه بعدی در فضا با ترکیب و تلاقی این قوس ها درست شده است.»

سیحون در طرح این بنا مانند طرح یادمان عمر خیام از هندسه و نقش های هندسی استفاده کرده است که هم از یک سو تداوم نگرش او به این نوع معماری است و هم از سوی دیگر همخوانی دو بنای یادمان خیام و کمال‌الملک که در نزدیکی هم هستند را عرضه می‌کند. از دید من (کیافر) رنگ فیروزه‌ای کاشیها، تناسب و نرمی قوس ها و در مجموع حجم سبک و به نوعی پلاستیک این بنا بسیار برای یادآوری کمال‌الملک، نقاشی که با رنگ خلاقیت ایجاد کرد و با فرم های نرم در کارهایش بازی کرده بسیار مناسب است. و نکته ای برای من جالب است –و فکر میکنم باید برای

هر کسی که تفکر هوشنگ سیحون را در طرح های بناهایی یادبود بزرگان هنر و اندیشه ایران را دنبال میکند –این است که کمال‌الملک در کاشان بدنیا آمد و در نیشابور درگذشت. نکته قابل توجه در این کار این است که سیحون از کاشی های معرق استفاده کرده است که یادآور معماری خاص تاریخی ایران است که بیشترین نمادها را در اصفهان و کاشان دارد، و رنگ فیروزه ای کاشی ها که بیانگر سرزمین خراسان و فیروزه است.من در جایگاه یک معمار که به معماری تاریخی با گرایش های بومی توجه و علاقه دارد، چنین حساسیت و درک هوشنگ سیحون بسیار ارزشمند است. نه تنها در این دو بنا بلکه در تمام مجموعه ای که از بنای بوعلی شروع و به بنای فردوسی ختم شد، هوشنگ سیحون چنین توجه به جنبه های مختلف معماری تاریخی، رنگ، فرم، و نگاهی نو به معماری بسیار دارد.

برایم ارزشمند است بدانم در مجموعه کارهای دیگری از آرامگاه‌های شناخته شده در ایران که طرّاح و سازنده آنها بجز او هستند، سیحون کدام آنها را صاحب ارزش میدانند. « یکی آرامگاه سعدی است.» او آرامگاه سعدی در شیراز را در نظر دارد که طرح معماران برجسته دیگر محسن فروغی و علی اکبر صادق بوده است. می‌پرسم: آرامگاه حافظ که به فرمان رضا شاه توسط علی اصغر خان حکمت طراحی آن به آندره گدار سپرده شد، چطور؟ «بله، حافظ را خود گدارساخته است، کار خوبی است.» و دیگر بناهای یادبود با ارزش از نظر او؟ «عرض کنم که آرامگاه باباطاهر عربان در همدان هم هست که کار فروغی، صادق بوده، و آرامگاه رضاشاه که در زمان انقلاب خراب شد.» اشاره مهندس سیحون به آرامگاه رضا شاه طراحی مشترک محسن فروغی، قیاد ظفر و علی اکبر صادق است که بلافاصله بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ به حکم صادق خلخالی حاکم وقت تخریب شد.

ویژگی‌های دیگری که در بناهای یادبود طراحی شده توسط خود هوشنگ سیحون بر اساس شناخت او از کسی که مزار او آنجا است، یا موقعیت مکان و خصوصیت های دیگری، طراحی شدند، بویژه در ارتباط با تاریخ، فلسفه، و میتولوژی ایرانی شناخته شده و جا افتاده اند، را میتوان از دید و زبان خود او چنین شنید: «در همان آرامگاه ختّام،

بقیه درصفحه ۴۸



مرتضی ایرانی - آلمان

## هرچه می‌کشیم لزدل و دیده می‌کشیم

## \* اگر رضاشاه دیکتاتوربود چرا به مخالفین خود نظیر مصدق وتقی زاده پیشنهاد همکاری داد؟

اندیشهٔ انسان همیشه آمادهٔ پیروی از ضمیر زشت ناخودآگاه است .چون آب هرزه ای آماده برای هرزگی است وتنها سدّ خرد می تواند مانع کجروی وهرزگی اندیشه های عنان گسیخته آدمی باشد تا ضمیر خودآگاه رادرجهت مثبت رهنمون شود.

با نگرش به اینکه روشنفکر به امور فرهنگی وعدالت اجتماعی وبهبود جامعه دیدگاههای انتقادی برآورد دارد آیا یک روشنفکر می تواند خردمندهم باشد؟

ازدیدگاه من چنانچه روشنفکر درانتقاد ازمسائل ، قضاوت صحیح وعدالت اجتماعی راهم بکار گیرد وازضمیرخودآگاه فرمان برد می تواند خردمند باشد. اما چنانچه درقضاوت وعدالت اجتماعی وانتقاد، پیرو ضمیر ناخودآگاه خودباشد دیگر نمی تواند بارسنگین روشنفکری را بردوش نهد. بلکه روشنفکر نمائی است که به عوض پیروی از عدالت وقضاوت درست برای بهبود یک جامعه بخود ومنافع خویش اندیشه روا می دارد. اکنون ۴۴ سال است که از آشوب روشنفکر نمایان می گذرد، ودراین سالیان دراز بارها ملت آشوب زده که روشنفکر نمایانبرایشان کنده اند دست وپا میزنند وپیرو حرکت خردمندانه جوانان درداخل ایران،همان نابخردان وزادگانشان همراه با توده ای جیره خوار دررسانه ها، باصطلاح

برای پشتیبانی از مردم درون ایران درکشورهای مختلف بحرکت درمی آیند وبدون نگرش به خواسته های مردم در درون کشور، خواسته های

مجید زندیه

# زبان

حرمتی‌داردزبان‌پس‌احترامش‌کن‌رفیق

برزبانت قفل بند وپای خود آزاددار

مردم‌ازبی‌احتیاطیِ «زبان»، «سر» داده‌اند

گربیلایی زبانت را پی گفتارتلخ

حرف‌حق‌هرجامزن‌حتی‌اگرمنصوروار!

خامشی بربل گزندش کمترازسردانست

درشروع‌هرسخن‌فکرو تأمل‌لازم‌است

بدتر‌ازنیش‌هزارفعی‌است‌یک‌زخم‌زبان

صدرهرمجلس‌مکان‌خوش‌زبانانست‌ویس

خوش‌زبانی‌ماررا‌ازلانته‌اش‌بیرون‌کشد

خوش‌زبانی‌نرم‌می‌سازددل‌هرسخت‌دل

خوش‌زبانان‌گوی‌سبقت‌راچه‌آسان‌می‌برند

پندمن بشنو توای انسان خوب وباخرد

۱-منصور حلاج

### معرفی برخی از کتاب هایی که همکار مان آقای ک. هومان منتشر کرده اند



### برای خرید کتابهای پژوهشگر تاریخ ایران آقای ک- هومان می توانید با ایمیل ایشان به آدرس زیر تماس بگیرید:

khooman209@gmail.com

به زحمت خودم را به خیابان منبریه رساندم که دیگر هیچ شباهتی به هفتاد و هفت سال پیش نداشت. انگار به سرزمین دیگری پا گذاشته بودم. هر چه دنبال خانه دختر مظفرالدین شاه گشتم. نیافتم. از مغازه حسن آقا که هر صبح با ده شاهی پول تو جیبی یک نصفه پاکت گندم شاهدانه می خریدم و در طول راه تا مدرسه می خوردم و کیف می کردم اثری نبود. ازدیوارهای کاهگلی باغاتی که درختان گردو و دیگر میوه ها و گل‌های نسترنشان ازسر دیوار به خیابان آویزان و با مردم خوش و بش می کرد و اگر قدم می رسید

دستبردی به آن‌ها می زدم دیگر خبری نبود. آن خانه های قشنگ یک طبقه و حتی آن درختان بلند اقاقی که ردیفی در سراسر خیابان از بوی خوش همه را مست می کرد دیگر وجود نداشت. با دلی اندوهگین به همه ساختمان های چند طبقه نا آشنا که تمام خاطرات سالیان دراز عمر مرا زیر آجرها و تیر آهن های خودشان مدفون کرده بودند با حسرت نگاه کردم. به سختی راهم را به خیابانی که یک روز دنباله خیابان انتظام السلطنه بود ادامه دادم. خیابان دیگر خاکی نبود و از آن جوی پهن پر آب وحشی پرخروش با درختان تنومندی که سایه گسترده مهربانی داشت هیچ نشانی ندیدم. اما مجید روی سکوی خانه شان نشسته و هنوز

بهایش به زمین نمی رسد و سوزناک نی لبک میزند. صداهائی در گوشم می پیچد صدای مهری صدای فرح و صدای غلام و صدای حاج رجب نقال که هر غروب با آن کلاه بلند و کشکول و تبرزینش برایمان با قصه های شاهنامه معر که می گرفت و همه زنها و بچه های محل را دور خودش جمع می کرد. صدای اکبر آقا که یک دستش رایخ گوشش می گذاشت و فریاد می کرد نوبر بهاره بستنی ولی تابستان بود و هوا گرم گرم ....

تابستانها از صبح تا شب سرو صدای شاد ما

بچه ها اهالی محل را کلافه می کرد.

گرگم به هوا، عمو زنجیر یاف، قابم موشک ... آه راستی چه روزهائی بودند. با همان بازبهای ساده بی خرج چه راضی و خوشحال بودیم و

چقدر زندگی خوش می گذشت. در این خیابان که دیگر حال و هوای آن روزها را نداشت و از آن خانه های صمیمی سنتی با پنجره های مشبک و شیشه های رنگی اثری نبود کوچه پروانه را پیدا کردم.

آن هم چون بقیه مکان ها نام شهید بر خود

داشت. فکر کرده بودم وقتی خانه مان را پیدا

کنم در میزتم و خواهش می کنم اجازه دهند

به آن زادگاه قدیمی که تقویم تمام روزهای

کودکی و نو جوانی مرا در خودش به یادگار

دارد قدم بگذارم و لحظاتی چند آن روزهای

شیرین گذشته را زیر زبانم مزه کنم. به جای

قدم های خودم روی آجرها و خاطراتی که از مادر بزرگ در وجب به وجب آن خانه داشتم نگاهی بیاندازم. کنار آن حوض گرد لبالب آب با ماهی های قرمز و گلدانهای شمعدانی پر گل سرخ و سفیدی که به دورش چیده بودند و مادر بزرگ در آن وضو می گرفت آبی به صورتم بزنم. و زیر سایه آن درخت گل زردی که درخت خودم بود لختی بنشینم و در ذهنم تقویم عمر رفته را ورق بزنم. جوانی مادرم را با آن چشمها و موهای زیبا، پلدرم را با آن قامت استوار و صدای محکم ببینم. باغچه ...باغچه ... باغچه و آن درختهای میوه ای را که پلدرم با دستهای

خودش به خاک نشانده بود که من میوه هایش را نارس می چیدم ببینم. چه رویاهائی از دیدن آن خانه برای خود یافته بودم! اما وقتی به خانه رسیدم به جای آن در سبز رنگ و آن کوبه کله شیری و گل میخ های زیبا و آن باغچه پر درخت مصفا عمارت بلندی دیدم که هیچ یادگاری از گذشته نداشت. رویرویش ایستادم و اشکهایم را که بی اراده می ریخت پاک کردم. سرم را بلند نمودم تا شش طبقه خانه را که جایگزین خانه یک طبقه مهربان ما شده بود نگاه کنم. نه ... دیگر هیچ نشانی از گذشته وجود نداشت و یادگاری نبود. از دفتر عمر حتی یک ورق هم باقی نمانده بود. انگار باد همه را برده بود.

از خانه بغلی دختر بچه ای با لباس گل گلی بیرون دوید. با دیدن او یک مرتبه چه روزها میزند. صداهائی در گوشم می پیچد صدای مهری صدای فرح و صدای غلام و صدای حاج رجب نقال که هر غروب با آن کلاه بلند و کشکول و تبرزینش برایمان با قصه های شاهنامه معر که می گرفت و همه زنها و بچه های محل را دور خودش جمع می کرد. صدای اکبر آقا که یک دستش رایخ گوشش می گذاشت و فریاد می کرد نوبر بهاره بستنی ولی تابستان بود و هوا گرم گرم ....

تابستانها از صبح تا شب سرو صدای شاد ما

بچه ها اهالی محل را کلافه می کرد.

گرگم به هوا، عمو زنجیر یاف، قابم موشک ... آه راستی چه روزهائی بودند. با همان بازبهای ساده بی خرج چه راضی و خوشحال بودیم و

چقدر زندگی خوش می گذشت. در این خیابان که دیگر حال و هوای آن روزها را نداشت و از آن خانه های صمیمی سنتی با پنجره های مشبک و شیشه های رنگی اثری نبود کوچه پروانه را پیدا کردم.

آن هم چون بقیه مکان ها نام شهید بر خود

داشت. فکر کرده بودم وقتی خانه مان را پیدا

کنم در میزتم و خواهش می کنم اجازه دهند

به آن زادگاه قدیمی که تقویم تمام روزهای

کودکی و نو جوانی مرا در خودش به یادگار

دارد قدم بگذارم و لحظاتی چند آن روزهای

شیرین گذشته را زیر زبانم مزه کنم. به جای

# کوچهٔ پروانه

کشیده بودند. زن ها و مردها طی مراسمی که عمدتاً خواندن نماز و دعاهای مخصوصی بود آن را به نیت بر آورده شدن نذرشان به داخل پاتیل می ریختند. از این جا به بعد کار مردها بود که با کفگیر های بلند چوبی که به پارو شباهت داشت سمنو را به هم بزنند و یکریز دعا بخوانند. زنها هم برای ثواب گاهی همکاری مختصری داشتند. دراین مدت بچه ها حق ورود به هشتی رانداشتند چون آتش فراوان بود و دیگ جوشان.

هنگام مشغله بزرگترها در توجه به پخت سمنو و دعا و نیایش فرصتی بود تا ما بچه ها یواشکی دستبرد ی بزنیم به دیگ بزرگ مسی کنج زیرزمین که پر از بادام و فندق و گردوی با پوست خیس کرده بود. آنچه بیادم هست بختن سمنو نزدیک دو روز طول می کشید. از این اذان تا آن اذان. وقتی سمنو نیم پز می شد خانم ها مشت مشت بادام و فندق و گردوی خیس کرده راهمراه با دعا به آن اضافه می کردند. ضمناً افرادی که برای خودشان نیت و نذری داشتند نیز جداگانه خشکیار خیس شده را به سمنو می ریختند. در مرحله بعدی که باید سمنو را دم می نمودند همه وضو گرفته نماز حاجت می خواندند.

فاطمه زهرا راواسطه قرار می دادند که اگر خداوند نذرشان را بر آورده کند سال بعد هم مثلاً همانقدر یا دو برابر سمنو بیزند و چند مشت بیشتر گردو و بادام به آن اضافه کنند. چون عقیده داشتند فاطمه زهرا هم در این مراسم حضور میابد و حتی نماز می گزارد. مادر بزرگ یک جانماز مروارید و ملیله دوزی قشنگی داشت که مهر و تسبیحش را از کربلا آورده بود و آنرا در گوشه ای از اطاق روی زمین پهن می کرد که برای خواندن نماز خانم حضرت فاطمه زهرا آماده باشد.

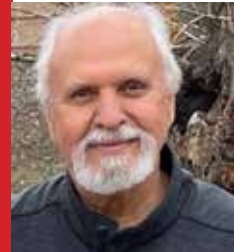
البته این جا نماز فقط سالی یکبار ازصندوق مادر بزرگ بیرون می آمد و هیچ کس حق نداشت به آن دست بزند. وقتی بنا به تشخیص خانم ها موقع دم کردن سمنو فرا می رسید باز طی مراسمی روی پاتیل پارچه سفیدی می کشیدند و بعد هم درش را که مثل سینی بود می گذاشتند سپس طی تشریفات دعا خوانی دیگری قرآن و آئینه و آب و شمع را روی آن می نهادند.

زن ها، که چندین روز و مردها که طی بیست و چهار ساعت یک روند کار کرده بودند پس ازم دم کردن سمنو و آتشی که می رفت کم کم خاموش شود به استراحت می پرداختند.

ما بچه ها که خیلی سمنو دوست داشتیم بی تابانه منتظر بودیم تا موقع خوردن و پخش آن برسد.

یادم می آید یکبار دراین مراسم دائی جان ازفرنگ آمده من هم حضورداشتمد که به جای همکاری با مردها فقط نظاره گریوژند و پپ می کشیدند. صبح روزی که همگی از

داستان کوتاه



دکتر منصور سیاوشی - اوهاییو

# اندیشه های ناب

## سر نوشت

سر نوشت رویدادهائی است که گاهی اشاره به آینده هر فرد دارد. برخی با احترامی که برای خداوند دارند، به این باورند که سرنوشت هر شخص از بدو تولد به همراه اوست و آن چیزی است که خدا برایش تعیین کرده است. اگر به این باوریم، پس انسان موجودی است بی اختیار.

باید دانست که هر فردی پیرو فرمایشی خود تصویب می کنند. محمد حسنین هیکل، روشنفکر و سر دبیر روزنامه الاهرام در مصر، سال ۱۳۵۷ شمسی همراه با دیگر مدیران رسانه های دنیا، دیدار کوتاهی با خمینی داشت و پس از این دیدار نظرش را راجع به خمینی پرسیدند و او گفت: «خمینی تیری بود که از قرن ششم، به قرن بیستم پرتاب شد و به قلب ایران نشست. از زخم این تیر، سالها خون خواهد چکید.»



روسو



هیکل

با چه روئی سخن از شادی ما می گوئید؟  
دستان خونی و از عدل خدا می گوئید  
چه غلط ها که نکردید پس پرده دین  
تف به درگاه خدائی که شما می گوئید

(میرزاده عشقی)

ایرانیان ۴۴ سال پیش انقلاب کردند که شاید کشوری آبادتر و آزادی های بیشتری بدست آوردند و خود سازنده این سر نوشت شدند. تصادف روزگار هم شخصی را از پاریس به تهران آورد که اصلاً دلسوزی برای ایران و ایرانی نبود. ۴۴ سال است که پیروان او تنها قوانینی در مورد موی سر بانوان و ربودن آزادی های انسانی آنان در مجلس



عشقی



فیلسوف

دانشگاهش بسیجی بی خرد و قمه زن خرافاتی رفت و آمد کنند و روزهای جمعه دانشگاه تهران به مسجد تبدیل شود. سر نوشت استادی نیست که برایش قانون وضع کنند که اگر هم صدای دانشجو باشد، حقوق و مزایای او قطع می شود.

در نگاه رژیم زن ستیز آخوندی «زن» موجودی ناقص و در حاشیه است و باید در خانه و جامعه مطیع و فرمان بردار باشد. جالب است که در سال ۱۳۴۱ وقتی انقلاب سفید اجرا شد، خمینی ضد زن به پادشاه ایران نامه ای نوشت که:

« حضور مبارک اعلیحضرت همایونی، پس از اهدای تحیت و دعا، بطوری که در روزنامه ها منتشر است، دولت... به زنها حق رأی داده است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمائید... از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان شود.»

پس سر نوشت زنان و مردان ایرانی بناخواسته در دست رژیم خونخواری است که بجای آبادانی و رفاه مردم، کارش آدم کشی است و غارت. این رژیم در شرایط کنونی که مردم به طرق مختلف در برابر آن ایستادگی می کنند، «مانند انبار باروتی است که به نقطه انفجار رسیده است.»

جوانان وطن، خصوصاً زنان کشور جان بر کف برای بدست آوردن سر نوشت میهن خود از مرگ هراسی ندارند و می دانند که: « اگر جای دانه هایت را که روزی کاشته ای فراموش کردی، باران روزی به تو خواهد گفت کجا کاشته ای.»

ژان ژاک روسو فیلسوف اروپائی در قرن هیجدهم عقیده دارد که صرف نظر کردن انسان از آزادی، در واقع گذشتن از خصلت انسان از آزادی و «حق بشری» است. ( ژان ژاک روسو، قرار داد اجتماعی، ۱۷۶۲ میلادی). وی اندکی رادیکال تر از جان لاک و شارل مونتسکیو می اندیشید. بیشتر مردم ایران برای سر نوشت میهن خود تلاش می کنند و بهای آزادی را می پردازند تا تاریخ و وطنشان ورق خورد.

لحظه سرخ شهادت، شمع روی دیوار بلند شب همه با روشنی خویش نوشت در شبی این همه تاریک و تھی نور را یافتنش مسئله نیست نور را ساختنش مسئله است (هوشنگ فیلسوف، شمع، مجله آزادی، شماره ۱۶۲، ص. ۳۳)



# چیستان

۱- یکی از پادشاهان قدیم است به هر محفل ایاز اورا ندیم است گرفت از هند تا آناتولی را جهانگیر حریمی برادیم است \*\*\*

۲- نقطه های این جمله را بگذارید:

رحب رحب رحب و نرف

\*\*\*

۳- چیست آن لعبتی که بیجان است گاه آرام و گاه جوشان است گاهگاهی نشسته بر سر کف گاه چون طوطی غزلخوان است دخل او هست چنسد غلام سیاه بول او همچو آب باران است

## پاسخ چیستان های شماره پیش

۱- عنکبوت ۲- موش ۳- حداقل چهار نفر:

مادر بزرگ، مادر، دختر و نوه

# کلمه کتاب

## مرکز پنخ نشریه مانده آزادی دلوس آنجلس

بادرود، من کیخسرو بهروزی، کلمه ای دارم دروست وود لوس آنجلس بنام کلمه کتاب. در این کلمه در خدمت دوستداران کتاب وفرهنگیان هستم

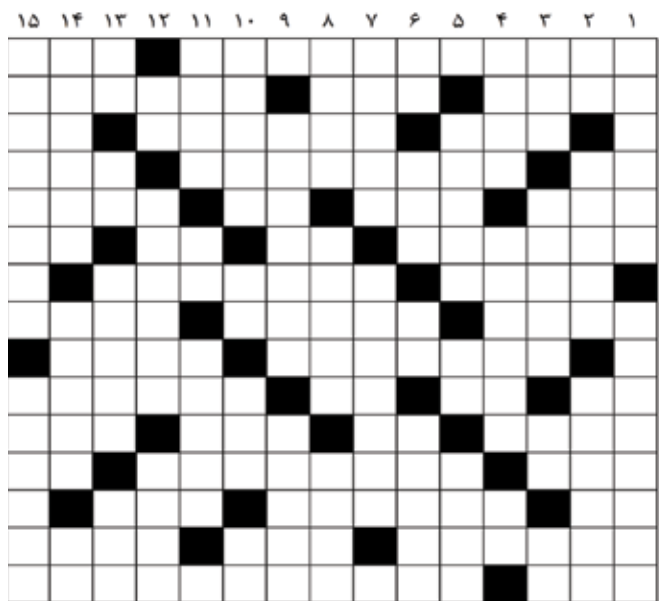
## بیائید با هنر و ادب آشتی کنیم

کتابهای مورد نظر تان را برای شما پست می کنیم و کتابهای کمیاب شمارا می خریم و کتاب کمیاب مورد نظر شمارا برای تان تهیه و در اختیار تان می گذاریم

Kolbeh Ketab  
1518 Westwood Blvd.  
Los Angeles, CA 90024

Tel: (310) 446-6151

# جدول کلمات متقاطع



رقی: ۱- معبد تاریخی توکیو- تقطیر گیاهان ۲- کنایه از آدم اهل گردش- زن شوهر مرده- ضد عفونی کننده ۳- خشن- عنوان بندی- واحد پول ژاپن ۴- نوعی مدل مو- سرانجام کار- قسمتی از پا ۵- مُرده- بخشی از بدن آدمی- کلمه تصغیر- سخنوران ۶- معادل فارسی «ارگان» - درک و شعور- بیرون دهان- مساوی ۷- نوعی طلاق- ازداروهای خلط آور ۸- نوعی دسر- فراوان- جهان ۹- آقا همسرش را صدامی کند- قطعه کاغذ ۱۰- یارغم- کاشف میکروب سل- نفس بلند- نوعی ماشین باری بزرگ ۱۱- کاسه چشم- دشنام- سرازیری- سدادن ۱۲- معادل ۱۲ ماه- مولف پلیس لندن- کالای دست نخورده ۱۳- جواب سریالا- نام زنانه فرنگی- امر از تازیدن ۱۴- غده ای در بدن- چین خوردگی لباس- اسب بارکش ۱۵- ضعف وسستی- بدون دلیل در گفتگوی خودمانی (دوکلمه)

عمود: ۱- پیوسته در کاری بودن- اثر تاریخی نقده ۲- شمردن- آش زیره- چرب زبانی ۳- ماله بنایی- جمع تجربه- عرب میگوید بگو- زدن در ورزش کشتی ۴- نوعی پارچه گرانبها- از کوههای توکیو- شما من ۵- پرنورتابان- یارسوزن - باشگاه ۶- پسوند شایهت- اساس- رایحه- شاعر غزنوی ۷- پدر مردگان- غله آرکن ۸- دعای شب جمعه- نام زنانه عربی- پسندیده ۹- باغ انگور- سختیا ۱۰- اخم- واحد سطح- از حروف انگلیسی- طرف وجهت ۱۱- میوه هزاردانه- پیش شماره- رمانی از سینکولوئیس ۱۲- قلعه- قشخارجی پوست- تکنیکی در فوتبال ۱۳- ارجمندی- آبیند- رسوا- از اجسام معدنی ۱۴- کار اصلی رادارها- حواری خاين- میوه خوب! ۱۵- سیاه مُر دگی- ضربه ای در بوکس

حل جدول در شماره آینده



پانخ جدول کلمات متقاطع

شماره پیش

دیدنی های مربوط به ایران زمین

## غار علیصدر شگفت انگیزترین غار آبی جهان



غارها همیشه یکی از اسرار آمیز

ترین جاذبه های گردشگری بوده اند ،اما غارعلیصدرتنها غاری است

که ، تعداد نادری از آن در جهان یافت می شود.این غار به دلیل داشتن دریاچه های وسیع و قابل قایقرانی به عنوان یکی از شگفت انگیز ترین و طولانی ترین مسیر قایقرانی درون غار در جهان معرفی شده است.زیرا که فقط غار موریس در فرانسه و غار شوالیه در استرالیا دارای چنین ویژگی هستند.

این غار در ۷۵ کیلومتری شهر همدان در نزدیکی روستای علیصدر از توابع کبودر آهنگ، واقع شده است.ارتفاع آن از سطح دریا ۲۱۰۰ متر است.

محوطه غار دالان های پیچ در پیچ و دهلیزهای متعددی دارد. غار به طول ۱۱کیلومتر می باشد که ،به علت صعب العبور بودن مسیر اکنون فقط ۳کیلومتر از آن برای بازدیدکننده گان آماده شده است.

این غارهم چنین دارای در یاچه زیر زمینی با آب بسیار زلال است. شفافیت این آب به حدی است که در تاریکی غار به وسیله یک چراغ قوه می توانید کف غار را ببینید. هم چنین فاقد نور طبیعی است و به همین دلیل هیچ موجود جانداری در آن زیست نمی کند.

منشا آب این غار چشمه های زیر زمینی و هم چنین ریزش آب باران است که به صورت قطرات آب از دیواره ها و سقف غار به درون می ریزد. وچکننده ها بصورت قندیل های مرجانی هستند،که به اشکال گوناگون از طریق حفره های ریز، در سنگ های آهکی ، و به هم پیوستن تدریجی این حفره ها در طی سالیان متمادی ایجاد شده است. برخی از آنها گویی تصاویر و پرتره های زیبایی را به تصویر می کشند. تصاویری مانند، شیردوسر، کبوتر، عروس ، خوشه انگور ، پنجه عقاب، و بسیاری تصاویر دیگر که بر دیواره ها نقش بسته است .از جمله سنگ هایی شبیه گل کلم ، انقدر طبیعی است که احساس می کنید واقعا گل

اشرف حمیدی- نیوشیار



است . زیرا که استلاگیت ها و استلاگمیت ها ی موجود در غار با عمری به همین میزان دیده می شوند.تا کنون ۱۱۴۴۰متر از مجموع دهلیزهای این غار در مراحل مختلف شناسایی شده است.

استلاگمیت و استلاگتیت– شکل های طولی کانپهای مختلف که از



بادی و چراغ زنبوری ( چراغی که با نفت و تلمبه زدن روشن می شد و چون صدایی شبیه پرواز دسته جعی زنبورها داشت به آن چراغ زنبوری می گفتند )به داخل غار بروند. ابتدا دهانه غار را به قطر ۵۰ سانتیمتر تعریض کردند . به هر روی در سال ۱۳۴۶ با تایید کشف این غار بسیاری از کوهنوردان و محققان به سمت این غار آمدند.

نکته جالب این است که ، غار از نوع غارهای تحکیم یافته است که در طول پنج میلیون سال گذشته هیچ گونه ریزشی در آن صورت ننگرفته



و عمق آب از نیم تا ۱۴ متر نوسان دارد. و ارتفاع ، در برخی نقاط مشابه یک برج ۱۸ طبقه می باشد. تنگی نفس و کمبود اکسیژن در آن دیده نمی شود و هوای داخل بسیار مطبوع و دلچسب است. سالانه حدود یک میلیون نفر از این غار بازدید می کنند. که گردش در طول مسیر با قایق حدود دو ساعت خواهد بود.

آب غار از نوع آهکی است بنابراین استفاده از آن برای آشامیدن مناسب نیست . علیصدر غاری زنده است هیچ گونه گاز سمی در آن یافت نمی شود و به علت وجود هوای مطبوع ،احساس تنگی نفس در آنجا نخواهید داشت.اگر یک شمع داخل غار روشن کنید خواهید دید که شعله آتش شمع کاملا ثابت است زیرا جریان هوای داخل آنجا به گونه ای نیست تا شعله شمع را به حرکت در آورد. همچنین هیچ گونه حیات جانوری در آن دیده نشده است.

برای روشنایی محوطه و مسیر قایقرانی از روشنایی برق استفاده می شود.



این غار راه یافت، زندگی خزه های سبز، که علایم نامطلوبی برای ادامه حیات طبیعی غار بود آغاز شد. طبیعت تا زمانی که با دخالت های انسان مواجه نشود، حیات خود را بر اساس شرایط طبیعی می تواند ادامه دهد.اما اکنون تحقیقاتی توسط استادان دانشگاه بوعلی همدان در دست بررسی است تا با خزه های داخل غار مقابله شود.

غار علیصدر بیست و سومین اثر طبیعی ملی است که توسط سازمان میراث فرهنگی در ۱۵ دی ۱۳۸۷ در فهرست میراث طبیعی ایران قرار گرفت.

بقیه: **همت بلنددار...**

شاه از راه چالوس عازم تهران می باشند. وصول این خبر دروزارت راه مثل بمب صدا کرد. دهن ها باز مانده و چشم ها به قیافه های متحیر خیره مانده بود و تازمانی بغیر از این کلمات «شاه می خواهد ازراه چالوس به تهران بیاید» کلمهٔدیگری شنیده نمی شد.
بله– حق بجانب کارمندان وزارت راه بود. راه مخصوص از برف مستور بود. گردنه ها را برف انباشته وقلهٔ کندوان زیر چندین متربرف مدفون وناپدید گشته بود. بااین وصف شاه می خواهد از آن راه بیاید؟! وزیرراه باعدم تجهیزات کافی درمقابل ستیزهٔطبیعت سپرانداخته وعاجز بود. ازطرف دیگر شاه اراده کرده از این راه بتهران بیاید!! چه کند؟!چاره نداشت بغیر از آنکه با طبیعت نامساعد دست وپنجه نرم کند. شاه بخواست خداواقبال خود بطبیعت نابکار فایق آمد وزیرراه با تمام نیرو و تجهیزات که در اختیار داشت مجهز گردید.ضمناً متوسل بدفتر مخصوص شاهنشاهی شد که سختی راه وعدم امکان عبور از این راه رادراین فصل بسمع همایونی برسانند تا شاید انصرافی دراین تصمیم پیدا شود. باتمام اقدامات تغییری در تصمیم شاه رخ نداد. ناچار آقای علی منصور عازم راه مخصوص شد ودراداره راه مخصوص کرج متوقف شد. اولین مشکلی که با آن مواجه گردید فقدان عملجات راه بود که حتی یکنفرهم برای نمونه وجود نداشت.درفصل زمستان توقف عملجات درراه مخصوص امکان نداشت وکلیه را مرخص کرده بودند اما وزیر باتدبیر که مستظهر به قدرت شاه بود نقشه اندیشید ومتوسل به پیمان کاران وزارت راه شد و پیمانکاران و عملجات آنها را باتمام وسایل وتجهیزات باوعده ونوید به راه مخصوص اعزام داشت. دراجرای این نقشه توفیق کامل نصیب وزیر شد و عملجات را به دسته های متعدد بگردنه ها و قله کندوان اعزام داشت اما برف بقدری نبود که عملجات باپاترو و بیل ووسایل دستی بتوانند پاک کنند وجاده را برای عبور اتومبیل ها آماده سازند . بهرحال به اندازه ای که قادر بودند سعی وکوشش کردند وحدود جاده را مشخص وتا آنجائی که که پیاده از آن عبور کنند آماده ساختند. پس از آن که کلیهٔنیروی گردآورده را منصور به راه وقله روانه کرد خودش نیز از عقب آنها عازم حرکت شد.

انگشت های دست وپارا در کاغذ

پیچید ودردستکش وجوراب نمود وزیر پیراهن خودرا چندورق کاغذ گذارد که از پشت وسینه سرما نخورد. بدین ترتیب همراه با دستجات عمله تا قلب راه مخصوص پیش راند.

از آن طرف شاه از بابل بسوی چالوس باتومبیل حرکت کرد . در کرانه دریای خزر همه جا جاده هموار وآمادهٔ عبور شاه بود. اتومبیل شاه در میان احساسات انبوه مردم طی طریق می نمود ورو بکندوان پیش می رفت. دردامنهٔ کندوان اولین مقاومت ومخالفت برف باتومبیل شاه نشان می داد که چرخها از پیشروی عاجز مانده ودیگر انجین اتومبیل قدرت کشش ندارد. ناچار اتومبیل متوقف شد اتومبیل های ملتزمین بفاصله های غیر منظم یکی دوسه کیلومتر دوراز اتومبیل شاه مانده ملتزمین چشمهرا به اتومبیل شاه دوخته ومنظر کسب دستور وتکلیف بودند وازخود می پرسیدند آیا شاه بر می گردد؟! آیا ممکن است بااین سرمای سخت واین برف از این قله گذشت؟ شاه از اتومبیل پیاده شد و نگاهی به اتومبیل های ملتزمین انداخت وبعدمتوجه قله شد و یکه وتنها بسوی قله حرکت کرد. شاه عادت نداشت در مقابل مشکلات میدان خالی کند یا بگریزد. سرما و برف نمی توانستند تصمیم اورا عوض کنند.

شاه با نیروی قوی جسمانی وقدم های سربازی وروحیهٔشکست ناپذیر قله را هدف قرار داده و به سوی آ»، از دامنه کوه بالا می رفت. پس از ساعتی شاه درروی قله میان دیواره های برفی که ارتفاع آنها از ده الی دوازده متر کمتر نبود قرارداشت. ازروی ارتفاعات کندوان ملتزمین رکاب که درقفای شاه در حرکت بودند مانند مورچگان که روی برف حرکت کنند بنظر می آمدند.. شاه قله را طی کرد ووارد سرازیری کوه شد وباقدمهای بلند ومحکم آهنگ گچسر رانمود. پس ازر ساعتی شاه به گچسر رسید. در گچسر اتاقی بود یک دری که با خشت وگل ساخته شده ولب جاده قرار داشت واز کنار آن جوی آب می گذشت ودراطراف آن چنددرخت چنار و بید وتوت وجودداشت. این اتاق معروف به اتاق کدخدا بود. وسایل استراحت اعلیحضرت در آن اتاق تدارک شده بود. اعلیحضرت پاهارا روی آتش ذعال گرم کرد و فنجانی چای نوشید و باستراحت مختصری پرداخت.

درهمانموقع اعلیحضرت می اندیشید که

اگر تونلی در قله احداث شود چقدر از مشکل عابرین کاسته می شود طولی نکشید که نقشهٔ احداث تونل بتصویب همایونی رسید و طولانی ترین تونل قله کندوان با موفقیت کامل ساخته شد که هم اکنون برقراراست و سالی هزاران هزار اتومبیل و مسافراز آن می گذرند. ساعتی بعد سروکله ملتزمین رکاب یکی یکی پیداشد که عرق ریزان وخسته ومانده وارد گچسر می شدند. قیافه خسته ووامانده هریک حکایت می کرد که با چه سختی و مشقتی گردنه وقله پراز برف و سرمای شدید را طی کرده اند وهرآینه چنانکه اراده وهمت شاه نبود درحال عادی هرگزحاضر نمیشدند تن بچنین کوه نوردی بدهند وحتی حاضر نبودند فکر آن راهم بکنند.ولی درعین حال برق پیروزی درچشمان ایشان هویدا بود وتبسمی که درلبان ایشان نقش می بست حاکی از انبساط درونی بود که دروجود خود نیروی مقتدری را سراغ کردند که از آن بی خبر بودند ودرحالیکه درمواردعادی حاضر نبودند که بخاریهای گرم وجاهای نرم راترک گفته ودر خیابانهای هموار درسرما و برف قدم بزنند. پس از استراحت اعلیحضرت بوسیلهٔ اتومبیلهایی که قبلا تدارک شده بود رهسپار تهران شدند.

### بقیه: آمریکا در پس خیز

بنظر می رسد که آمریکا عمق دوستی وهمدلی چین وروسیه را هنوز درنظر نمی گیرد. رؤسای جمهور آمریکا به دلیل قدرت درون سرزمین وخط گرفتن ازسیستم طی دور اول آنقدر به توفیق دردور دوم فکر می کنند که هر دورا به سیستم می بازند. شورش پیروان ترامپ عیناً شورش دست ساختهٔ ترامپ نبود. ترامپ خواست قدری سیستم را تعدیل کند نشد. از دستش دررفت زیرا:» اسب جهنده به سر سُم می رود» درحالیکه این نوشته به پایان می رسید رسانه ها از نتایج سفر بلینکن و شرایط چین درقبال رفتن به حسن روابط گفتند. خلاصه آنکه:

–چین خواستار رفع تنش با آمریکاست مشروط به اخذ امتیازات درمورد تایوان. ولغو تحریمات درمورد فناوری های چین وپایان دادن به سیاست دخالتهای آمریکا درامور داخلی چین. رئیس جمهوری آمریکا تابستان را بااین شرایط بسر خواهدبرد تا حرف خود را برای دور دوم بگوش ها برساند.



بقیه:**بایادبزرگان**

آن برج سه متری که تنها عرض این برج نیست. در آنجا یک نیم‌دایره دور دایره برج خیم‌بوجود آوردیم که تمام با سنگ ایرانیت ساخته شده بود. خیلی جنبه هندسه شدید داده شده است. باز اشاره به هندسه، ریاضیات خیم‌بوجود دارد. هفت حوض است که از آن آب می‌آید، حوض‌ها مثلثی دارد که کَشش هم کاشی فیروزه‌ای رنگ است. ۷عدد اشاره به ۷ فلک است، ۷ آسمان ستاره‌شناسی خیم‌باست. بعد آن فرم‌ها، که فرم‌هایی بالای هر حوض به صورت هندسی درست شده اند. اینها خیمه را تداعی می‌کنند. تا اندازه‌ای شبیه به خیمه است. چرا خیمه؟ برای اینکه پدر خیم‌دوز بوده است، به این مناسبت اسمش خیم‌باست. پس چنین فرمی دو کار انجام می‌دهد: هم جواب اسم خیم‌ب را می‌دهد و هم جواب ستاره‌شناسی خیم‌ب را می‌دهد.»

نکنه دیگر که برای من مطرح بوده است این بود که وقتی به او طراحی آرامگاه را پیشنهاد کردند،مثلا بنای یادبود خیم‌ب، آیا مشخصّات زندگی آن فرد را می دانسته که مثلا پدر او چکاره بوده، حتی با اینکه از روی اسم او (خیم‌ب به معنای دوزنده ی خیمه ) میشد چنین حدسی و گمانی کرد، یا اینکه سیحون درباره او و زندگی و تفکرات او تحقیق و واکاوی کرده بوده است؟«ببینید، من

نه تنها برای خیم‌ب بلکه تمام اینهایی که عرض کردم قبل از اینکه آرامگاه‌ها را برای طراحی دست به قلم ببرم، رفته زندگی دانه‌دانه آنها را به دقت خواندم که بفهمم چکاره بودند. بعد براساس آن اطلاعات آمدم این کار را انجام دادم. والا چه‌جوری می‌شد بفهمم کی چکاره بوده است. مثلا وقتی در پاریس پروژه بوعلی را انجام می‌دادم هم به کتابخانهٔ دانشکده و هم به کتابخانهٔ ملی میرفتم و راجع به بوعلی مطالعه می‌کردم. یک چیز خیلی خیلی آزاردهنده برای من این بود که آنجا بوعلی را یک دانشمند عرب معرفی می‌کردند؛ در تمام این کتابها. همان موقع من که عاشق ایران بودم برایم خیلی سنگین بود که یک دانشمندی که من مأمور ساختمان آرامگاه او هستم به اشتباه عرب معرفی بشود و بعد هم کسی ایراد نگیرد، اعتراض نکند. حالا چرا عرب؟ برای اینکه رساله‌های علمی که بوعلی می‌نوشته به عربی بودند. و این

بقیه:**تالِبۀ پرتکه**

در کشور ما بسر میبرند وعهده دار مشاغل آبرومند به ویژه درامور بازرگانی می باشند.ضمنا نیازی به اعراب زبان غالب در ایران برای چندین قرن زبان عربی بود، بخصوص زبان علمی و رسمی. ولی این دلیل عرب بودن و عرب شدن ایران نبود. مردمان ایران برخلاف مردمان کشورهایی مانند مصر هیچگاه عرب نشدند. و او پاسخ داد: «بله کاملا درست است. ما تنها کشوری بودیم که عرب نشدیم. این موضوع به قدری برایم ناراحت کننده بود که وقتی برگشتم ایران با انجمن آثار ملی تماس گرفتم و گفتم شما که دارید یک هم چنین بزرگداشتی برای بوعلی درست می‌کنید، او را در خارج از ایران عرب می‌شناسند، در دیکشنری‌های آن موقع مثل لاروس، بوعلی همه جا عرب معرفی شده است. آنوقت قضیه این شد که واقعا به رگ غیرت اینها برخورد و اعلام کردند و بوعلی از آن به بعد شد ایرانی.» من (کیافر) افزودم که شما حتمن بسیار خوب می‌دانید که متاسفانه این عرب دانستن ایرانی ها توسط خارجیان بخصوص اروپایی ها تنها محدود به بوعلی نیست؛ فارابی، رازی و خیلی های دیگر هستند که آنها را ایرانی نمی‌شناسند. حتی تا امروز. و واکنش او این بود که «بله متاسفانه همین طور است.»

نکنه دیگر که برای من مطرح بوده است این بود که وقتی به او طراحی آرامگاه را پیشنهاد کردند،مثلا بنای یادبود خیم‌ب، آیا مشخصّات زندگی آن فرد را می دانسته که مثلا پدر او چکاره بوده، حتی با اینکه از روی اسم او (خیم‌ب به معنای دوزنده ی خیمه ) میشد چنین حدسی و گمانی کرد، یا اینکه سیحون درباره او و زندگی و تفکرات او تحقیق و واکاوی کرده بوده است؟«ببینید، من

نه تنها برای خیم‌ب بلکه تمام اینهایی که عرض کردم قبل از اینکه آرامگاه‌ها را برای طراحی دست به قلم ببرم، رفته زندگی دانه‌دانه آنها را به دقت خواندم که بفهمم چکاره بودند. بعد براساس آن اطلاعات آمدم این کار را انجام دادم. والا چه‌جوری می‌شد بفهمم کی چکاره بوده است. مثلا وقتی در پاریس پروژه بوعلی را انجام می‌دادم هم به کتابخانهٔ دانشکده و هم به کتابخانهٔ ملی میرفتم و راجع به بوعلی مطالعه می‌کردم. یک چیز خیلی خیلی آزاردهنده برای من این بود که آنجا بوعلی را یک دانشمند عرب معرفی می‌کردند؛ در تمام این کتابها. همان موقع من که عاشق ایران بودم برایم خیلی سنگین بود که یک دانشمندی که من مأمور ساختمان آرامگاه او هستم به اشتباه عرب معرفی بشود و بعد هم کسی ایراد نگیرد، اعتراض نکند. حالا چرا عرب؟ برای اینکه رساله‌های علمی که بوعلی می‌نوشته به عربی بودند. و این

نکنه دیگر که برای من مطرح بوده است این بود که وقتی به او طراحی آرامگاه را پیشنهاد کردند،مثلا بنای یادبود خیم‌ب، آیا مشخصّات زندگی آن فرد را می دانسته که مثلا پدر او چکاره بوده، حتی با اینکه از روی اسم او (خیم‌ب به معنای دوزنده ی خیمه ) میشد چنین حدسی و گمانی کرد، یا اینکه سیحون درباره او و زندگی و تفکرات او تحقیق و واکاوی کرده بوده است؟«ببینید، من نه تنها برای خیم‌ب بلکه تمام اینهایی که عرض کردم قبل از اینکه آرامگاه‌ها را برای طراحی دست به قلم ببرم، رفته زندگی دانه‌دانه آنها را به دقت خواندم که بفهمم چکاره بودند. بعد براساس آن اطلاعات آمدم این کار را انجام دادم. والا چه‌جوری می‌شد بفهمم کی چکاره بوده است. مثلا وقتی در پاریس پروژه بوعلی را انجام می‌دادم هم به کتابخانهٔ دانشکده و هم به کتابخانهٔ ملی میرفتم و راجع به بوعلی مطالعه می‌کردم. یک چیز خیلی خیلی آزاردهنده برای من این بود که آنجا بوعلی را یک دانشمند عرب معرفی می‌کردند؛ در تمام این کتابها. همان موقع من که عاشق ایران بودم برایم خیلی سنگین بود که یک دانشمندی که من مأمور ساختمان آرامگاه او هستم به اشتباه عرب معرفی بشود و بعد هم کسی ایراد نگیرد، اعتراض نکند. حالا چرا عرب؟ برای اینکه رساله‌های علمی که بوعلی می‌نوشته به عربی بودند. و این

نکنه دیگر که برای من مطرح بوده است این بود که وقتی به او طراحی آرامگاه را پیشنهاد کردند،مثلا بنای یادبود خیم‌ب، آیا مشخصّات زندگی آن فرد را می دانسته که مثلا پدر او چکاره بوده، حتی با اینکه از روی اسم او (خیم‌ب به معنای دوزنده ی خیمه ) میشد چنین حدسی و گمانی کرد، یا اینکه سیحون درباره او و زندگی و تفکرات او تحقیق و واکاوی کرده بوده است؟«ببینید، من نه تنها برای خیم‌ب بلکه تمام اینهایی که عرض کردم قبل از اینکه آرامگاه‌ها را برای طراحی دست به قلم ببرم، رفته زندگی دانه‌دانه آنها را به دقت خواندم که بفهمم چکاره بودند. بعد براساس آن اطلاعات آمدم این کار را انجام دادم. والا چه‌جوری می‌شد بفهمم کی چکاره بوده است. مثلا وقتی در پاریس پروژه بوعلی را انجام می‌دادم هم به کتابخانهٔ دانشکده و هم به کتابخانهٔ ملی میرفتم و راجع به بوعلی مطالعه می‌کردم. یک چیز خیلی خیلی آزاردهنده برای من این بود که آنجا بوعلی را یک دانشمند عرب معرفی می‌کردند؛ در تمام این کتابها. همان موقع من که عاشق ایران بودم برایم خیلی سنگین بود که یک دانشمندی که من مأمور ساختمان آرامگاه او هستم به اشتباه عرب معرفی بشود و بعد هم کسی ایراد نگیرد، اعتراض نکند. حالا چرا عرب؟ برای اینکه رساله‌های علمی که بوعلی می‌نوشته به عربی بودند. و این

نکنه دیگر که برای من مطرح بوده است این بود که وقتی به او طراحی آرامگاه را پیشنهاد کردند،مثلا بنای یادبود خیم‌ب، آیا مشخصّات زندگی آن فرد را می دانسته که مثلا پدر او چکاره بوده، حتی با اینکه از روی اسم او (خیم‌ب به معنای دوزنده ی خیمه ) میشد چنین حدسی و گمانی کرد، یا اینکه سیحون درباره او و زندگی و تفکرات او تحقیق و واکاوی کرده بوده است؟«ببینید، من نه تنها برای خیم‌ب بلکه تمام اینهایی که عرض کردم قبل از اینکه آرامگاه‌ها را برای طراحی دست به قلم ببرم، رفته زندگی دانه‌دانه آنها را به دقت خواندم که بفهمم چکاره بودند. بعد براساس آن اطلاعات آمدم این کار را انجام دادم. والا چه‌جوری می‌شد بفهمم کی چکاره بوده است. مثلا وقتی در پاریس پروژه بوعلی را انجام می‌دادم هم به کتابخانهٔ دانشکده و هم به کتابخانهٔ ملی میرفتم و راجع به بوعلی مطالعه می‌کردم. یک چیز خیلی خیلی آزاردهنده برای من این بود که آنجا بوعلی را یک دانشمند عرب معرفی می‌کردند؛ در تمام این کتابها. همان موقع من که عاشق ایران بودم برایم خیلی سنگین بود که یک دانشمندی که من مأمور ساختمان آرامگاه او هستم به اشتباه عرب معرفی بشود و بعد هم کسی ایراد نگیرد، اعتراض نکند. حالا چرا عرب؟ برای اینکه رساله‌های علمی که بوعلی می‌نوشته به عربی بودند. و این

خودتان دانستم که به من فکر میکردید، آیا نمی خواهید کمی به من فرصت بدهید تا به کارهایم برسم؟ -- می شود بدانم فرصت برای چه چیز وانجام چه کاری،مگرهنوز مُردَد هستید؟

-- نه، کمترین تردیدی ندارم، همانگونه که گفته ام،بایک زندگی مشترک باشما موافقم،من که ضمن صحبت هایم به شماگفته ام ابتداباید ازمختار طلاق بگیرم تااین کارانجام نشود،عقدازدواج من باشما غیرممکن خواهدبود.امیدوارم مختاربدون لجاجت ومخالفت با جدایی من ازاو موافقت کند وگرنه ناچار خواهم بود به مراجع قانونی مراجعه کنم که دراین صورت بایدتا صدوررأی دادگاه تأمل کرد .

-- اوه، راست میگویید،ابتدا باید مطلقه شوید، من با بی صبری تمام تا زمان شنیدن خبرانجام طلاق می‌دهم ؛ حال که بابیشنهادمن موافقت کرده اید،بهتراست درباره ی کارهایی که باید انجام شود گفتگو کنیم.

-- انجام مراسم ازدواج.

-- به این زودی؟

-- آققدرها هم زودنیست،میدانید چه مدّت زمان است که به شما فکر میکنم ودرآرزوی پیوند باشما بودم؟ پروانه بانازوکرشمه ی ویژه ی زنان میگوید:ولی من که زمینه ای از قبل درشناسایی شما نداشتم تا به شما فکر کنم،بهتر بگویم که شناخت من ازشما در حدّ یک مشتری خوب رستوران بود که گه گاه به این رستوران می آمدید،همین چندلحظه پیش از گفتهٔ

که آن روز که من و ما نباشیم این کاخ یادبودهای بزرگان ما برجا و استوار مانده باشند و مفهوم این شعر خیم مصداق باقی ماندن نام و نشان بزرگان ما و بناهای یادبود آنان باشد:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

نی نام زما و نی نشان خواهد بود

زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل

زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

\* مجلد اول این مجموعه با نام «آتشگهی در خواب آتשהا» انتشار یافت.مجلدهای بعدی این مجموعه شش جلدی که «روزنی بر شهر و معماری، در این دیار، این روزگار: دگرگونی های معماری ایران در دوران مدرنیت » نام دارد هم اکنون در مراحل پایانی هستند.

ادامه دارد

ترجمه: الکس تَمَرَزْ – کالیفرنیا

## خورشید



می روید؟ کمی صبرداشته باشید. نمی شنوید چه می گویم؟ من همه چیزرا ازاول تاآخر برایتان خواهم گفت. بسیار خوب، حالا که می روید من هم داستان رابه گلها وسبزه ها تعریف خواهم کرد: ای لاله های زیبا،داستان خورشید را خوب گوش بدهید. می دانید دخترک دلبندم بیماربود... اوهم چون شما خوشبو بود، با چهره ای آسمانی وگیسوانی زرین.... همین که پزشک از پله ها سرازیر شد غم وغصه سراپایش را فرا گرفت. معلوم بود که او هم طبقات پائین خانه هارا دوست ندارد. نگاهی به دوروبر انداخت ونگاه



خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

خورشید

نوشته آزازی \* ( ۱۹۶۴–۱۸۷۸)

زیبا بهتر نبود که دختر موطلائی ام را پیش شما می آوردم؟ می دانم که شما اورا با رنگهای الوان مزین می کردید. ولی چه فایده،شما نمی توانستید به او نان و آب بدهید من هنوز حرفهایم تمام نشده...

روز دیگر قراربود دخترم رابه خانهٔ آفتاب رو ببرم.اما هنگامی که روز روشن شد،مرا به بالینش خواند. دستم را دردستهای کوچک خود گرفت و سپس چشمهایش رابرای همیشه بست...

سپس مردم آمدند واورا با خودبردند. هنگامی که دخترموطلائی ما از مادور شد، همه ازشدت گریه سوختیم وساختیم.

من ازآن پس به بیماری آفتاب دچارشدم. هرشب با پریشانی ویادگارهای تلخ به مزارش می رفتم وروی خاکش تا صبحدم می نشستم. همیشه دخترم را می دیدم که خورشید را به آغوشش گرفته وموهای زرینش را روی آن گسترده است.

من هروقت این هارا به زنم وبه مادرم تعریف می کنم، باورشان نمی شود. آنها خیال می کنند که من دیوانه شده ام.

باچشمهای پر از اشک سوخته و خشکیده گریه می کنند. روزی با حالتی دگرگون به خورشیدرو کردم وپرسیدم: – ای خورشید عظیم، شکایت بس بزرگی دارم. چرا انوار روح بخشش راازدخترم دریغ داشتی؟ چرااورا کشتی؟ چرااورا ازمن دورکردی؟ خورشید ناگهان مغموم شد وبه تاریکی گرائید وبه سخن درآمد:

– این قدر ازمن گلایه نکن. برو به مردم جهان اعلام کن وبه آنها بگو طبقات بالا جلو آفتاب را گرفتند و به طبقات پائین سایه انداختند و دختر موطلائی تورا کشتند.

\* مؤسس ملیکی هاروتونیان (ارمنی: با نام مستعار آزازی، زادهٔ ۲۰ مارس ۱۸۷۸ – درگذشته ۲۱ دسامبر ۱۹۶۴)، داستان‌نویس، رمان‌نویس و مترجم اهل ارمنستان بود. وی یکی از پیشگامان ادبیات پرولتاریایی و عضو جنبش انقلابی بشمار میرود.

بقیه:**فکر میکنم**

فضانورد معروف، در اولین مواجهه با دیدار تصویر بزرگ کره زمین از سطح ماه در خاطراتش گفت « من آدم حسّاسی نیستم ، وقتی خانه والدینم را ترک کردم گریه نکردم...حتی وقتی روی ماه پا گذاشتم گریه نکردم. اما وقتی از روی ماه به زمین نگاه کردم بغض گلویم را گرفت و با تردید با پرچمی که بنا بود روی ماه نصب کنم بازی میکردم... از آن فاصله، رنگ و نژاد و ملیّتی نبود... ما بودیم و یک خانهء گرد آبی و با خود گفتم : انسانها برای چه می جنگند؟ ... شست دستم را به سمت زمین گرفتم و تمام دارایی ام و کره زمین با آن عظمت، پشت شستم پنهان شد و من اشک ریختم...».

۱. پیتر. ال. برگر

### بقیه: در اُم القُرّای اسلامی

این دوره به دلیل حساسیت در شناخت و جایگاه زنان ایرانی به پذیرش این منصب ترغیب شدم من هیچ گاه در برابر نقد سازنده مقاومت ندارم چراکه معتقدم برای رشد نیاز است تا نقدپذیر باشیم.

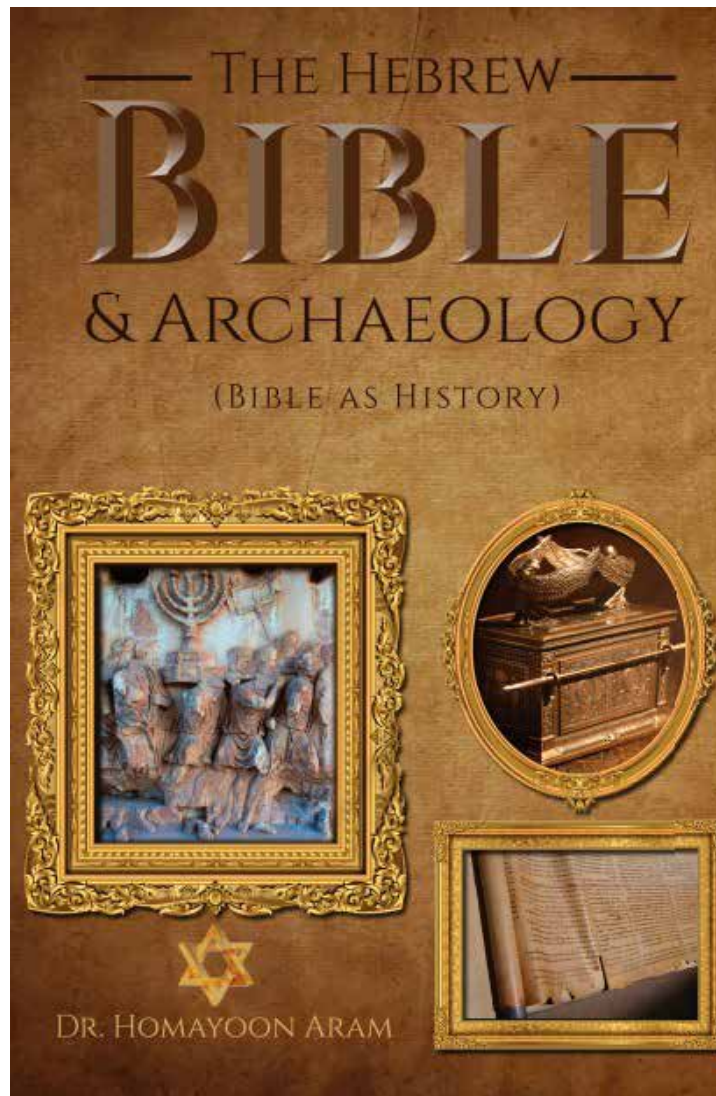
ترجمه – چون در مورد رفتار با زنان، آبرویی در دنیا برایمان نمانده، رژیم روضه خوانان میخواهد نشان بدهد که بعله ما هم آدمیم و احساس داریم. نقد سازنده هم بدرد همشیرهٔ ابوی‌مان میخورد چون جوایش را با پذیر باشیم. بد نیست که اگر بتوانیم پل حماقت و خرافات و بی‌خردی را ببندیم نه پل عابر پیاده را. دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران، روح جانباختگان شاد و آرام ، یادشان جاودانه باد. به امید آزادی ایران و ایرانی از دست ضحاکان و دشمنان.

تلفن ماهنامه آزادی

که بر روی واتس اپ نیز

قابل استفاده است

۲۲۱۲–۴۹۳–۷۸۱



## The Hebrew Bible & Archaeology, (historical review)

by **Dr. Homayoon Aram**

It is Aunique, documentary,educational and research book based on the connection between Jewish sacred writings, and archaeological findings.

The book is in English and Persian, including 18 chapters with color pictures.

The book is a valuable work in order to prove the authenticity of Torah, Nevi'im and writings.

A book is contentful, which is recommended to be read more than once.

The price of the book is 30 dollars including postage in the United States.

To get the book, you can call:

516-466-0955

Or by email address:

[liliaram2@gmail.com](mailto:liliaram2@gmail.com)

### کتاب « عهد عتیق (توراه، نوئیم، نوشتجات) و کشفیات باستان شناسی» (بررسی تاریخی) نگارش دکتر همایون آرام

کتابی منحصر بفرد، مستند، آموزشی و تحقیقی در ارتباط نوشته های مقدس یهود با یافته های باستان شناسی

کتاب به زبان انگلیسی و ترجمه فارسی، شامل ۱۸ فصل

همراه با تصاویر رنگی

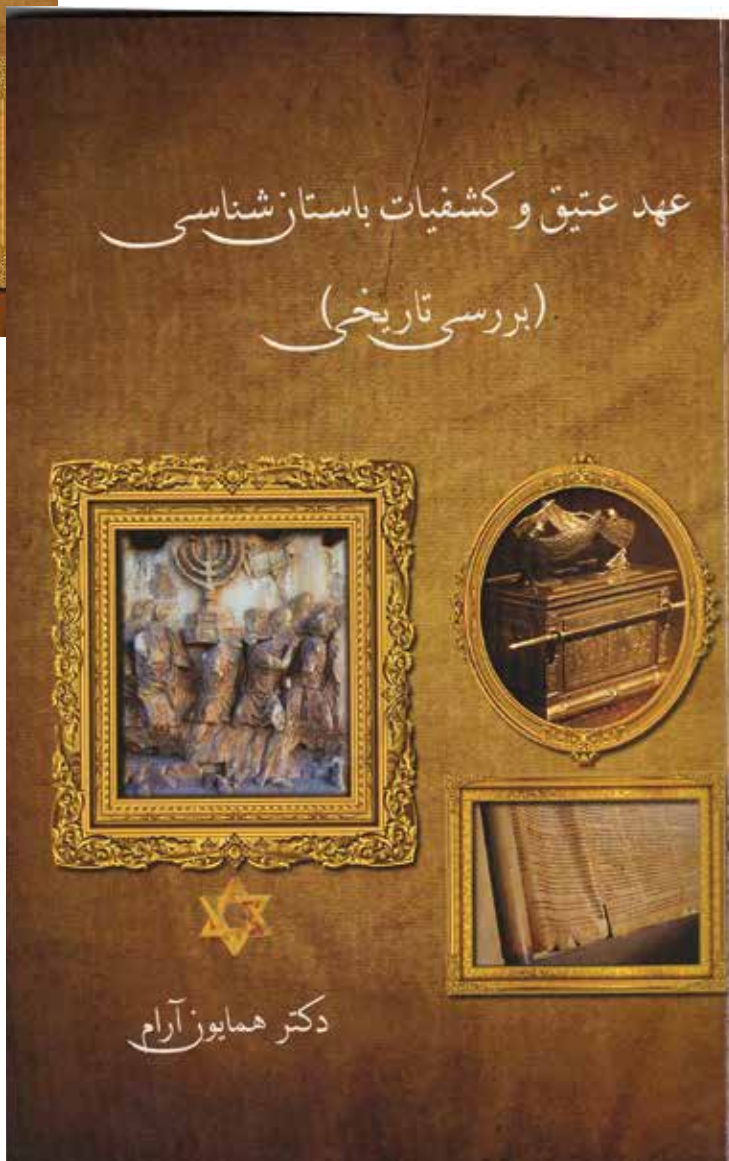
کتاب اثری است ارزنده در راستای اثبات درستی و تحقنیت مطالب توراه، نوئیم و نوشتجات

کتابی پر محتوا، که خواندن بیش از یکبار آن توصیه می گردد. بهای کتاب ۳۰ دلار شامل هزینه پستی در ایالات متحده است.

جهت تهیه کتاب با تلفن: ۰۹۵۵-۴۶۶-۵۱۶ می توانید

تماس بگیرید. یا با ایمیل زیر کتاب را سفارش دهید:

[liliaram2@gmail.com](mailto:liliaram2@gmail.com)

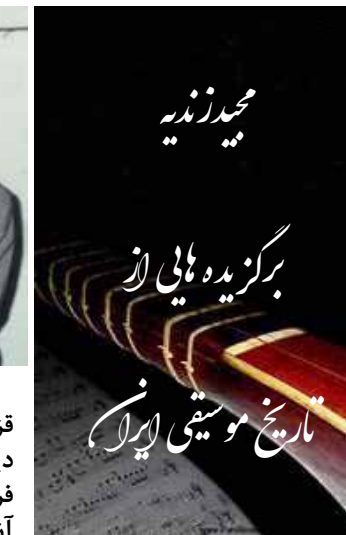


**دلکش:** عصمت باقربور بابلی خود بزرگترین و خوش صداترین خوانندگان دوران اخیر موسیقی سنتی ایران بود. وی علاوه بر خوانندگی در چندین فیلم نیز به اجرای نقش پرداخت. او در سال ۱۳۰۳ شمسی در بابل متولد شد و در استان و در قهرستان امامزاده طاهر واقع در کرج مدفون گردید. از کسانیکه در خوانندگی وی را تشویق می کردند بایستی از همسرش شاپور یاسمی نام برد که او را



همکاری می کرد که رهبری آن را مرتضی حنانهبعده داشت. مرتضی حنانه رابایستی جزو آهنگسازان آوانگارد ایران دانستکه با آوردن هارمونی های زیبا حال وهوای تازه ای به موسیقی سنتی ایران داد. اوج شکوفایی مرضیه رابایستی بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ دانست. اودرسال ۱۳۲۱ موقعی که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود با نقش شیرین درنمایش شیرین وفرهاد درتأثر جامعه باربد به شهرت رسید. بعداز انقلاب اسلامی ممنوع الاواز شد اودراینورد در خاطراتش می نویسد: «درنیاوران دریالی تپه ای که در کنار آبشاری قرارداشت می نشستیم و به خوانندگی و تمرین می پرداختم زیرا صدای آبشار مانع از شنیدن صدای من توسط کسی می شد.» پس از ده سال که از انقلاب گذشت به او اجازه خوانندگی دادند بشرطی که فقط در محافل زنانه آواز بخواند ولی او ازاین دعوت سرباز زد وگفت که من برای همه می خوانم نه فقط بانوان ویدین ترتیب از خوانندگی درایران دست کشید وی دراواخر عمر به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد و مقیم شهر پاریس گردید ودرسال ۲۰۱۰ (۲۱ مهر ۱۳۸۹) درهمین شهر بدرود حیات گفت. ادامه دارد

براهنمائی های خود تحت سرپرستی بزرگترین آهنگسازان آن زمان قرار می داد تا تعلیم بگیرد. او را به اوج شهرت رساند. کاررسمی خوانندگی وی درسال ۱۳۲۲ آغاز گردید و آن زمانی بود که رادیو ایران در جستجوی خوانندگان خوب و با صلاح دید نوازندگان و آهنگسازان آن زمان از دلکش به رادیو دعوت بعمل آمد. وی مدت های مدیدی یکه تاز هنر خوانندگی بود و این برتری را تقریباً تا اواخر عمر ادامه داد. صاحب این قلم شبی در کوئینز کالج واقع در شهر نیویورک شاهد هنر نمایی این بانوی گرامی هنرمند بودم که باقامتی خمیده به روی صحنه آمد ولی صدایش همان دلکش سالهای ۴۰ و ۵۰ درنظرم مجسم میشد. از معلمین وی بایستی از عبدالعلی وزیری نام برد. نام «دلکش» راروح الله خالقی بروی نهاد. دلکش روزهای یکشنبه از رادیو برنامه اجرا می کرد و هر یکشنبه مردم در جلوی ایستگاه رادیو واقع در جاده قدیم شمیران جمع شده واز بلندگوهای که در خیابان نصب شده بود از صدای زیبای دلکش لذت می بردند. دلکش درمدت ۶۰ سال زندگی هنریش بیش از ۲۰۰ ترانه و تصنیف خواند. معروف ترین قطعه ای که اجرا کرده است آهنگ «آمد نوبهار» است که از ساخته های مهدی خالقی است.



قزوبین بود و پروانه پس از جدائی از او دیگر شوهر اختیار نکرد. حبیب میکده فرزند میرزا سلیمان خان میکده آزادخواه معروف که جوانی نجیب و آراسته بود به پروانه عشق می ورزید و پروانه هم فریفته او بود. این جوان درسال ۱۳۰۳ خودکشی کرد و پروانه را در آتش ماتم خود سوزاند.

محمد حسین شهریار شاعر معاصر که از دوستان میکده بقود مرثیه ای برای او ساخته و می گوید:

واحسرتا به مرگ حبیبی که روزگار چون او گلی نداشت اگر صد بهار کرد آو خ که شمع بزم محبت حبیب مُرد پروانه را بلاکش شبهای تار کرد. **روح انگیز:** بانو قدرت ملقب به روح انگیز جزو بهترین خوانندگان دوران گذشته بود که بطرزی شیرین و جذاب خوانندگی می کرد. صدائی گرم و با تحریر داشت بطوریکه روح الله خالقی درمورد او می نویسد:

« او از حسین سنجرى تعلیم آواز گرفته و نیز به آموختن هنر خوانندگی و اجرای تصنیف پرداخته است. و نیز مدتی در مدرسه موسیقی علینقی وزیری ریزه کاری های خوانندگی رافراگرفت و به اصطلاح در این هنر جالفتاد و در کنسرت هایی که کلنل ترتیب می داد به اجرای خوانندگی می پرداخت. لقب (روح انگیز) را کلنل وزیری بروی نهاد.» و در جای دیگر در کتاب سرگذشت موسیقی ایران آمده است: « حسین سنجرى برای اینکه بتواند روح انگیز را تحت تعلیم و آموزش خود قرار دهد و همچنین وی را تشویق به آموختن این هنر نزد علینقی وزیری نماید او را به عقد ازدواج خود درآورد و بقدری در تعلیم و راهنمائی او زحمت کشید که بخوبی از عهدۀ خواندن ساخته های کلنل بر می آمد و خواننده ای زیر دست شد و در خواندن آواز و تصنیف و سرود و آهنگ های ضریبی مهارت یافت.»

شهر پروانه از شیخ الاسلام های

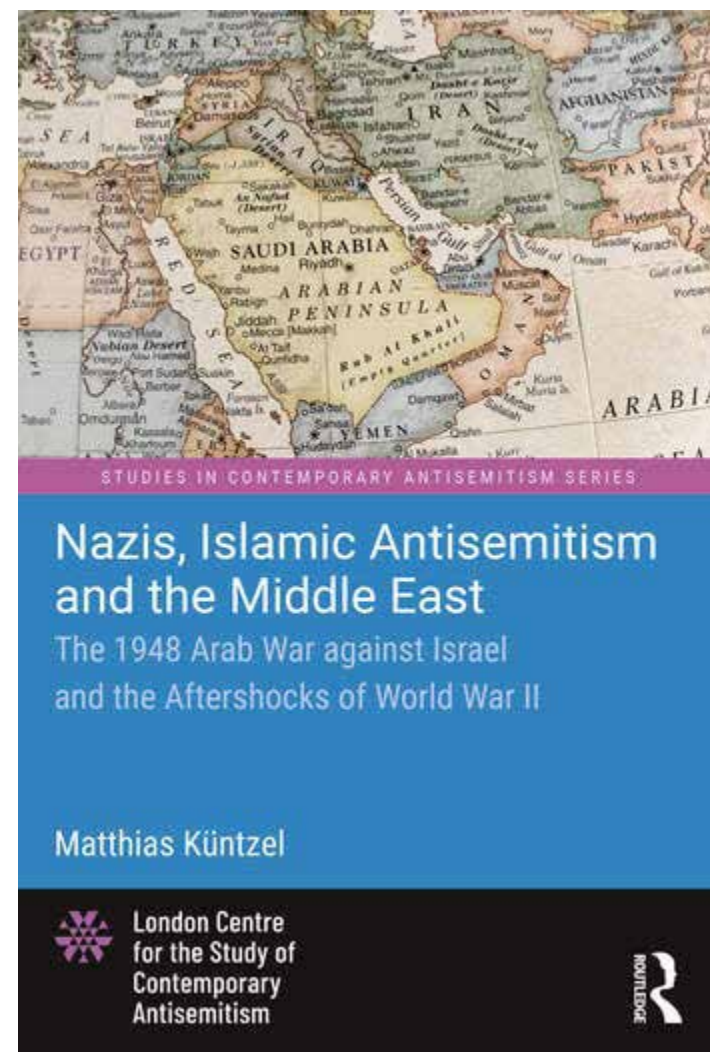
### مشهورترین خوانندگان زن

(ادامه از شماره پیش)

**ملوک ضرابی:** همانطور که قمرالملوک وزیری در خوانندگی به اوج رسید ملوک ضرابی نیز در خواندن تصنیف و آهنگ های ضریبی بی رقیب و زبانزد خاص و عام بود. پیش از تأسیس رادیو، صدای دل انگیز او از صفحات گرامافون در هر کوی و برزن پخش می شد. از این بانوی خواننده صفحه های بسیار باقی مانده است که بهترین معرف هنر این خواننده می باشد. نام اصلی ملوک ضرابی **ملوک فرش فروش کاشانی** است. از معروف ترین آهنگهایی که ملوک ضرابی اجرا کرد و مدتها آهنگ روز بود «نرمک نرمک» و دیگری آهنگ «مرغ سحر» است که همراه با تار استاد مرتضی نی داود و شعری از ملک الشعرای بهار اجرا کرده است. ملوک ضرابی در سال ۱۲۸۹ در تهران متولد و در سال ۱۳۷۸ در همین شهر بدرود حیات گفت.

**بتول پروانه:** از خوانندگان مشهور بود. صدائی ملیح و گرفته داشت. نوای او ناله هائی بود که از دل رنجور برمیخاست و تا اعماق روح نفوذ می کرد. وی در جوانی به مرض سل دچار شد. متولد تهران بود. زنی باریک اندام و سیه چرده و ناتوان و مریض حال بود که به مرض سل درگذشت. این خواننده خوش صدا نزد اکرم السلطنه که از بانوان خواننده بود تربیت یافت و سپس تحت تعلیم رضاقلی نظمیه، قرار گرفت. از وی چندین صفحه باقی است که در یکی از آنها آواز «گرایلی» را با سنتور حبیب سمعی خوانده است. شوهر پروانه از شیخ الاسلام های

# “Nazis, Islamic Antisemitism and the Middle East”



“Nazis, Islamic Antisemitism and the Middle East: The 1948 Arab War against Israel and the Aftershocks of World War II” is a new book by **Matthias Küntzel**, a prestigious German political scientist, author and historian with focus on the Middle East, Iran, Islamism, Antisemitism and German and Western policies toward the Middle East and Islam due to be published on August 1, 2023 by Routledge Taylor & Francis Group; His previous books include “Jihad and Jew-Hatred: Islamism,

Nazism and the Roots of 9/11 (2009)” and “Germany and Iran: From the Aryan Axis to the Nuclear Threshold (2014)” -The latter is also available in Persian translation (2012).

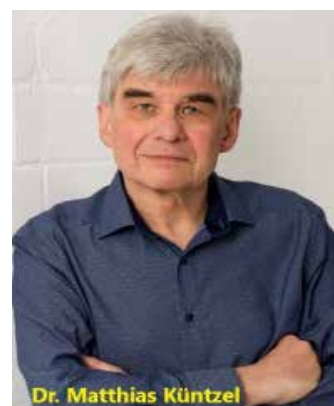
Based on new archive findings his new book presents unknown episodes of Germany’s past and its focal role in igniting “Islamic-Antisemitism” in the Middle East which has led to a fierce ongoing Anti-Jewish hatred as well as substantial impact on the Middle East societies and

**What was Germany’s role in igniting “Islamic- Antisemitism” in the Middle East which has led to a fierce ongoing Anti-Jewish hatred as well as substantial impact on the Middle East societies and cultures ever since.**

cultures ever since. This magnificent documentary book illustrates the ties between the Nazis and the Muslim Brotherhood and shows how Germans launched a vast and systematic propaganda via radio broadcasting in several Middle East languages -especially in Arabic- to export and implement Antisemitism in the Arab world. The content of this book is inevitable for understanding Islamic-Antisemitism, its roots and how it manifests itself in our present age. Only when we understand how strongly modern Middle East history is shaped by the German Nazi Ideology will we be able to correctly interpret the hatred of Jews in the Arab world, the Islamic jihad ideology and its echo worldwide among Muslims in order to develop crucial and effective countermeasures.

The publisher mentions: *“This book is nominated for the 2023 book prize for the best book on contemporary Antisemitism, awarded annually by the London Center for the Study of Contemporary Antisemitism”.*

The book can also be ordered di-



rectly by the Publisher: Matthias Küntzel. “Nazis, Islamic Antisemitism and the Middle East: The 1948 Arab War against Israel and the Aftershocks of World War II” 1st Edition, ISBN: 9781032437767, 164 Pages, August 1, 2023 by Routledge Taylor & Francis Group ([www.routledge.com](http://www.routledge.com))

-The book is in English language.

-Free Shipping (6-12 Business Days) on every order across the globe

امکان به قدرت جمع دادن اصل کاراست. تجربه چندین ماهه من به خودم نیز که جز سفر کاری نداشتم یادداد لقب عرفان زدگی را بسط دهم وبه شناخت محیط و فرد درون محیط روم تا جرقة ابتکار از آن برجهد. شب آخر اقامت در بهاوران شهر سبک وسرحال خفتم. و کمی پیش از آفتاب خیزان خواب و بیدار به کاری یا به کارهایی که در این شهر مشغول کردند می اندیشیدم. آرام آرام بتدارک چاشت شدم. دیدم دوسه ماهی در عین تنهائی که پیشه همیشه ام بود باهرکس که سرراهم سبز شد معاشرت کردم. دیدم هرچه بیشتر قفل از زبانم برداشتم کاری برای مزدی نکردم. انتخابی برای رفیقی ویا همدمی ازم نرسزد. با همه بودم واختیارم دست خودم بود. در کل تنهائی بودم ودرعین بودن های شوق انگیز باهمه وهرکس ظرفهارا شستم، به جائی که باید نهادم. مستخدم هتل سررسید با تعجب پرسید چرا؟ گفتم حس کردم در خانه خودم هستم..... در این حال کسی به درزد وجواب نگرفته آمدو سلامی کردوشروع کرد به حرف زدن... - حالا که می روید یقین دارید که یادمارا هم درخود نهفته دارید؟ - جواب دادم: حتما پرسید: - و یاد مرا؟ گفتم: بی شک. گفت: هرگز در این سه ماه مرا با اسم صدا نکردید. گفتم: دوران ادب بود بانوئی رئیس ومدیررا طور دیگر خطاب کنم. هفته ها شاید دوسه هفته حتی نمی دانستم نام کوچک شما چهرک است و نام برنامه از آآ نانوان ها شد که به مدت چهارروز کار خودرا درباشگاه ارائه کرده ومردم تماشاگر باورودیه کمی همراه کودکان به تماشای کارنان وتولیدات جنبی می رفتند وتوفیق ر بزرگ آورد. ومن قصد رفتن کردم وما که به هم می بالیدیم وبه مردم نشان دادیم که از بی هنرها دوری باید جست زیرا

ادامه دارد

مردمان راه به مکالمه می داد وحتی از شیطان نزدیک به او نهراسید. برخی به درون خانه کشیش رفتند وباقی پراکنده شدند و آماده دیگرینی ها می شدند تا فردا چه شود؟! کشیش نوشید ومرانوشانید ومن طعم شراب اورا چون زهری درذائقه نداشتم. اورابه اقامت دراتاقی دعوت کرد. سپاس گفتم. از مسکن من نپرسید از هویت من نپرسید. از نیازمن مسافر نپرسید تا آخرین دقائق شب بحث کردیم. وبطلوع خورشید اذن ترک او کردم. دعایم کرد. ووعده به دیدارهاداد. دوسه روز از اتافکم درقلب شهر بیرون نرفتم مگر بقصد خرید نانی و سد جویی. می خواستم یقین کنم برخودم ونه برتوفیقی که نصیب من شده بود. وبه روز چهارم قصد رفتن به ادامه سفر کردم. این بار ره به جنوب گرفتم. از کوچه ای به کوچه دیگر می شدم. زیرا کوچه ها بیشتر از خیابان وبلوارها درحکایت دیروز هابودند و درانتها مرا به محلات وبازار می رساندند. وهربار به میدانی می رسیدم دوسه بار آن رادور می زدم. درین حال دهانه هرکوچه که بمیدان وصل می شد پنجره ای بود بر ندیده ها. بریکی از آن دهانه ها که قدری دورتر دوسه درخت کهن را بچشم می رساند خانه ای را دیدم یک طبقه قدیمی. سوی آن شدم. دوسه پنجره بزرگ راه به کوچه می داد ودرجوار ساختمان های بلند وتازه ساز ناامن می نمود. به یکی از آن سه پنجره نزدیک شدم. نگاهم رفت بدرون. دیدم سراسر زیر دست بناست. اما بانوئی راهم بر نردبانی دیدم که بکاررنگ سقف ودیواربود. تا مرادید قصد فرود کرد. پرسیدم: برای فروش است؟ گفت نه تازه آن را خریده ایم. لحظه ای بعد سویم آمد فریادزد: مسافر عزیز ما. صدایش او را بمن شناسانید. اینگونه نبودید در کاخ سخن. جواب دادم در محافل رسمی دیگرگونه ام. کلاه گیس سیاه و عینک وغیره تا نه پیر نماباشم ونه جوان سال.

بقیه: خاطرهای نیالوده همراه خلق شدم به میدان. کشیش بیامدوگفت در شهر مسافری داریم که قصه ها گفته در کاخ سخن. دربی اعتباری داستان آدم وحوّا. ومدعی است که ظهور آدمیان را روایتی دیگر است. وافزوده ما پیروان کتب آسمانی بر رأی او معتزیم وباید که تاب نیآوریم. مردی در حال به کشیش نزدیک شدوگفت: «من سخنان اورا شنیدم وشهادت می دهم که اورا سؤالی وحتی سؤالهائی است: از جمله اینکه باریتعالی چگونه کارآفریده احسن الخالقین را به دوتن آدم وحوّا سپرد تا کره زمین به جمعیتی برسد که رسیده است. وگفت داستان خلق یکا بس وملعننت شیطان را. مردگفت: باریتعالی آدمی را به سیمای خودآفرید. معهدا تابودونبود شیطان در کاروسوسه است وانسان آفریده به سیمای خدا را به انواع انحرافات سوق داده است. چرا منکر فکراو وضعف بعضی از آفریده ها شویم؟ یکا بس مظهر ملعنت شیطان است زیرا خداوند چیزی را نمی آفریند که خلاف زندگی باشد. مرد شاهد ادامه داد: وقصه آفرینش وروایت دیگر آن را بسط داد وتکیه کرد بر اینکه خدایی که مارا به سیمای خود می آفریند بصیر است بر اینکه درما چیزی از او وجود دارد که گاهی آدمی خودرا خودآ بداند واین مستحق ملامت نیست. زیرا اعترافی است برنشأت گرفتن او از خداوندی که مارا به سیمای خودآفریده است. \*\*\*

مرد از گفتن دست کشید. کشیش به فکر رفت. پس گفت: شهادت ترا معتبر می دانم. اما دیدن آن مردم مسافر سخنور واجب من است. اورا به جو وبه من آر. ومرد گفت: من همویم. کشیش از درون واپرید و رو به مردم کرددوگفت: پذیرای این مرد صادق ام. به درون رویم. بنوشیم وادامه دهیم. شاید این مرد صدیقی باشدو بیاد آریم که مسیح در برابر

the fingerprints, they had set it on fire near Convention Center. There were no witnesses. I was surprised and wondered how that was possible. The officer told us that the place was one of the most dangerous areas in Los Angeles, the worst gang members were hanging there! Now I realized how much the neighborhood has changed. First the orange blossoms had disappeared and were replaced by city trees. Then iron bars placed in front of windows were needed to prevent theft. And now because of inexpensive imports and the change of fashion, the factories were closing. Developers and large companies were full of ideas and projects in the area. They had patiently waited for their opportunity. At first, they helped kill the businesses through different policies and laws. Then, as the real estate prices fell to the lowest, they bought, to build and sell them in order to make a huge profit. Meanwhile no one cared for the lives of working people and low-income residents! I used to contract a company, not far from there, who had created a family business. The father was originally from Mexico. His two sons were born and educated in the USA. They were very nice people. They had over fifty employees who were well taken care of. They owned various machinery for cutting and sewing. Initially the business thrived. Some years later, due to the import of cheap clothing, they lost a lot of business. They tried hard to continue their business

but failed. Eventually, they were obliged to let their employees leave one after the other. Many sewing companies went out of business. The last time I saw them, their youngest son told me that the entire street was being bought by the movie industry. He thought that our meeting would probably be our last professional contact. The street had become completely empty of the stores and factories that I knew so well. They had all closed down. It felt like being in a ghost town. The trucks that moved the merchandise from one place to another had disappeared. Instead of all those hard-working and honest people on the street, the sidewalks were full of trash, garbage, and tents of all sizes for homeless



people. One street was taken over by motorhomes which lined up one after another. Nowadays motorhomes are present everywhere on the streets of Los Angeles. I am not sure from where they got their electricity. There used to be parks where motorhomes paid

for parking lots, and where they had access to water, power, and bathrooms. In time, the parks were sold, and the motorhomes were evacuated. So, they have ended up parking on the streets of Los Angeles. Who knows where they get their electricity, or how they can have access to water, or bathrooms! All the trash is thrown in the streets! Some of the buildings which still function have wired fences all around them, to keep the homeless tents far away from their entrance gates. It seems like a reversed prison sentence. Now, iron bar fences are protecting the people working inside the building, while the gang members move freely outside. The taxes that the employees pay go to

supporting people on the streets for their abuse of alcohol and drugs. All kinds of junk were piling around the tent or gathered a few feet away on the street. It was such a depressing scene. They were human beings like you and me but living like worms.

How could this happen in a developed country like America? Where is the American spirit and pride? Some of them looked young and healthy, even muscular. How can they accept living under these conditions? Where are their parents, siblings, and families? I am sure that if one of them is killed in a car accident by a wealthy driver, the family attorney will collect millions of dollars for his family who have suddenly remembered they had a brother they had not seen for over ten years! I drove east, visiting another location I used to visit. It was unrecognizable. The only place that looked like before was the Central, the wholesale location for the distribution of vegetables and fruit. But as I crossed the streets towards west, for many blocks, it felt like being in Mexico. The stores were full of colorful products and the sidewalks were also full of everything from food, pots and pans, multicolor garments, toys, and many other products, there was hardly any space to walk.

The only streets that looked clean and well-arranged were the flower market and the diamond and jewelry district. I drove west, near MacArthur Park, arriving at S. Alvarado and 6th Street. Again, colorful but disorganized stores and some homeless tents appeared. Just before crossing the street, I saw a narrow and long alec on the south side. Young boys, between the ages of 12 and 20, were selling drugs or using drugs. It was a kind of a school, where some were

teaching others how to use or sell drugs! They felt no shame and no fear. It was a shocking scene. In the past this section was known as a drug dealers center. They also sold illegal ID cards and driving licenses for just under one hundred dollars. But these operations and sales were hidden. The police were always present because the beautiful park was and still is a family attraction. Families enjoy the beautiful park with their children and drive little boats on the lake. What I saw today was unbelievable. Where were their parents? Parents, Police, and educators were absent. I was exhausted as I drove back. There was too much misery and neglect to take in. The homeless were camping all over the city, in prosperous and as well as impoverished neighborhoods. I do not believe any of the elected officials are going to solve the problem. Homelessness spreads like cancer cells. When you call the city, it takes them a few weeks to come and pay the campers to move to another location, or offer them shelter to live in. They go for a while, but it seems they like the freedom and contact with others on the streets. So when, one of them comes back and puts up his tent and the others join him and soon the entire street is taken over once more. I believe there is vested interests in the homeless situation. Everything has turned into business. Many people gain power and money from it. Therefore, it is difficult to find a solution. Let me give you a few examples of what is taking

place. The homeless are given: 1- Tents, either large or small, 2- The blue or brown tarps. Most of the homeless use either one or both of them. 3- Most of them receive new bicycles. 4- drug users receive free needles. Well, someone imports the following articles to sell to the city, and someone buys them for the city to give them to the homeless population. (Double profit) In addition, the city provides the homeless with food. In some areas they get their hair and nails cut once a month One of the homeless camping areas is near Venice Boulevard close to a residential area. I saw on television that once every few weeks a cleaning company comes to clean the area. On request the homeless move away. The company uses powerful machines to wash the street, collect the poop and disinfect the sidewalk. For this service, all included the company charges \$35,000 for half a day's work. The neighbors say that as soon as the machines leave around noon, the homeless people return and install their tents in the same place and continue the same habits! It is true that the city tries to meet the needs of the homeless and offers services. But the costs are huge, and I am not sure that all the expenses are justified. Homelessness is a social disease. It doesn't pay off to find a cure for it. It grows like cancer. They treat only the single tumor that is visible but not the entire roots of the sickness. Therefore when it spreads to a new location they operate

or treat the new location. But it never disappears. It is always present until the day that a wise person with a vision and hard work will find the real cure. Until that day the tents and poops will be all over Los Angeles. Unfortunately, in America, the homeless situation is growing like mushrooms after rain. Indeed "What goes around comes around". In China, the consumption of opium has existed since the 7th century. It became critical from 1773 when the British discovered the profit from the trade of opium. From that year they became the leading suppliers of opium in the Chinese market. Much later, through Chinese government's strong intervention and restriction laws, the trade of opium almost completely stopped by 1917. Now, there is a similar situation in reverse taking place in Europe and even more so in America. Our youth and active men and women

are lying by thousand in the streets or at home, half brain dead. Instead of a real cure, the government is helping them by supplying clean needles and tools so that the homeless population can continue using drugs safely. How can the "normal" citizens continue working and having a decent life when they feel threatened while going to work or to school, by those who are addicted to some kind of drug? Hallucinations, mental health, and crimes are threatening the life and security of the ordinary citizens who want to live a normal and descent life! Our streets look like war zones created by ourselves and by all our enemies including the greedy citizens who want to destroy The United States of America!

Mitra Navabi

There is a sparkle of light reflected in a raindrop  
That captures infinity  
There is a soundless sound  
That resonates in all eternity  
And echoes in my distorted space  
The sound of the wind upon my souls chords ,  
Driving me forward  
To seek immortality  
For a second  
Or an aeon  
To watch the green grass as it sways for the breeze  
And feel the morning dew upon my skin  
As I surrender to the vastness of the universe  
I shall feel a sense of supreme  
As if I was in God's temple



Dr. Rosemary H. Cohen

# The Homeless

I just returned from downtown Los Angeles to my workplace. It took me about half an hour. If I had taken the freeway, I would have probably saved ten extra minutes. But I prefer to take the city roads. It allows me to look around, while driving, instead of following the rushing cars. I like watching people. I used to go downtown very often. Recently, since the Covid-19 lockdowns, I have got used to confirming orders and solving the questions via telephone calls, emails, and UPS shipping services. It saves a lot of time and gas. Recently, I have not been able to contact some of the people I used to work with. They were not answering their phones. So, I decided to visit them as I did in the past. It was a good opportunity to reconnect. After years of doing business with people, our relationship had changed into a true friendship, and I took a personal interest in each of them. The first business location I visited was much the same except for the fact that their business had grown. The owner told me that he had been very busy lately. As parking was always a problem in that area, after giving him my order and a few professional and friendly exchanges, I left to meet the second business associate who was not answering his phone, located a few blocks

away. This company has been in business for over thirty years. They were making cummerbunds, bowties, hand sewn ties, uniforms, and other items. When I got there, I was shocked by the changes that had taken place. Their sign had disappeared. So, I had their neighbors'. Probably a developer or a wealthy person had bought all the little companies in the area and closed their businesses. There were wire fences set around the large property, probably waiting for their new project's permit from the City of Los Angeles. In all likelihood, besides the Covid-19, the cheaper ties and uniforms from China and India had killed their business. Their sewers were mostly Hispanic women and men. I felt bad for them, and wondered what they have been doing since the close down of their workplace! They were both skilled and dedicated. I knew some of them. One of the employees was a young girl named Rosy, who had been working for the company for years. She answered all the customers in the absence of her boss. The last time that I saw her, I noticed she was aging. I could see some gray hair among her beautiful thick black hair and a few wrinkles on her face. I had assumed that she would work in her position until the age of retirement.

The section of the city I am referring to is situated between south Washington and north Jefferson Boulevard. It includes USC University with its many dormitories. A little north of USC, between 20th to 32nd streets, there used to be many companies, of various sizes, factories that manufactured for the garment industry and wholesalers. The tie factories owned a large amount of land. I knew many of them and provided them with designs. Most of them had started their business after the end of World War II. They had started Mama and papa's business and little by little they had created large companies and they had many employees. In late 1980's when Hollywood was still making classic films with men dressing up in suites and ties, and office employees going to works with ironed shirts and ties, these companies had a lot of business. As I was driving on the corner of Hill Street and 30th street, I saw many vacated factories. Then I recognized the location of Jacob's tie factory. Years ago, this was a busy street, with buyers and reps visiting the factory all day long. Some filled their trucks with boxes of ties when they left. Mr. Jacob, the company owner, told me that, in the past, when they came to work during the early hours of the morning,

the smell of orange blossoms from the trees around their buildings filled the air. Unfortunately, the neighborhood had changed little by little. Now there were just city trees, and some had broken dried branches dangling in the air. Gangs had moved into this area and the lonely youth in the neighborhood hung out with them, especially at weekends, when the factories were closed and there was almost no one present in the neighborhood. Some of the new applicants passed the initiation ceremony to be accepted in gangs. They drew graffiti on the walls, broke branches of the trees and did all kind of crazy things. Little by little the factories and other smaller businesses began to take precautions. They installed iron bars around the windows and extra locks at their gates. I remember Mr. Jacob telling us his life story on that fateful Friday, in August 1992. That Friday afternoon I had gone to pick up my order which consisted of four boxes of beautifully sewn hand-painted silk ties. I asked my children to accompany me as I wanted to show them the factory and the new automatic tie sewing machine which had been very expensive, but worth every penny of it. It was amazing to watch how it functioned. First the cutter laid out the fabric in layers. Then, with

an electric cutter, the fabric was cut according to the tie pattern. Then the operator of the machine put each single tie fabric with its lining inside the slot, which resembled the steam ironing board that the dry cleaner stores have. As he closed and opened the lid, a perfectly sewn tie fell in the box placed under the machine on the floor. In the past, sewing a tie was time consuming. It had various stages and required many sewers. Now, one operator, during one hour, could produce dozens of ties. As we walked out of the factory, we noticed that our van was missing and saw shattered glass on the floor. We realized our car had been stolen. Mr. Jacob volunteered to drive us back home, probably to give us hope and courage, he told us his life story for the first time on our way home. "I remember the day that the Nazis knocked on our door and took my parents, my siblings and me away. After much hardship we ended up in Auschwitz. We were separated. Shortly after, I learned that my beloved parents were sent to the gas chamber. Later, an older man taught me how to thread a needle and sew. He told me to keep quiet and work. The goal was to survive. I did not have any contact with my siblings. But people were disappearing all the time. When we were later liberated, I learned that my entire family had been killed. By some miracle of God, I was the only one who survived. I had no family or relatives in my life. I was like Adam but



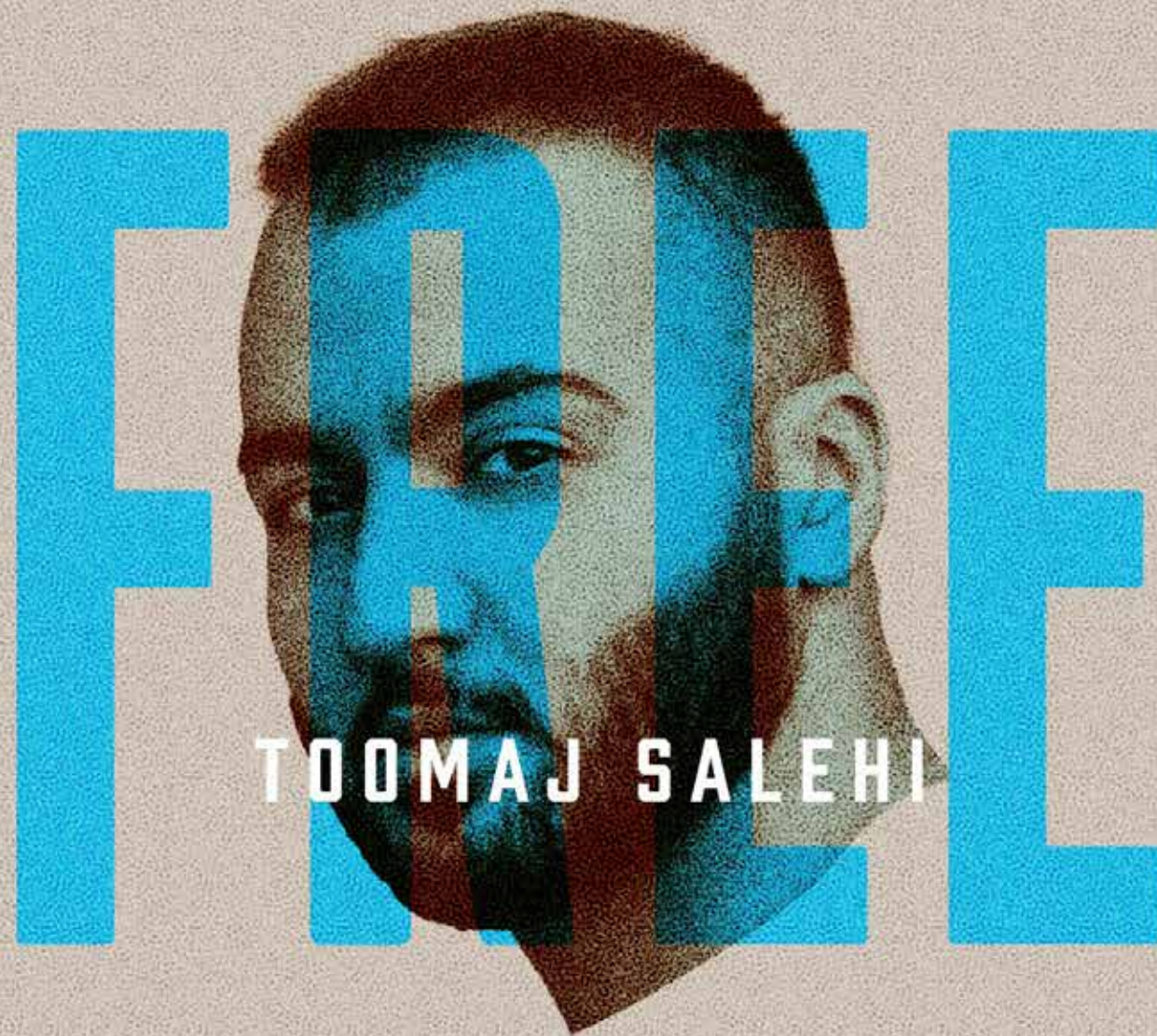
in Hell. Later I was put on a boat to travel to America. I owned nothing. I was given a small suitcase with a few items in it. I was worried as I did not know a word of English. I knew nothing about America. I spent the entire day and part of the night on the deck, staring at my wavy unrecognizable face on the surface of the water trying to make sense of all that had happened. I kept asking myself all kinds of questions to which I had no answers. The most pressing question was "why did I survive?" Then one day, while I was staring at the water like usual, I saw the wavy reflection of the face of a beautiful girl on the surface of the water next to mine. I turned to my right and saw a beautiful young girl with wavy golden hair. I recognized the familiar expression of fear and sadness which I had seen on many faces in the camp, in her blue eyes. I introduced myself and asked her name. It was comforting to learn that we were both from Poland and spoke the same language. She had also lost her entire family. We had so much in common. We had both seen evil. We had lost our families, our innocence's and all

our property. We had no one in this world. We had no hope and did not know what to expect in America. But after a week on the ship, we were happy to have found each other, and we decided to stick together and help each other. We each had just a little suitcase and that was all our belongings from this world. After we landed in New York, we started looking for jobs from the next day. America was not like now days when people expect to receive all kinds of help freely. America had still its old values, and we soon learned 'if you work hard, you will achieve.' We found jobs in a tie factory. We had previous experience from the camp where we were not paid. We lived in a tiny room and worked very hard. Then we moved to a little larger room. After a while we, who had both lost everything, even hope for the future, decided to get married and establish a family. Love has an amazing power that makes you forget all the bitterness and allows you to restart. We brought home extra pieces to sew; we worked full time jobs in the day and together we sewed ties at night to earn more money. We specialized

in making ties. Later, we decided to move to Los Angeles which was a promising new world at the time. We had heard that life was both more relaxed and cheaper than in New York. We have been successful at work. We have been blessed by a son followed by a daughter. Our joy was complete. We have had trials. But with each other's help we were able to buy our dream house and finally we got this place and our business started growing. Now we have this large factory and can offer jobs to so many employees. Now our children are married and have their own children. But the nice thing is that we all work together in peace. We are retired, yet we spend every day at work with the family and at weekends we enjoy our grandchildren. I enjoy seeing the fruits of our hard work. And we are very lucky that our children work in harmony. As long as we are alive, we must keep our faith, hope and love, and work hard. Unfortunately, unexpected misfortunes happen in life and so do the good things. The meaning of life is to keep living regardless of what happens. We reported the theft of our car to the police. I was so surprised that in such a safe place our car was stolen in less than twenty minutes. When I talked to the neighbors, no one wanted to say anything. They all said: "I saw nothing. I heard nothing!" The next morning the police called and told us that they had found our van. "It was used in a homicide and to erase the evidence and

Toomaj Salehi is a 32-year-old rapper. He was arrested for participating in nationwide protests in Iran.

WOMAN  
LIFE  
FREEDOM



TOOMAJ SALEHI

At least 18,000 protesters are under inhumane conditions in detention. At least a dozen are at risk of execution. Be their voice!



IRAN  
HUMAN  
RIGHTS



## *Falak-ol-Aflak Castle*

\* Falak-ol-Aflak was the capital of Hasanwayhids, Ganjur, and Buyid dynasty from the 4th to 13th centuries SH, and then it was the Treasury of Badr dynasty and also, it became a garrison and prison.

\*Falak-ol-Aflak Castle is 40 meters high and covers 120 meters. Its gate is located in the north of the castle and is three meters high and more than 10 meters wide.

Falak-ol-Aflak Castle, Twelve Tower Castle, and Kakh-e Atabakan are the different names of Dez-e Shapur-Khwast in Iran's Khorramabad. It has been called Falak-ol-Aflak, which means the sky of all the skies, since the Qajar dynasty. Situated on the top of a hill next to the river and on the Golestan spring, Falak-ol-Aflak castle is standing on the axis of Khorramabad. There are some historical monuments near the ancient castle, such as a number of prehistoric caves, inscriptions, brick minaret, Gabri water mill, Shapuri Bridge (Broken Bridge), and Gerdab-e Sangi (Gerdau Bardineh). This castle is registered on the Iranian National Heritage List. During the Sassanid era, Shapur-Khwast city was built near Khorramabad, and after

its destruction, Khorramabad was constructed near its ruins.

Falak-ol-Aflak was the capital of Hasanwayhids, Khorshidi dynasty, Ganjur, and Buyid dynasty from the 4th to 13th centuries SH, and then it was the Treasury of Badr dynasty and also, it became a garrison and prison. Being the headquarters of Division Five and other forces of the Iranian Army in the first half of the 14th century SH, this fortress was assigned to the Ministry of Culture and Art in 1349 SH. In the 1350s, the ancient fortress was changed to Anthropology Museum and Lorestan Bronze Museum. During the past years, Museum of Archaeology has been established in a section of the fortress in order to present the objects remained from Ach-

aemenids and Kal-makarah cave, or to show twelve thousand pieces of Iranian history. Also, the reconstruction Lab and some other sections were opened there. This fortress has been reconstructed many times. Falak-ol-Aflak Castle is 40 meters high and covers 120 meters. Its gate is located in the north of the castle and is three meters high and more than 10 meters wide. It is made of clay, red brick, stone and mortar. Nearly a century ago, there was a rampart with twelve towers surrounding the main structure of the castle in the northwest. The form of this rampart is an irregular octagon. The fortress has a 23-meters-high rampart, eight towers, two central courtyards, and three hundred parapets, and covers an area of 5,300 square meters. Its ram-

part is made of Brick stone, clay, gypsum mortar, and lime. The ports are installed in the north and the body of a tower in the south. After the port, there is a hallway that leads to the first courtyard (it covers 155 meters and has four towers). The hallway of the second courtyard is located in the corner of the first one and passes under an arch. The second rectangular courtyard has four towers and covers 610 meters. In front of the hallway, there is another arch in which there is a 40-meter well. This well is irrigated from Golestan spring. Near this well, there exists a bath.

*This article quoted from Tourism News paper published in Tehran, (No.2600, Saturday, 22 July 2023).*

Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

# AZADI

No 7, Vol.14 ; 21 Aug., 2023 . Published by Pars Mass Media, Inc.



*One of the streets of Los Angeles is home to many homeless people (P.4 Eng,section)*